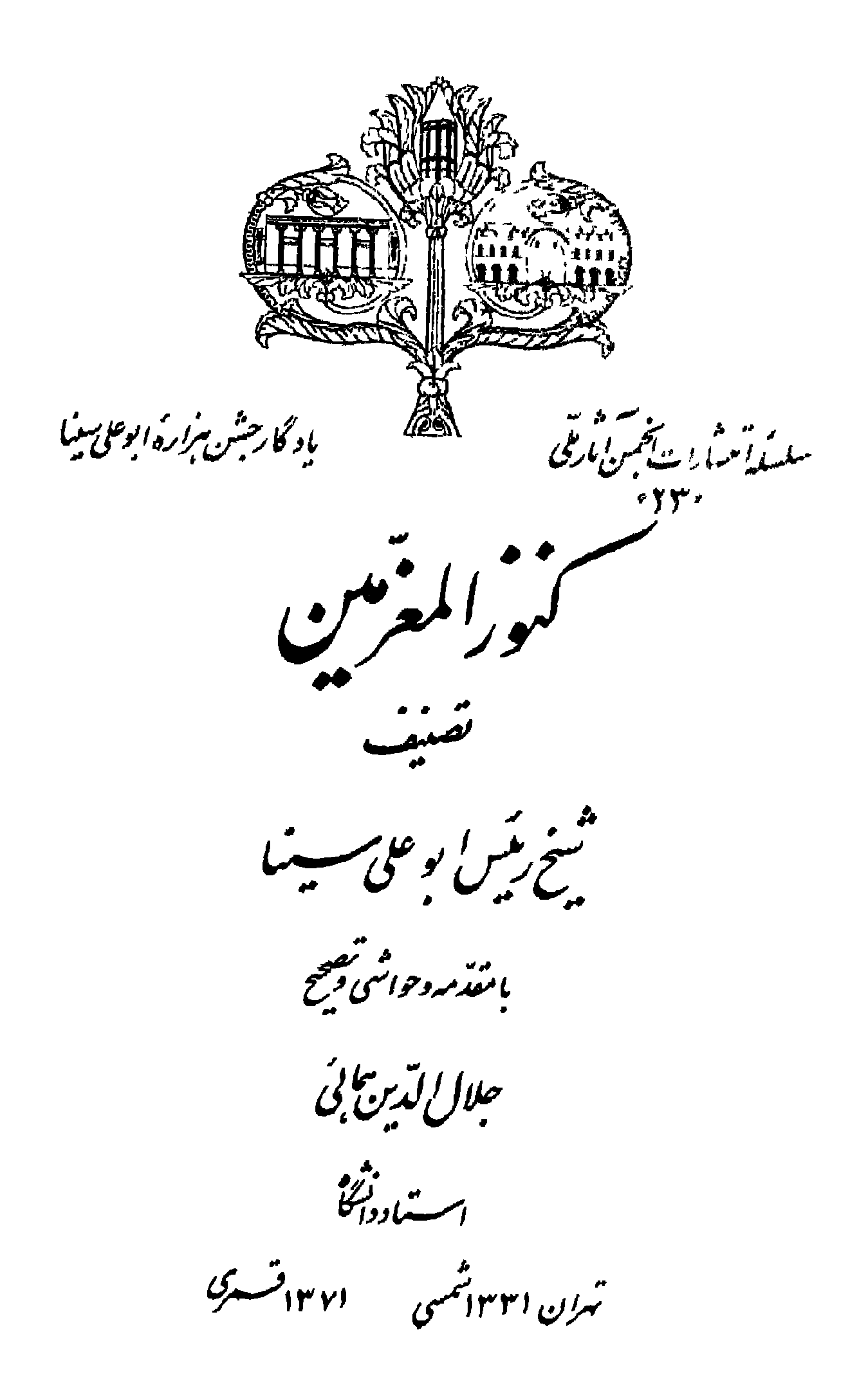


سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی
۲۳

یادگار جشن هزارهٔ ابوعلی سینا

# کنوز المعزّمین

تصنیف

شیخ رئیس ابوعلی سینا

با مقدمه و حواشی و تصحیح

جلال الدین همائی

استاد دانشگاه

تهران ۱۳۳۱ شمسی ۱۳۷۱ قمری



تصویر بوعلی سیناکه انجمن آثار ملی آنرا پذیرفته است

# مقدّمهٔ مصحح

بسم الله الرّحمن الرّحيم

رسالهٔ معروف به (کنوز المعزّمين) مربوط بفنّ طلسمات و عزائم و نیرنجات که تهیّهٔ نسخه و تصحیح وطبع آن ازطرف انجمن محترم ایران باستان برعهدهٔ این بندهٔ قلیل البضاعهٔ قصیرالباع واگذار گردید و اینك نسخهٔ مصحّح آن بامقدّمه وحواشی وتوضیحات نگارنده بنظرخوانندگان محترم میرسد، از رساله‌های فارسی گمنام مهجور است که تألیف آنرا فیلسوف بزرگوار نامدار ایران **الشیخ الرئیس حجة الحق ابو علی حسین ابن عبدالله بن سینا** [حدود ۳۷۰-۴۲۸] نسبت داده‌اند و باوجود سرگذشتهای تأسّف خیز ملال انگیز که دربارهٔ فقدان و از دست رفتن آثارشیخ مخصوصاً رساله‌های کوچك ومنفردات متفرّقهٔ او سراغ داریم (۱) خوشبختانه هنوز

۱ ـ ازجمله سرگذشتهای کتب ومؤلّفات شیخ این‌است که شاگرد ارجمندش **ابوعبید جوزجانی** ازقول خود شیخ نقل کرده که برحسب‌خواهش‌ودرخواست اشخاص کتاب مینوشت و نسخهٔ منحصررا بآنها میداد و خود شیخ نسخهٔ دیگر از آن نگاه نمیداشت (رجوع شود بسرگذشت شیخ بنقل ابوعبید جوزجانی در کتاب تتمهٔ صوان الحکمه و جزو دوم طبقات الاطباء ابن ابی اصیبعه)

و نیز از سرگذشتهای اسف انگیز، غارت کتابهای شیخ است از اصفهان که مکرّر اتّفاق افتاد ـ یکمرتبه در واقعهٔ قتل عام وغارت شعواء مسعود غزنوی که علی التحقیق در اواخر سال ۴۲۰ و اوائل سنهٔ ۴۲۱ واقع شده است ـ این مرتبه اموال شیخ را

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

در گوشه و کنار نسخه‌هایی از آن رساله یافته می‌شود که هرچند بیشتر از سایر نسخ خطّی مهجور دروز سیاه نشسته است و ماجرای تحریف و تصحیف کتّاب بی‌سواد خودسر ناموثّق غیرمأمون درطول چندقرن بر آن گذشته ، باز ازخلال سطورش که غبار تصرّفات بی‌وجه ناجا بر آن‌نشسته آثار اصالت و قدمت هویداست ـ و تقدیر روزگار چنین بوده که بعد از قرون متمادی دراین ایّام بمناسبت جشن یادبود هزارهٔ شیخ بزرگوار ذکر

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

که مدّتی مدید در اصفهان اقامت داشت غارت کردند و از جمله **کتاب انصاف** شیخ بود در بست محلد که بتاراج خراسانیان رفت و دیگراثری از آن پیدا نشد [ ج ۲ ص ۸ طبقات الاطباء ]

باردیگر درحملهٔ **بوسهل حمدوی** که ازطرف امیرمسعود غزنوی برای سرکوبی علاء الدّوله ابوجعفر ابن‌کاکویه در سنهٔ ۴۲۵ باصفهان تاخت و خزانهٔ علاء الدّوله که مشحون از آثار گرانبهای شیخ بود بغارت رفت

کتب شیخ را مخصوصاًدراین واقعه ازاصفهان بغزنه بردند واین‌آثار مدّتها در کتابخانهٔ بزرگ غزنه باقی ماند تا در حدود سنهٔ ۵۵۰ هجری که **علاء الدین حسین جهانسوز غوری** بانتقام وکینهٔ غزنویان تمام قصور و کاخهای منیع محمودی و مسعودی را ویران ساخت ، از جمله کتابخانهٔ غزنه را نیز که مخزن آثار علمی و ادبی نفیس بی‌همتای ایرانیان بود آتش زد و آنهمه آثار طعمهٔ آتش کینه گردید و بباد هوس و انتقام جاهلانه رفت ! [ کامل ابن اثیر ]

در کتاب محاسن مافروخی مؤلّف حدود ۴۸۰ هجری واقعهٔ قتل و غارت شعواء مسعود را در سنهٔ ۴۲۱ نوشته و آن قصهٔ هائله را چون اهمیّت بسیار داشته مبنی و مأخذ حوادث تاریخی قرارداده است

در کامل ابن اثیر مینویسد « فقتل [ یعنی مسعود ] منهم [ یعنی من اهل اصفهان ] مقتلةً عظیمةً نحو خمسة آلاف قتیل »

در شذرات الذّهب مینویسد « فعلَ مالا تفعلُه الکفَرَة »

در این فتنه گروهی بسیار از علمای اصفهان از قبیل **عبدالواحد باطرقانی** کشته شدند که نگارنده در تاریخ اصفهان بتفصیل نوشته ام

آن تازه گردید و بار نامش بر زبانها وقرعهٔ تصحیحش بمناسبت سنخیّت و اشتراك درصفت مهجوری وگمنامی بنام این بنده افتاد، تابخشی ازسرمایهٔ فرصت وقت را در راه این مقصود خرج و یادگاری از آثار قدیم را که نسبتی با آن دانشمند بزرگ ایرانی دارد احیاء و تقدیم محضردانشمندان جهان کردم

امید است که در پیشگاه ارباب معرفت این خدمت مقبول و سعی نگارنده مشکور افتد و دوستان ادب اگر در میان هفتاد عیب یك هنر بینند بمضمون این ابیات عمل کنند

| | |
|---|---|
| مرد باید بهرچه درنگرد | عیب بگذارد وهنر نگرد |
| هست در عیبها هنر بینی | درمیان صدف گهرچینی |

هرچند با وجود حجج اقناعیّه که عنقریب بنظر خوانندگان میرسد، هنوز خاطر در صحّت انتساب این کتاب بشیخ بزرگوار سکون و آرام ندارد و ذهن کنجکاو دیرباور در این باره خالی از دغدغه وتشویش نیست و بالجمله دل برصدور این تألیف از شیخ رئیس قرار نمی گیرد - و لیکن بهمین‌اندازه که بدو انتساب دارد وهنوز دلیل معارض قطعی که خلاف این امر را بیقین اثبات کند در دست نیست، نگارنده را از انجام دادن این خدمت کمال خرسندی وخوشوقتی حاصل است

| | |
|---|---|
| أُحِبُّ مِنَ الأَسْماءِ ماوافَقَ اسْمَهُ | وَ أَشْبَهَهُ اَوْكانَ مِنْهُ مُدانِياً |

مضمون گفتار حکیمانهٔ خود شیخ رحمه‌الله در امثال اینگونه امور نیز بهترین سرمشق و دستور است

«كُلُّ ماقَرَعَ سَمْعَكَ فَذَرْهُ فِي بُقْعَةِ الإِمْكانِ ما لَمْ يَذُدْكَ عَنْه قائِمُ البُرْهانِ».

## نام کتاب

پیش از ورود در سایر مطالب در بارهٔ نام کتاب گفتگو می کنیم

جزو اوّل اسم کتاب یعنی (کُنُوز) جمع (کَنْز) بمعنی گنج وگنجینه نزد همگان مسلّم و محقّق است ـ امّا در جزو دوم مضاف الیه ، احتمالاتی متصوّر است که اصحّ بلکه صحیح آنها مُعَزِّمِین است بضمّ میم و فتح عین بی نقطه و راء نقطه دار مشدّد مکسور بوزن مُحَدِّث و مُؤَذِّن صیغهٔ جمع سالم اسم فاعل از باب تفعیل بمعنی راقی وافسونگر وعزائم خوان مأخوذ ازعزیمه بمعنی اَوْراد مخصوص و رقیه وافسون که درکتب معتبرلغت عربی مثل قاموس و تاج العروس ودرعبارات فصحا استعمال شده است

صاحب قاموس درمادّهٔ عزم می نویسد «وکَمُحَدِّث الرّاقي» وتاج العروس علاوه می کند « الرّاقی بالعزائم ».

منوچهری گوید

چو هنگام عزائم زی معزّم     بتك خيزند ثعبانان ريمن

فعل آنرا یعنی عَزَّمَ یُعَزِّمُ ازباب تفعیل بمعنی افسون کردن وعزیمه خواندن که قاعدةً بایستی همه جا ضبط شده باشد ، بعض کتب لغت مثل المنجد معروف ضبط کرده « عَزَمَ و عَزَّمَ الرّاقی قَرَأَالعزائم » ـ امّا صحاح اللغه وقاموس وتاج العروس ولسان العرب ضبط نکرده و فقط فعل ثلاثی

محرّد آنرا «عَرَم الرّاقی» باتخفیف راء معجمه باین معنی آورده اند ؛

اضافهٔ کنوز بمعرّمین اضافهٔ تخصیصی است متضمّن معنی لام اختصاص، یعنی گنجینه های (اسرار و رموز برای) عزیمه خوانان وافسونگران

نظیرش در اسامی کتب **کنوز الاولیاء و رموز الاصفیاء**، تألیف ابواللیث بن ابی البرکات واعظ حنفی متوفّی ۱۰۰۰ـ و **کنز العباد فی شرح الاوراد** یعنی اوراد شیخ شهاب الدّین سهروردی ـ و **کنز الموحدین فی سیرة صلاح الدین** تألیف ابن ابی طی یحیی حلبی متوفی ۶۳۰ ـ و **کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال** تألیف علیّ بن حسام الدّین هندی در سنهٔ ۹۵۷ ـ وهمچنین **کنز العارفین** و **کنز القاصدین** و غیره

امّا یکدسته ازاین نوع اسامی اضافهٔ بیانی است متضمّن معنی من تبیین نظیر **کنوز الذهب فی تاریخ حلب** تألیف ابوذر احمدبن برهان حلبی متوفّی ۸۸۴ و **کنوز الفقه** در فروع فقه حنفی تألیف شیخ ابوالعبّاس احمد مرعشی متوفّی ۸۷۲ ـ **وکنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلایق** تألیف عبدالرّؤف مناوی متوفّی ۱۰۳۱ ـ و همچنین **کنز اللغه** و **کنز العرفان** درآیات احکام و امثال آن

در کتاب کشف الظّنون که عین نوشتهٔ اورا بعد نقل خواهیم کرد کتاب کنوز المعزّمین موضوع بحث را همانطور که گفتیم درمتن باعین مهمله و راء معجمه نوشته ومحشی المعزمین بتقدیم عین معجمه برراءِ مهمله‌را نسخه بدل ضبط کرده وآنرا خطا شمرده است (چاپ جدید استانبول ج ۲ ص ۱۵۲۰)

امّا در ذیل اسماعیل پاشا بر کشف الظّنون کتابی را ذکر می کند که ازجهت اسم و موضوع علوم غریبه شبیه و نزدیک بکتاب ماست باین قرار

« کنز المغرمین فی الحروف والاوفاق لقطب الدّین عبدالحق بن ابراهیم ابن محمّد الشهیر بابن سبعین الاندلسی المرسی المتوفّی ۶۶۹ تسع وستّین و ستمائة اوّله الحمد لله الذی خلق الانسان ذیل دوم ص ۳۸۷ »

در چاپ واضح و روشن مغرمین بغین نقطه دار و راء بی نقطه نوشته و قبل از آن **کنز المعانی** وبعد از آن **کنز المفاوض** را آورده، و چون در اسامی کتب پیروی از اصل کشف الظّنون ترتیب حروف تهجّی را رعایت می کرده، محتمل است که خود مؤلّف ذیل صحیح آنرا معرمین باعین معجمه میدانسته، یا اشتباه از مصحّح باشد که حرف بعد از میم مابین (ع - ف) معانی ومفاوض را حتماً (ع) توهّم کرده، وحال آنکه ممکن است مؤلّف دو کتاب را از حروف (ع) پشت سرهم آورده و از حرف (غ) دراین موضع نام کتابی را اصلاً سراغ نداشته و ذکر نکرده باشد

علی ایّ حال صورت طبع شده معرمین است بغین معجمه که باموازین ادبی دراین مورد معنی مناسبی ندارد - و این مطلب را در ضمن وجوه محتملهٔ نام کنوز المعزّمین عنقریب توضیح خواهیم داد

زنهار کسی توهّم نکند که کنز المعرمین ذیل کشف الظنون با کنوز المعزّمین ما، دراصل یکی ومؤلّفش قطب الدّین عبدالحق اندلسی باشد نه شیخ رئیس ابوعلی سینا ! - چه اوّلاً نام دو کتاب با یکدیگر فرق دارد واحتمال تحریف کنز وکنوز بدون دلیل حدسی نامعقول است - ثانیاً علم حروف و اوفاق که موضوع آن کتاب است بارقیه وطلسمات و نیرنجات موضوع کنوز المعزّمین بسیار تفاوت دارد، ودراین کتاب از حروف واوفاق مصطلح حرفی نیست - ثالثاً خوشبختانه مؤلّف ذیل اوّل کتاب را نقل کرده

است وهیچیک‌ازنسخ کتاب ما چنین تصدیری ندارد - رابعاً کنوزالمعزّمین شیخ را خود صاحب کشف الظّنون نام برده ودربارهٔ آن توضیح‌داده‌است ، بااین حال تکرارش درذیل ومستدرکات هیچ علّت وسببی نخواهدداشت

ضمناً یادآور می‌شویم که نام رسالهٔ حاضر در همه نسخ کنوزالمعزّمین است غیر از یك نسخهٔ تازه که بسهو کاتب کنزالمعزّمین بصیغهٔ مفرد کنوز نوشته شده است

آمدیم بر سر وجوه محتملهٔ دیگر دربارهٔ جزو دوم اسم کتاب که پیش وعده دادیم

بعضی آنرا با غین معجمهٔ ساکن وراء مهملهٔ مخفّف مکسور یعنی ( المُغْرِمِین ) بصیغهٔ جمع سالم اسم فاعل از باب افعال بوزن مُنْعِم‌ومُفْلِس یا با فتح راء بصیغهٔ اسم مفعول از همان باب بوزن مُلْزَم و مُحْکَم . و برخی‌هم باغین وراء مشدّد مکسور یامفتوح بصیغهٔ اسم فاعل ازباب تفعیل هموزن مُعَلِّم و مُحَصِّل ، یااسم مفعول این باب هموزن مُکَرَّم و مُعَظَّم ، توهّم کرده اند از مادّهٔ غرامت بمعنی تاوان

اغرام باب افعال و تغریم باب تفعیل هردو بیك معنی است ، گویند (أَغْرَمَهُ الدَّيْنَ) یا (غَرَّمَهُ الدَّيْنَ) بصیغهٔ فعل معلوم متعدّی بنفس یعنی او را ملزم بگزاردن وام و دادن تاوان کرد - پس مُغْرِم ومُغَرِّم بصیغهٔ اسم فاعل‌ازهردوباب بمعنی کسی‌است که دیگری را بادای دین وغرامت وادار کند ، و مُغْرَم ومُغَرَّم بصیغهٔ اسم مفعول کسی است کـه ملزم بپرداختن وام وتاوان شده باشد فعل أُغْرِمَ صیغهٔ مجهول باب افعال مرادف (أُولِعَ)

ومُغْرَم اسم معمولش بمعنی مُولَع و حریص هم آمده است

از این معانی که گفتیم صیغهٔ اسم فاعلش با نام وموضوع کتاب ماهیچ مناسبت نیست، وصیغهٔ اسم معمولش هرچند باکلمهٔ کنور حالی ازمناسبت نیست امّا با موضوع کتاب باندازهٔ معرّمین کـه در اوّل گفتیم تناسب و سازگاری ندارد

اگر مُغْرِم صیغهٔ اسم فـاعل بـاب افعال بمعنی لازمی مرادف غَریم یعنی تاوان ده و مدیون(۱) آمده بود، مناسبتش باکنور بیشتر ازمعنی متعدّی میشد (گنجینه های بینوایان وام‌دار) امّا ایـن معنی در کتب لغت ضبط نشده است

در خـاتمهٔ این بحث نگارنده میخواهد با حمزهٔ اصفهانی و ابوریحان بیرونی و امثال ایشان در اشکال خطّ معمول خودمان، همناله وهمدردشود و از این داء عُضال بثّ شکوی کند، و لیـکن بار می بینم و میدانم که قسمت اعظم بالغ بربه عُشر این گناه بگردن کاتبان وخطّاطان ومنشیان خود پسند لاابالی است که به تنها در شکل و اعجام و تبیین حروف تقصیر ومسامحه کرده واحیاناً آنرا بامراتب فضل‌فروشی ننگ وعار میشمرده(۲)

۱ ـ غَریم بمعنی‌داین ومدیون وتاوان خواه وتاوان‌ده هردوآمده امّا معنی‌دوم باکنور مناسبتر است

۲ ـ در کتاب ادب الکُتّاب صولی می‌نویسد «کره الکتّاب الشکل والاعجام الا فی المواضع الملتبسة من کتب العظماء الی من دونهم واذاکانت الکتب ممّن دونهم الیهم ترك ذلك فیالملتبس و غیره اجلالاً لهم عن ان یتوهّم علیهم الشك وسوءالفهم و تنزیهاً لعلومهم و علوّ معرفتهم عن تقییدالحروف ص ۵۷ » ـ معروفست که مأمون عبّاسی این رسم را نمی‌پسندید ومنشیان را برشکل واعجام یعنی ضبط حرکات ونقطه گذاری تشویق میفرمود

بلکه در اثر نقص خطاطی و تقیّد بمشتبه نویسی مشکلات بی حدّ وحصر بر آن افزوده اند - و گرنه اصل خطّ بارعایت آداب ومقرّرات موضوعه‌اش چندان اشکالی ندارد که امثال ابوریحان را از دست تشابه وتخلیط حروف و حرکات بفریاد بیاورد!

درهمین موضوع نام کتاب، اگر شکل واعجام وتبیین وتقیید حروف در کتابت بکاررفته بود، موجب اشتباه خوانندگان وطول کلام نگارنده نمی‌شد. باری از خوانندگان پوزش می‌طلبم و بمطالب دیگر می‌پردازم

## انتساب تالیف کنوز المعزمین بشیخ رئیس ابو علی سینا

در کتب معروف متداول که ترجمهٔ حال و فهرست مؤلّفات شیخ را نوشته اند از قبیل **تتمه صوان الحکمه** تألیف شیخ ظهیرالدّین ابوالحسن ابن ابی‌القاسم بیهقی و **تاریخ الحکماء** شهر زوری و **تاریخ الحکماء** جمال‌الدّین ابوالحسن علیّ بن یوسف قفطی و **تاریخ الحکماء** قطب‌الدّین اشکوری و **طبقات الاطباء** ابن ابی‌اصیبعه و **ابن خلکان** که نوشته‌های تتمّهٔ صوان الحکمه را باسم و رسم نقل کرده است(1) تا جایی که راقم سطور اطّلاع یافته‌ام، درهیچکدام رساله‌یی بنام کنوز المعزّمین یا کلمه‌یی شبیه و نزدیك بآن مثل کنزالمعزمین جزو مؤلّفات شیخ ذکر نشده‌است.

راقم سطور نیز تا این زمان که تهیّه و تصحیح رساله را برعهده گرفت

---

1 - در ابن خلکان چاپ طهران بغلط کاتب ( صوان‌الحکمه ) نوشته است :
نقلت هذا جمیعه من تتمّة صوان [ صوان : ص ] الحکمة تألیف الشیخ ظهیرالدّین ابی الحسن بن ابی‌القاسم البیهقی : ج 1 ص ۱۶۹

مانند اکثر همکاران خود بیش از نامی مبهم و مشکوک از آن سراغ نداشت.

بعد از آنکه بوجود نسخه در ایران و نام صحیح و موضوع تألیف آگاهی یافت، درخصوص انتسابش بشیخ رئیس ابوعلی سینا مردّد و شك زده گردید، از این جهت که انشاء و اسلوب عبارات کتاب را با منشآت معمول زمان شیخ مخصوصاً آثار فارسی محقّق خود او از قبیل قسمتی از **دانشنامه** یا **حکمت علائیه** که از خود شیخ است(1) چندان شبیه نیافت — و نیز گفت که موضوع افسون و نیرنگ و عزائم و طلسمات ظاهراً با براهین عقلی که جمهور فلاسفهٔ مشّائی در دست دارند سازگار نمی‌شود — و چون شیخ رئیس را یکسره فیلسوف مشّائی میدانیم طبعاً این سؤال پیش می‌آید که فیلسوف برهانی را با تخییلات وهمی و تسویلات شیطانی چه کار؟

اینك دلیل انتساب رساله بشیخ و رفع شبههٔ خلاف آنرا شرح میدهم

## ادلهٔ انتساب رساله بشیخ

دلیل انتساب تألیف رساله بشیخ رئیس ابوعلی سینا چهار چیز است

**الف** در مقدّمه و عنوان کتاب در همه نسخ قدیم و جدید که تا کنون بنظر ما رسیده است تألیف آنرا بشیخ نسبت داده‌اند وقدیمترین نسخ که بدست این جانب افتاده متعلّق بقرن هشتم و نهم هجری است و بدین قرار مسلّم می‌شود که قدر متیقّن از حدود پنج قرن پیش تا کنون انتساب کتاب بشیخ محرز و مشهور بوده، و کسی خلاف آنرا مدّعی نشده است

1 - قسمتی از دانشنامه را که مربوط بحکمت تعلیمی و علوم ریاضی است ابوعبید عبدالواحد جوزجانی شاگرد شیخ برای تکمیل اقسام حکمت نظری از روی مؤلّفات دیگر استاد اقتباس کرده و بر آن افزوده است

ب  تصریح حاجی خلیفه [ متولّد ۱۰۱۷ متوفّی ۱۰۶۸] در کشف الظّنون که این کتاب را با خصوصیّاتی که در آن موجود است نشان داده واز مؤلّفات ابن‌سینا شمرده است باین عبارت

« کنوز المُعَزّمین للشیخ الرّئیس ابن‌سینا وهو مختصرٌ ذَکَرَ فیه أنّ قَوْماً مِنْ اَصْدِقائِـه سَأَلوا مِنْـهُ تَألیفاً فِي الّنیرنجات و الطِّلِسمات والرُّقْیَةِ فَألَّفَ وَ رَتَّبْ علی سَبعَةِ فصوْلٍ  ج ۲ ص ۱۵۲۰ طبع جدید استانبول »

نشانیها که صاحب کشف‌الظّنون می‌دهد با نسخهٔ موجود کنوزالمعزّمین کاملاً منطبق و عین مقدّمه‌ایست که راجع بموضوع و سبب تألیف در آن می بینیم

ج  در کتاب سُلّم السّمٰوات تألیف‌شیخ‌ابوالقاسم بن ابی‌حامد حکیم شیرازی(۱) رسالهٔ کنـوز المُعَزّمین در علوم غریبه جزو فهرست مؤلّفات شیخ رئیس ثبت شده است

---

۱ ـ شیخ ابوالقاسم ابن شیخ ابی حامد بن ابی‌نصر حکیم شیرازی کازرونی انصاری که جدّش‌را نصرالبیان لقب داده بودند از شاگردان وجیه‌الدّین سلمان قاری فارسی است که از تلامذ حکیم دانشمند نامدار میرغیاث‌الدّین منصور بن میرصدرالدین محمد دشتکی شیرازی صاحب مدرسهٔ منصوریّهٔ شیراز بود و در سنهٔ ۹۳۶ بصدارت شاه طهماسب صفوی رسید و بسال ۹۴۸ در شیراز وفات یافت

چون‌مؤلف سلم‌السموات سبط روحانی یعنی شاگردِ شاگرد او بوده بتقریب دراواخر قرن دهم و اوائل سدهٔ یازدهم می‌زیسته و زمان او جلوتر یا مقارن عصر حاجی خلیفه بوده است .

« وله ایضاً فی العلوم الغریبة مؤلّفاتٌ مثل کنوز المعزّمین و رسالةٌ فِی عَمَلِ التّألیف والتّبغیض و تعلیقاتٌ مُتَفَرِّقَةٌ فِی خَواصِّ الاَعْدادِ و قَدْ صَحَّ بَعْضُها بِتَجْرِبَةِ المُؤَلِّف »(۱)

از جملهٔ آخر عبارت معلوم می‌شود که مؤلّف سلّم السّموات خود اهل علوم غریبه بوده و این قبیل تألیفات شیخ را در دست داشته و از روی آنها عمل میکرده است

۵ : درباره‌یی از کتب مربوط بعلوم غریبه از این کتاب باتصریح باینکه مؤلّفش ابوعلی سینا بوده است نام برده و مطالب آنرا بسبب اهمیّت مقام شیخ جزو قواعد صحیح اهل فن نقل کرده اند

ازجمله کتاب **حل المشکلات** تألیف ابوالمحاسن محمّدبن سعدبن محمّد معروف بابن ساوجی که در عهد شاه عبّاس کبیر (۹۸۵–۱۰۳۸) می‌زیسته و کتاب خود را همان ایّام، و بطور قطع قبل از کشف الظنون تألیف کرده است (۲)

---

۱ ـ نقل صاحب روضات از سلّم‌السموات ص ۲٤۵ چاپ اوّل

۲ ـ کتاب حلّ المشکلات بدوفصل تقسیم شده که هر فصلی مشتمل بر چهار نوع و هرنوعی چهارقسم است ازعلوم غریبه اعداد وجفروطلسمات ونیرنجات ـ وباین عبارت آغاز میشود « بعد از تسطیر کلام بحمد ملك علاّم و تعطیر مشام بدرود سیّد انام و تذکیر زبان مشك فام بمدح و ذکر اولیاء کرام . الخ »

مؤلف کتاب در ضمن مطالبی که راجع بعلوم غریبه و تأثیرالواح و طلسمات نوشته است حکایاتی مربوط بر حال و وقایع عهد صفوی آورده که اگر برای گرمی بازار وجلب خریدار ساخته نشده باشد خالی از فوائد و نتایج تاریخی نیست از این قبیل :

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

وی در فصل تقسیم بیست و هشت حرف تهجّی بطبایع اربعه نوشتهٔ کنوزالمعزّمین را با اسم و رسم نقل می کند باین عبارت « تقسیم حروف که در کنوزالمعزّمین شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا نوشته است. الخ »

---

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

**الف :** درباب مهر و علبه بردشمنان از میرغیاث الدّین منصور دشتکی شیرازی برای شاه طهماسب صفوی در فتح قلعهٔ شماخی عملی را نقل میکند بطرزکار عریبی که از میرزا محمد اخباری برای فتحعلی شاه در جنگ ایران و روس اشتهار یافته وتفصیلش درکتاب فارسنامهٔ ناصری مسطوراست خلاصه اش اینکه فتح قلعهٔ شماخی بطول کشید و جمعی کثیر از سپاه قزلباش کشته شدند شاه طهماسب از فکر میرغیاث الدین کومك خواست ، میر بعمل الواح وبیرنجات وتصاویر متوسّل شد و روزشنبه صورتی برکاغذ نقش کرده بشاه سپرد و سفارش کرد که آنرا تا روز معیّن باز نکند ، روز چهارشنبه قبل اززوال سرسپهسالار قلعه را بریده خدمت پادشاه آوردند ، چون کاغذ را بگشود همین صورت درآن نقش شده بود !

راقم سطور گوید شاه طهماسب از حدود سال ۹۴۲ عازم تسخیر شیروان گردید وفتح آنجا را بدست وی در سنهٔ ۹۴۵ نوشته اند

شاه عبّاس کبیر نیز قلعهٔ شماخی را با رنج و مشقّت فراوان در سال ۱۰۱۵ فتح کرد در این مورد هم ابن ساوجی می‌نویسد که ملاحسین بربری برای نوّاب اشرف اعلی مثلّثی ترتیب داد که بمقدار هفت روز اثرش ظاهر وقلعهٔ شماخی فتح شد یاللعجب کاری را که شاه عبّاس با آنهمه زحمت و کوشش و فداکاری در مدّت طولانی انجام داد آخوند اعدادی باین آسانی درمدت هفت روز انجام داده است ؟!

**ب :** برای علیقلی‌خان‌شاملو الله لوحی ساخته بودند که همیشه بربازو بسته بود ودراثر آن لوح روزبروز ترقی می کرد امّا چون مرتکب اعمال بد شد اثر لوح ازبین رفت

**ج :** برای مرشدقلی‌خان نیزلوحی‌ترتیب داده بودند که بازوی‌خودمی‌بست ودراثرآن لوح‌کارش بالاگرفت تا سلطان بی‌تخت و تاج ایران گردید امّا چون قدرآن لوح‌را ندانست از وی ربوده شد وروزگارش سکت سرآمد

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

ادّلهٔ فوق بضمیمهٔ دلیل عقلی استحسانی و اصل مسلّم اصولی و قضائی
که دعوی و دلیل بلامعارض را باید پذیرفت تا خلافش ثابت و معلوم‌شود
عجالةً باید انتساب رسالهٔ کنورالمعزّمین را بشیخ رئیس مسلّم بداریم تا
دلیل قطعی بربطلان این‌عقیده قائم‌شود ، وهنوز چنین دلیلی که شایستگی
تعارض با ادّلهٔ مثبته را داشته باشد در دست نیست والله العالم

---

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل
نگارنده گوید مرشد قلی خان وزیر شاه عباس بود و چندان خودسری بکار برد که
باطناً مبغوض شاه گردید و عاقبت بتفصیلی که درتواریخ صفویه مانند عالم آرای‌عباسی
نوشته اند درسال ۹۹۷ بقتل رسید

د : شیخ بهائی در سال ۱۰۱۰ در شرف شمس لوحی دربن مسطور تسخیر قلوب و
ممالك برای شاه عباس ساخته بربازوی او بست ، اوّل فتحی که روی داد تبریز بود و
روز بروز باعث جهانگیری شد - وهو برای شاه‌عباس لوحی درشرف آفتاب نوشت
مخمّس سورهٔ والشمّس که در سه ۱۰۰۰ بربازوی شاه بست
راقم سطور گوید شرف شمس روز نوزدهم حمل [ = فروردینماه ] است و جنگ
شاه عباس با رومیان [ = عثمانی ] وفتح تبریز درسنهٔ ۱۰۱۱ واقع شد - اگر نوشتهٔ
این ساوجی حقیقتی داشته باشد باید بستن لوح را بر بازوی شاه در تاریخی فرض کرد
که اوّلین فتحش تبریز باشد و گرنه شاه عباس درمدّت یك‌سال هر گرنی کارسی‌نشست
وبرای او دراین مدّت جنگها وفتحهای دیگر نیز نوشته اند

ه : هم شیخ بهائی‌برای الله‌ویردیخان وقتی که داروغهٔ اصفهان بود طلسمی نوشت که
همیشه همراه خود داشت ودر اندك زمان بامارت وفرمانروایی فارس رسید وروز بروز
برجاه ومال ومقامش افزوده شد

و : ملاعبداللطیف گیلانی از اشخاصی است که در عهدصفویّه بمهارت در علوم غریبه
خصوصاً عمل عقدالمحبّه وتسخیر قلوب شهرت داشت و از مخصوصان **احمد گیلك**
یعنی خان‌احمد گیلانی‌بود - مردمان آن ایّام می گفتند که دراثر الواح وطلسمات اواحمد
گیلك ترقّی کرده و دولت شاهانه یافته و با وجود تمرّد وعصیان فاحش از گزند سپاه
قزلباش محفوظ مانده است

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

اینجا یک نکته داریم که بسیار قابل توجّه است باین قرار

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

سرگذشت خان احمد که بنوشتهٔ عالم آرای عباسی ازطرف شاه طهماسب در کل گیلانات والی نافذالامر گردیده لوای دولتش ارتفاع آسمانی یافته بود وغرور و بطر جاه ومال اورا گرفته خود سری آغاز نهاد وکارش باشاه طهماسب بجنگ وستیز کشید درتواریخ آن عهد تفسیر مسطور است

در حلّ المشکلات چندین عمل عجیب و غریب از ملاعبداللطیف مینویسد از این قبیل که در عمل عقدالمحبّة میگوید میر محمود پسرمیر حسین نجفی را بخاطر دختر محمدعلی کوچك دیوانه ساخت چنانکه سرو پا برهنه سه سال در اصفهان میگشت

نیز درفصل همین اعمال میگوید : کچل مصطفی ازامیرزادگان نیشابور که اورا بشوخی ارباب کاوور گفتی رنگی یوسف ایران میگفتند بدختر حکیم کوچك عشق بهم رسانیده بود - در آن ایام نواب اشرف اعلی یعنی شاه عباس ملاعبداللطیف را از گیلان طلب فرموده بودند محض تجربه وامتحان مجرمانه بکچل مصطفی گفتند تابرد ملاّ رفت وتملق اورا راضی کرد که عمل عقدالمحبة کند ملامزبور ساخت وشب ۱۸ رجب ازسنهٔ ۱۰۲۶ درقزوین بخلوت نشست چهار ساعت ازشب گذشته بود که خبرآوردند دختری بیرون دروازه نشسته گریه میکند مصطفی خود رفت و دختر را دید همان معشوقهٔ او بود که از جای برجست و بدامن او آویخت - مصطفی این خبر را همان شب درخلوت بنوّاب اشرف رسانید فردای آن شب در شهر منادی کردند که دختری از خانه بیرون رفته ومفقود شده‌است وهمه جا برزبانها افتاد که این کار ازملا عبداللطیف است پادشاه امر فرمود تا ملا را بمیدان برده سوختند انتهی ملخصاً

نگارنده از تدبیرهای شاه عباس بعید نمیداند که مخصوصاً این بساط را برای انتقام از هواداران خان احمد گیلانی و جلوگیری از این نوع اعمال ناهنجار حرامی که در آن ایّام رواج داشته است انجام داده باشد والله العالم

نیز : میرزا محمد کرمانی وزیر شاه عباس باعتقاد خودش در اثر توسّل بجن گیر ورمّال بمقام وزارت رسید چون معزول شد مبلغ هیجده هزار تومان بخزانهٔ دولت بدهکار بود طلسم عقداللسان و شعبده کاری مختلسان بیت المال عهد مارا نمیدانست که بدون احتیاج بلوح مربّع و تکسیر حروف میلیونها اموال مسلمانان را میخورند و بار هم

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

حضرت دوست فاضل گرامی آقای دکتر مهدوی استاد محترم دانشگاه
سلّمه‌الله که خود تتبّع عمیق و تفحّص پردامنه دربارهٔ تألیفات شیخ بزرگوار
دارند بنگارنده اطّلاع دادند که رساله یی در موضوع نیرنجات منسوب
بشیخ در کتابخانه‌های استانبول یکی درنور عثمانیّه بشمارهٔ $\frac{۴۸۹۴}{۴۱}$ ودیگر
در مرادملا بشمارهٔ $\frac{۱۴۴۸}{ه}$ محفوظ است، و خود ایشان احتمال داده اند
که آن کتاب اصل یا ترجمهٔ کنوزالمعزمین باشد ـ رسالهٔ عربی باین
عبارت آغاز میشود

« اَلْقَوْلُ فِی مُؤامَرَةِ الاَعْمالِ وَ فِیهِ سَبْعَةُ فُصُولٍ الابتداءِ فِي عَمَلِ الصِّداقَةِ مِنْ لَیالی الزُّهْرة و ایّامِها اولیالی المشتری و ایّامه».

وخاتمه اش این عبارتست که ظاهراً از کاتب نسخه باشد نه خودمؤلف.
« و هذه تخاییل فاسدةٌ مِمّالستوله ( یستهویه ـ یتوله ؟ ) الشّیطان،

---

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

طلبکارند و زبان همگان برایشان بسته است یعنی مال زبان بسته را میبرند!
باری شاه عباس دستور کند داد که آقا ابوالفتح مستوفی اصفهانی باحضور مقصودبیک
ناظر و مولانا صوفی و عدّهٔ دیگر از رجال معتمد حساب او را رسیدگی کنند میرزا
محمد متوسّل بآخوند اعدادی شد، وی برای او لوح عقداللسان ترتیب داد و چنان شد
که بعدازچند مرتبه محاسبه ورسیدگی که بدهکاری اورا نشان میداد دست آخر حساب
کردند هفتصد تومان طلبکار شد
این واقعه را صاحب حل‌المشکلات باطول وتفصیل نوشته و این عمل را بآخوند معلم
خود نسبت داده‌است ازروی تجارب ملاحسین اخلاطی والعهدة علیه. ـ میرزا محمد وزیر
درسنهٔ ۹۹۷ معزول و مقتول شد ـ آقا ابوالفتح اصفهانی مستوفی خاصّهٔ شاه عباس از
محاسان و منشیان زبر دست بود و در سفرلاهیجان در موکب شاه بسال ۱۰۲۰ وفات
یافت و خواجه علی اکبراصفهانی ابد آبی جای او را گرفت

و ممّا جهلی علی اساحها ( ط حملی علی انتساحها ) ما مرّ آنّ العلم بکلّ شیئ خیر من الجهل به »

نگارنده خود نسخهٔ عربی را ندیده ام تا با نسخهٔ فارسی مقابله کنم. امّا درصورتی که باهم متحّد باشد محتمل است که اصل فارسی از شیخ و عربی از دیگری، یابرعکس، یاهردو ازخود شیخ باشد که یکبار بفارسی و یکبار بعربی نوشته چنانکه یکی ترجمهٔ دیگری است ـ نظیر این عمل درآثار خود شیخ و علمای قدیم دیگر فراواست مانند کتاب التفهیم که ابوریحان بفارسی و عربی هردو نوشت ـ و سیّد اسماعیل جرجانی کتاب ذخیره، ومسعودی کتاب جهان دانش را اوّل بار بفارسی تألیف کردند و بعد آنرا عیناً بعربی ترجمه نمودند ـ درمورد خود شیخ هم گویند که رسالهٔ علم النفس یا روانشناسی را بفارسی و عربی هردو نوشته واصل عربی فصول نام داشته است

ضمناً یادآور می‌شوم که در کشف الظّنون وسایر مآخذ که در جزو مؤلّفات شیخ از کنوز المعزّمین نام برده هیچکدام این جهت را صریحاً معیّن نکرده‌اند که فارسی است یاعربی. و درصورتی که نسخهٔ عربی آن موجود باشد اظهار نظر قطعی در این باره که یکی بخصوص یا هر دو از شیخ باشد دشوار و محتاج بتحقیق وتامّل بسیار است والله الموفّق

## رفع شبههٔ عدم انتساب رساله بشیخ

ادلّهٔ انتساب کتاب را بشیخ دانستیم ـ امّا شبههٔ عدم انتساب آن بشیخ سه چیز است

**الف** درسرگذشت شیخ بقلم شاگردش ابوعبید عبدالواحد جوزجانی که مفصّل ترین ومعتبرترین شرح حال مشتمل برفهرست مؤلّفات اوست ، وهمچنین درسایر کتب تراجم قبل از قرن ۹-۱۰ مثل تتمّهٔ صوان‌الحکمه و طبقات الاطباء و غیره در جزو تألیفات شیخ از این کتاب نام نبرده‌اند

**ب** انشاء کتاب کهنگی و اسلوب نثر فارسی زمان شیخ یعنی اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم را ندارد

**ج** موضوع کتاب و مطالب مندرجهٔ آن بامشرب فلاسفهٔ مشّائی و افکار برهانی شیخ ظاهراً سازگار نیست

عمده اشکالی که در این مورد بخاطر میگذرد همین سه چیز است که درسطورسابق نیز بدان اشاره کردیم - وچون اطلاق لفظ دلیل اصطلاحاً براینگونه شبهات روانیست عنوان ادلّهٔ انکار نیز بدان ندادیم

امّا شبههٔ اوّل بهیچوجه دلیل برعدم انتساب نتواند بود ، بایں دلیل که **عدم دلیل را دلیل برعدم مطلق نتوان دانست** ، چنانکه عدم وجدان را دلیل برعدم وجود نباید شمرد

و اگر قضیّهٔ اصل عدم و « عَدَمُ الدّلیلِ دلیلٌ علی‌العَدَم » از مباحث اصول متأخّران(۱) بگوش شما خورده است ، باید بدانید که اوّلاً معنی

۱ ـ اوّلاً لفظ ( اصول ) در قدیم اصطلاحی بود مرادف علم کلام ، و اصولی غالباً برعالم متکلّم اطلاق میشد سمعانی در کتاب انساب می‌نویسد « الاصولی بضم الالف والصّاد هذه‌النسبة الی‌الاصول وانّما یقال هذه‌اللفظة لعلم الکلام و لمن یعرف هذاالنوع من‌العلم » ـ و ثانیاً در ابتدا عبارت بود از قواعد فقه که در مقدّمهٔ کتب فقه می‌نوشتند و درمدتی قلیل یاد می‌گرفتند و بخود متون فقه می‌پرداختند ـ امّا متأخران آنرا علمی مستقل کردند که تحصیل دوره‌اش یك عمرطول می‌کشد و مجالی برای خود فقه و دیگر علوم مفید باقی نمی‌گذاشت !

و مورد و مجرایی خاصّ دارد که اصلاً مربوط بکار ما نیست ، ثانیاً در اصل صحّت و حدود اجراءِ این اصل سخنهاست کـه اگر باز گوی کنیم منجرّ بتدوین کتاب اصول فقه میشود ، وحالی سر وسودای این کار را نداریم

وانگهی باید دانست که هر فنّی از فنون روش وطرز استدلالی مخصوص دارد ، قواعد نحوولغت را باقیاسات عقلی ، وقضایای ریاضی وفلسفهٔ برهانی را باگفتار فصحا و بلغای عرب و عجم نمی‌توان نفی و اثبات کرد

راست است که قسمتی از مباحث اصول مربوط بفنون ادبی است ، امّا اگر بیش از حدّ ضرورت و لزوم استحسان عقلی و ادبی پای اصل عدم و اصل مثبت واصالة الصّحه وقیل و قالهای بی‌انتها وشکوك وهم دور میدان فراخ حوصله‌را درمباحث ادبی باز کنیم ، هیچ مشکلی حل شدنی نیست، سهل است که امور بدیهی‌هم داخل مشکوکات وهمی خواهد افتاد و علوم ادبی نیز بروزگار فقه خواهد نشست .

علم فقه بعقیدهٔ من بزرگترین سرمایهٔ افتخاراسلام است ، ازآن تاریخ که این‌فنّ شریف میدان تاخت وتازمباحث بی‌سروته اصولی وقیل‌وقالهای وهمی که دامنه‌اش بدامن قیامت بسته است گردید بروزی نشست که واقعاً جای تأسّف است .

من این معامله دانم که طعم صبر چشیدم ، و روزگاری دراز در تحصیل چیزی که اسمش علم وحقیقت وخاصیّتش جهل بود کوشیدم « یا حَسْرَتا عَلی‌ما فَرَّطْتُ فی جَنْبِ اللّه » !

جملهٔ معترضه‌یی بمیان‌آمد ، چه بقول بیهقی « سخن‌ازسخن می‌شکافد» باری ازاین مقوله می گذریم و بجواب دیگر شبهات می‌پردازیم

# اسلوب انشاء کتاب

امّا شبهۀ دوم که راجع است بانشاء و اسلوب نثر کتاب ، مشکلی است بجا و بمورد که بایدآنرا حلّ کرد زیرا سبک انشاء و اسلوب جمله بندی و سبح ترکیبات و استعمال لغات و بکار بردن صنایع بدیعی و امثال این امور ، و همچنین مقایسۀ آثار بایکدیگر ، درنظر اهل فن یکی ازموازین و مقیاسات دقیق و قرائن و امارات ظنّی صحیح برای تشخیص عصر تألیف کتب فارسی است ، چنانکه املاء و رسم الخّط و تصویر و امثال آن از علائم تعیین زمان تقریبی کتابت نسخه است

بعقیدۀ من کسیکه درنوشته های فارسی تمرین و تدرّب وبزبان اهل قلم آشنایی کامل داشته باشد میتواند بامطالعۀ مختصر ازروی اثربی‌بتاریخ ظهور آن ببرد ، باین‌معنی که خاصیّت عصری آنرا تمیز بدهد مثلاً بگوید که فلان نثرسبك وحالت نوشته‌های قرن پنجم‌را دارد هرچند‌نویسنده‌اش درقرنهای بعد بوده و بمدد ذوق وچیره دستی استادی اسلوب قرون ماقبل را تقلید کرده باشد ـ و همین مقیاس درنظم فارسی نیز بکار است

درصورتی که منتسبٌ الیه یك اثر صاحب آثارمسلّم دیگر هم باشد ، واضح است که باید اثر مشکوك را با آثار محقّق مقایسه کرد

و این حالت کاملاً دربارۀ شیخ بزرگوار ما صدق میکند که آثار فارسی مسلّم الصدورش مانند دانشنامه و رسالۀ نبض[1] مقیاسی برای

---

۱ ـ در سرگذشت شیخ بقلم شاگردش ابوعبید جوزجانی که نسخۀ کامل قدیم آن با نقل طبقات‌الاطباء فرق و در بعضی جهات برآن مزیّت دارد تصریح شده است که شیخ کتاب علائی و رسالۀ نبض را بفارسی نوشت ـ در نقل طبقات الاطباء نیز می‌نویسد « مختصر فی‌النبض بالعجمیة »

سنجش رسائل مشکوك اوست ـ حال ببینیم که مقدّمات فوق برای مسطور ما چه نتیجه می بخشد.

بنظر این جانب مجموع قرائن برقدیمی بودن نثر کتاب دلالت می کند وقدر مسلّم این است که انشاء آن متعلّق بقبل از قرن نهم هجری است و اگر آثار تازگی مخصوصاً دربعض نسخ این کتاب دیده میشود بسبب تحریف وتصحیف ومداخله های بی‌مورد نسّاخ است که انشاءِ کتاب را از کهنگی انداخته و لباس تازه و نو درآن پوشانیده اند خوشبختانه نسخ قدیمتر مربوط بقرن ۸ ـ ۹ از این رساله بدست آمد که از دستبرد و دستکاری کاتبان بعد مصون وعلائم اصالت قدیم در آن باقی مانده است

امّا مقایسه با سایر نوشته های شیخ اگر نثراین کتاب با دانشنامه و رسالهٔ نبض همانندی و هم آهنگی نداشته باشد با بعض رسائل دیگر که بدو نسبت داده اند، ازقبیل رسالهٔ فارسی نفس که اصل عربی آن موسوم بفصول است و رسالهٔ ظفرنامه و جودیّه و معراج نامه و قراضهٔ طبیعیّات و مبدأ و معاد و جرّ ثقیل و غیره، چندان مباینت ندارد، سهل است که نثر این کتاب ازامثال رسالهٔ جرّثقیل که تصحیح آن نیز برعهدهٔ اینجانب بود بسیار کهنه تر و اصیل تر است ضمناً از این نکته غافل نباید بود که ممکن است نوشته های فارسی خود شیخ همه بیك سمك و یکدست و یك نواخت نباشد و طول اقامت او در عراق و آمیزش وی با عراقیان(۱) سبك انشاءِ خراسانی او را تدریجاً آمیخته باسلوب عراقی کرده باشد

---

۱ ـ شیخ مدتی حدود چهارده سال متوالی بعهدحکومت علاءالدّوله ابوجعفر ابن کاکویه در اصفهان اقامت داشت که آنجا را مهد و سرّهٔ عراق می گفتند

چه همانطور که سبك خراسانی وعراقی در نظم اثر داشت در نثر نیز مؤثر بود واختلاف دو سبك از اختلاف لهجه ولغات وتر کیبات دو ناحیه سرچشمه می گرفت.

باری کهنگی طرز انشاء کتاب کنوز المعزمین مسلم است امّا اینکه متعلّق بزمان شیخ وریختهٔ قلم او باشد، بعقیدهٔ این حانب دلیلی ندارد عیار همانها که در فصل ادلّهٔ انتساب گفتیم والله العالم

برویم برسر شبههٔ سوم که راجع است بموضوع کتاب وعدم تناسب آن بامشرب و مذاق شیخ

## مشرب ومذاق شیخ درفلسفه ـ رفع شبههٔ استبعاد

شاید در تقریر اشکال سوم چنین بگویند

شیخ بزرگوار بطوری که مشهوراورا میشناسند، فیلسوفی است مشّائی از پیروان مکتب ارسطو وفارابی که سروکارشان بابراهین وقیاسات عقلیّهٔ منطقی است و دخول و خروج و ردّ و قبولشان در مسائل مبتنی براساس ادلّهٔ برهانی است

این طایفه قضایارا بامیزان عقل صریح وترازوی منطق صحیح میسنجند و تصدیق وتکذیب ونفی واثبات مطالب را بقیاسات منتجهٔ منطقی مستند میسازند، و بمسائل نقلی و امور تمثیلی و قضایای خطابی و استحسانی وهمچنین استقراء ناقص و کشف وشهود واشراق که مورد توجّه متکلّمان وعرفا و فلاسفهٔ اشراقی است اعتنا ندارند(۱)

۱ ـ علماوسالکان طریق تحقیق‌را بچهارصنف یا چهارطبقه تقسیم می کند ـ یاینطریق که جویندهٔ محقّق یا بطریق عقل و برهان قضایای مجهول را معلوم می کند، یا از راه کشف وشهود ـ وبهرتقدیر یا حافظ وضعی ازاوضاع است، یامقیّد بحفظ وضع نیست.

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بالجمله از یک‌طرف شیخ را در زمره طایفه‌یی معرّفی میکنند که بهیچ امری جز ببرهان ریاضی ومنطقی نمی‌گروند وبمدارك نقلی‌واستحسانات عقلی وذوقی نیز ترتیب اثر نمیدهند تا بامور وهمی وتخییلی چه رسد.

و از طرف دیگر فنّ طلسمات ونیرنجات وعزائم ورقی را که موضوع کتاب کنوزالمعزّمین است در زمرهٔ اوهام وخرافات وافسانه های لاطائل‌و انگیختهٔ تخیّلات شیطانی وتسویلات وهمی وهواجس نفسانی می‌دانند. ــ بدین‌سبب می‌پرسند که شیخ فیلسوف برهانی را بااوهام شیطانی‌چه کار؟!

می‌گویند مرد حکیمی که شما و بحاث انگیختهٔ هوش و نقّاد اوست ودرطرح مسائل وردّ و اثبات قضایا بدان استحکام ومتانت سخن می‌گوید وهیچ کجا از دایرهٔ عقل ومنطق قدیم بیرون نمی‌گذارد، چگونه بتألیف کتابی می‌پردازد مشتمل بررقیهٔ تحبیب و تبغیض وتکسیرحروف کوکب زهره با نام محمود و فاطمه و بخور کواکب سبعه که در خور رمّالان و

---

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

مقصود از وضع در این اصطلاح، مقرّرات دینی و مذهبی و مسلکی و آداب و عادات اجتماعی است

بنا بر این چهار صنف تشکیل می‌شود که هر کدام را باصطلاحی خاصّ می‌خوانند:

**فیلسوف مشائی و فیلسوف اشراقی و متکلم و عارف**

**الف:** فیلسوف مشّائی کسی است که در کشف مجهولات‌ونفی واثبات قضایا فقط متّکی بعقل وبرهان باشد بدون تقیّد بحفظ وضعی از اوضاع

**ب:** آنرا که متّکی بعقل باشد با تقید بحفظ وضع متکلم می‌گویند

**ج:** فیلسوف اشراقی کسی است که مجهولات از راه کشف و شهود بروی معلوم می‌شود وتقید بحفظ وضع هم ندارد

**د:** کسی را که براه کشف وشهود میرود باحفظ وضع، عارف می‌خوانند

افسونگران و دعانویسان بازاری است؟!

کسی که درباب علّت و معلول وحدوث کائنات اینهمه دقّت و تحقیق دارد، چطور اینگونه امور وهمی را در انجاح مطالب و برآمدن حوائج مؤثّر می‌شمارد؟

این خودشبهه‌یی‌است قوی، که انتساب رساله‌را بشیخ مستبعد واشخاص را دربادی نظر نسبت باین ادّعامردّد و دودل بلکه منکرقاطع می‌سازد

اینك برای رفع استبعاد می گوییم

اوّلاً نوع علومی کــه از علوم غریبه شمرده می شود بآن اندازه موهوم و خرافه نیست که منکران تصوّر کرده اند از مدّعیان دروغی و شیّادان که با این دامها ساده لوحان‌را فریب می‌دهند بگذریم، اینهمه افسانه را نمی توان بی اصل شمرد - نوع این علوم حقیقتی‌غیرقابل‌انکار نیز دارد که کمتر کسی بدان دست و از اسرار مکتوم آن آگاهی یافته است.

بدیهی است که اینهمه شاخ وبرگ بکلّی زائد و دروغ است، امّا اصل مطلب در حدّ خود تا جایی که با منطق عقل سلیم سازگار باشد شایستهٔ انکار نیست

امکان صدورغرایب وعجایب طبیعی‌را عقل سلیم انکار نمی کند لیکن نه با این حشو و زوائد که دعوی داران دروغی می گویند، و نه بدانسان که‌عامّه تصور می کنند، و نه‌باآن‌توجیهات که‌بعض‌علمای فن‌نوشته‌اند(۱)

۱ - توجیهات علمای فن‌ازاین قبیل‌است که بعضی‌میگویند مؤثّرحقیقی درامور، ارواح علوی است که در تحت تأثیر علّت اولی یعنی واجب الوجودند و چون لوح مثلث و

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

بلکه سبب اصلی این اعمال را شخص عامل باید در قوای مکنونهٔ وجود واسرار بهفتهٔ خلقت خود بجوید وآنچه خود دارد از بیگانه تمنّا نکند

ثاری دربارهٔ علوم غریبه از اعداد و طلسمات و ادعیه و اوراد و احکام نجوم و امثال آن مانند سایر مسائل علمی واعتقادی افراط و تفریط شده است ، بعضی پایهٔ این علوم را تاجایی بالا برده‌اند که دست تصوّر وتصدیق هیچ عاقلی بدان نمی رسد ـ وبرخی برعکس چندان دراین راه پای انکار فشرده و در بطلان این علوم مبالغه کرده اند که شایستهٔ انصاف ومناسب مقام محقّقان کنجکاو نیست

ثانیاً شیخ بزرگوار ما برخلاف آنچه غالب توّهم کرده اند از جمله

---

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

مرتّبی را مثلاً با رعایت آداب ومقررات پر کبی جسدی برای تعلّق روح علوی بدان وجود میگیرد که آنرامو کل لوح میگویند ودراثراین تعلق آثارعجیب‌عیبی‌ظاهر میگردد بعضی میگویند که ارواح مخلوق عالم اظله اند که دارای صور مقداری و مواد دهری میباشند ازطبایع برزخیهٔ جوهریه ترکیب یافته وازمواد زمانی‌واعراض جسمانی شهادیّه پیراسته ایشان اجسام لطیف مثالیه اند که در عالم مثال مسکن دارند یکدسته ارواح علوی که آنهارا‌ملائکه گویند ویکدسته ارواح سفلی که شیاطین نامیده شوند ـ یکدسته مظهر رحمت باشند و یکدسته مظهرغضب ، و هردو آلات و اسباب اجراء قدرت کاملهٔ الهیه باشند ـ وملائکه چهار نوع‌اند که بعناصر اربعه وطبایع چهارگانه تعلق‌دارند . آثار مزاجی و غیرمزاجی که بتوسط طلسمات و ادعیه و اوراد وامثال‌آن در این عالم ظاهر میشود همه از تاثیر ارواح مثالیه است

وهمانطوریکه معالجهٔ مرض ازطریق ادویه ممکن است از طریق دعا و رقیه وعوذه نیز امکان دارد بلکه طریق دوم اسهل و هموار تر است انتهی ملخصاً ـ خواننده خود می بیند که تصدیق و تصور این مقدمات بمراتب مشکل‌تر از خود ذی المقدمه است نگارنده خواستم نمونهٔ کلمات علمای فن‌را نقل کرده باشم وگرنه قوهٔ فهم عادی ازدرك این رموز عاجزاست والله العالم

فلاسفهٔ خشك جامد نیست که هیچ بویی از عرفان و اشراق بمشامش نرسیده باشد، بلکه روح فیض یاب او از سرچشمهٔ مشرب عرفان نیز بحدّ کافی سیراب شده و تشنه کامان زلال معرفت را از منبع صافی طبع فیّاض خود رحیق تحقیق بخشیده و رشحه یی از آنرا در فصول آخر کتاب اشارات (نمط تاسع و عاشر) که آخرین تألیفات گرانمایهٔ وی می باشد با بیانی پخته و جزیل آشکار ساخته است

شیخ خود از فلاسفه ایست که بامکان صدور عجایب و غرایب طبیعی و خوارق عادات اعتقاد دارد و آثار سحر وشعبده وطلسمات وعزائم ونیرنجات و امثال آنرا جزو اوهام کاذبه نمی شمارد، و ظهور این آثار را باموازین علمی و منطق عقلی مخالف و منافی نمی داند و یکی از اصول مسلّم او در بارهٔ این امور ونظایر آن قاعده ایست که در سابق گفتیم «کلّ ماقرع سمعك الخ» یعنی هرچه را بشنوی تادلیل قطعی بر امتناع آن باشد آنرا درجای ممکن بدار و بانکارش مبادرت مکن.

وی در نمط دهم اشارات در اسرار آیات راجع بعجایب طبیعی بتفصیل گفتگو می کند و ظهور خوارق عادت را بطرق مختلف با مبانی عقلی منافی نمی‌شمارد، و کسانی را که محض اظهار فضیلت و امتیاز خود از عوام هرچیزی را برخلاف عادت بشنوند بی درنگ انکار کنند می نکوهد و این انکار را خود نوعی از جهل و عامی گری می‌خواند که هرچه را مخالف ظاهر طبیعت و خارج از حدود معلومات ناقص خود دیدند برفور تکذیب کنند «بل کذّبوا بمالم یحیطوا بعلمه» (۱)

---

۱ - آیهٔ قرآن مجید

## عقیدهٔ شیخ در عجایب طبیعی و کرامات و خرق عادات

اینك عین قسمتی از عبارات شیخ را در نمط عاشر اشارات نقل و بفارسی ترجمه می کنیم تا نموداری از طرز گفتار و اعتقاد شیخ در بارهٔ عجایب طبیعی و خوارق عادات معلوم شود .

اِیّاكَ اَنْ یَکُونَ تَکَیُّسُكَ وَ تَبَرُّؤُكَ عَنِ العامَّةِ هُوَ اَنْ تَنْبَرِيَ مُنْكِراً لِکُلِّ شَيْءٍ فَذٰلِكَ طَيْشٌ وَ عَجْزٌ وَ لَيْسَ الخُرْقُ فِي تَكْذِيبِكَ مالَمْ يَسْتَبِنْ لَكَ بَعْدُ جَلِيَّةٌ دُونَ الخُرْقِ فِي تَصْدِيقِكَ بِه مالَمْ تَقُمْ بَيْنَ يَدَيْكَ بَيِّنَةٌ بَلْ عَلَيْكَ الاِعْتِصامُ بِحَبْلِ التَوَقُّفِ وَ اِنْ اَزْعَجَكَ اِسْتِنْكارُ ما يُوعاه سَمْعُكَ ما لَمْ تَتَبَرْهَنْ اِسْتِحالَتُه لَكَ فَالصَّوابُ اَنْ تَسْرَحَ[1] اَمْثالَ ذٰلِكَ اِلى بُقْعَةِ الاِمْكانِ ما لَمْ يَذُدْكَ عَنْهُ قائِمُ البُرْهانِ وَ اعْلَمْ اَنَّ فِي الطَّبِيعَةِ عَجائِبَ وَ لِلْقُوىَ العالِيَةِ الفَعّالَةِ وَ الْقُوىَ السّافِلَةِ المُنْفَعِلَةِ اجْتِماعاتٌ عَلیٰ غَرائِبَ .

زنهار مبادا که برای اظهار زیرکی و فهم خود و نشان دادن مزیّت و دوری خود از عامیان چنان باشی که هرچه را بر تو عرضه کنند انکار کنی و آنرا فضیلتی شناسی که این انکار خود قسمتی از زبونی و سبکسری و سبکساری است احمقی و نادانی آنکس که هرچه را بشنود بی تحقیق

---

۱ ـ یُسْرَحَ : خ فعل سرح درعربی لازم ومتعدّی هردو آمده واعراب کلمهٔ (امثال) برفع ونصب هردو صحیح است

بدروع انگارد، کمتر ار آنکس نیست که هرچیررا بشنود بی‌دلیل بـاور دارد و آبرا براست پندارد

برتوباد کـه اندر رشتهٔ تحقیق و تأمّل چنگ ربی و نیك بنگری و چنداں درنگ کنی که احوال راست و دروع هرچیر برتو بادلیل وبرهاں آشکار شود ــ هرچه را بشنوی هرچند عجیب مستنکر آید بی‌درنگ انکار مکں تامحال بودن آں چیر برتو روشں و مبرهں گردد

پس درامثال ایں امور ( یعنی عجـائب و غرائب طبیعت ) صواب ایں است‌که‌آبرا دربقعهٔ امکان رها ساری وبار انداری مادام، که برهان و دلیل قطعی ترا ازآں بار بداشته است یعنی باید کـه هرآنچه بشنوی نخست درآں نیك بنگری تاراست ودروع آں بادلیل برتوپیدا گردد آنگاه‌آبرا براست انگاری وباور داری، یا بدروع شماری وانکار کنی - وبداں که‌اندر طبیعت عحایبهاست و هرقوّتهـای ربریں فعّاله را با قوّتهای ریریں منفعله برعرایب وشگفتی‌ها احتماعهاست ه

مقصود شیح ایں است کـه طهور بـوعی ار عجائب و عرائب طبیعی ار قبیل اثرطلسمات واعداد وامثال آں مربوط است بتأثیر و تأثّر قوای فاعلهٔ سماوی و قوای منفعلهٔ ارصی و عنصری و ار درنصیحت و اندررحکیمانه می‌فرماید گروهی ار متفلسفه کـه در حقایق علوم ممارست بدارند عادت کرده‌اند که‌هرچه‌را برحلاف عادت مألوف بشنوند ارقبیل معحرات‌وحرق عادات و کرامات وآثار عرائم وطلسمات همه‌را انکار کنندودرایں‌انکاربرای خودفصیلتی می شناسند که خودرا ار عوامّ‌النّاس ممتار ساحته‌اند امّا حقّ مطلب ایں‌است که‌باور کردں وانکار بی‌دلیل، هردو علامت احمقی ونادانی

است. جهل و حماقت عوام بدین سبب است که هرچیزی را بدون دلیل و برهان باور می کنند - جهل و حماقت متفلسفان منکر ملحد نیز کمتر ازعوام نیست، زیرا ایمان نیز هرچیزیرا که مخالف عادتشان باشد بی‌دلیل انکار میکنند بلکه بقول امام فخر رازی درشرح اشارات جهل طبقهٔ اوّل یعنی گروه عوام صرزش کمتر ازحمق دانشمند مآبان عالم‌نماست زیرا که زود باوری عوام ممکن است مایـهٔ صلاح و نظام عالم و رستگاری و فلاح بنی آدم باشد برای اینکه زودتر بنوامیس انبیاء و اولیاء و شرایع وادیان میگروند و اطاعت احکام و مقرّرات و وظایف دینی و اجتماعی را گردن می نهند - برخلاف طبقهٔ دوم یعنی جهّال عالم نما و منکران الحاد پیشه که جز فساد وتخریب نظام اجتماعی اثری ندارند وبالجمله ضررعامیان بی‌ادّعا برای جامعه کمتر از احمقان و دانشمند نمایان جاهل وفلاسفهٔ خام بی‌تحقیق است

شیخ بزرگوار دربارهٔ امکان صدور کرامات و خرق عادات و معجزات و همچنین ظهور آثار طلسمات ونیرنجات و امثال آن، هم شرحی مبسوط نوشته و این امور را با ادّلـهٔ عقلی پذیرفته و با قضایای منطقی و موازین طبیعی وفق داده است - نیز در نمط عاشر در اسرار آیات بعد از بحث مشبع در قوّت اراده و تصرّفات نفسانی فرماید

الْأُمورُ الغَريبَةُ تَنْبَعِثُ فِي عالمِ الطَّبيعَةِ مِنْ مَبادی ثَلاثَةٍ اَحَدُها الهِيْئَةُ النَّفْسانِيَّةَ الْمَذْكُورَةُ وَ ثانيها خَواصُّ الأَجْسامِ العُنْصُرِيَّةِ مِثْلُ جَذْبِ المِغْناطيسِ الْحَدِيدَ بِقُوَّةٍ تَخُصُّهُ وَ ثالِثُها قُوَى سَماوِيَّةٌ

بَیْنَهما وَ بَیْنَ اَمْزِجَةِ اَجْسامٍ اَرْضِیَّةٍ مَخْصُوصَةٍ بِهَیْئاتٍ وَضْعِیَّةٍ اَو بَیْنَها وَ بَیْنَ قُوی نُفُوسٍ اَرْضِیَّةٍ مَخْصُوصَةٍ بِاَحْوالٍ فِعْلِیَّةٍ اَوْ اِنْفِعالِیَّةٍ مُناسِبَةٍ تَسْتَتْبِعُ حُدُوثَ آثارٍ غَرِیبَةٍ وَالسِّحْرُ مِنْ قَبِیلِ القِسْمِ الاَوَّلِ بَلِ المُعْجِزاتُ وَالْکَراماتُ، وَ النَّیْرَنْجاتُ مِنْ قَبِیلِ القِسْمِ الثّانی وَ الطِّلِسْماتُ مِنْ قَبِیلِ القِسْمِ الثّالِثِ . ه

انگیزش امور غریب وظهورخوارق عادات درعالم طبیعت ازسه مبدأ باشد یکی هیأت نفسانی که پیش از این یاد کردیم [ یعنی در فصل سابق که فرمود قوّت هیأت نفسانی منشأ معجزه وکرامت انبیا واولیا باشد ] دیگر خواصّ اجسام عنصری چنانکه آهن‌ربا بسبب قوّتی که بدان مخصوص است آهن‌را بسوی خود جذب کند، سدیگر قوّتهای آسمانی که میان ایشان و میان مزاجهای اجسام زمینی که بهیآت وضعی اختصاص یافته اند یا میان ایشان ومیان قوای نفوس زمینی‌که باحوال فعلی یاانفعالی مخصوص باشند، مناسبتی بود که مستلزم حدوث آثار غریب شگفت انگیز گردد

سحر بلکه معجزات و کرامات نیزهم، از قبیل قسم اوّل است [ یعنی هیأت نفسانی ] ــ و نیرنجات از قبیل قسم دوم [ یعنی خواصّ اجسام عنصری] ـ وطلسمات از قبیل قسم سوم باشد [یعنی مناسبت قوای سماوی با امزجهٔ اجسام یا قوای نفوس ارضی ] ه

خلاصهٔ مقصود شیخ این است که کلّی خرق عادات معلول سه‌چیز باشد اوّل قوّت نفسانی یعنی قوّت اراده وتصرّف نفس که شیخ دربارهٔ آن بتفصیل

سخن رانده است، دوم اجسام سفلی، سوم اجرام سماوی  امّا اجرام سماوی بدون انضمام قوابل ارضی و عنصری تأثیر نتوانند کرد .

معجزات و کرامات وسحرمربوط بقوّت نفسانی و نیرنجات معلول تأثیر اجرام، عنصری وطلسمات ازقبیل تأثیر فواعل سماوی در منفعلات عنصری است  امام فخرالدّین رازی در ضمن شرح عبارت فوق ، تحقیق در امکان و چگونگی وقوع خوارق عادات را  بیکی از تألیفات خودش موسوم به **السر المکتوم** حواله می کند(1) وجود او با آنهمه احاطه و تبحّر که در علوم عقلی ونقلی داشت وبا آن درجه شك و تردید و انکار که در مباحث علمی حتی در قضایای منطقی و فلسفی از وی سراغ داریم تا او را امام ـ المشکّکین لقب دادند نیز مانند شیخ تأثیر فنون غریبه‌را تصدیق و آنرا با مبانی علمی و عقلی تطبیق کرده است !

بعقیدهٔ نگارنده برای ظهور انواع خوارق عادات از کرامت و معجزه و سحر ودعا و طلسم واعداد وجفر وتعوید و رقیه و عوده واحراز وحجب وغیره وغیره مخصوصاً ازقوّت نفسانی وجمعیّت حواس وقوای مکنونهٔ بشری غافل نباید بود ونکتهٔ عالی ( العارف یخلق بالهمّة) را فراموش نباید کرد درقرآن مجید می‌فرماید  سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ـ ودرجای دیگر وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلا تُبْصِرُونَ

بیش از این فعلاً مجال گفتگو در این موضوع نیست
این سخن را ترجمهٔ پهناوری          گفته آید در مقام دیگری

---

۱ ـ ثمّ ارجع الی السّرالمکتوم ان کنت راغباً فی التحقیق

| | |
|---|---|
| عقل تو قسمت شده درصد مُهم | برهراران آررو و طمّ ورم (۱) |
| جمع باید کرد احرارا بعشق | تاشوی حوش‌چون سمرقند و دمشق |
| پس محلّ وحی گردد گوش‌جان | وحی چبود گفتن ارحس نهان |
| دیر باید تا که سرّ آدمی | آشکارا گردد ار بیش‌و کمی |

## نسح مورد استفاده ار کتاب

قبل ارآنکه انجمن آثار ملّـی در صدد احیاء و طبع و نشر کتب و رسائل فارسی شیح رئیس ابوعلی‌سینا برآید، وایں فکر بعر ار روح دوق پروردهٔ ادب دوست اعضاء محترم انجمن علی‌الخصوص جناب دانشمند مکرّم آقای علی اصعر حکمت و تیمسار معظّم آقای سپهبد جهانبانی ایدّهماالله که وجود ایشان در هرجوره و انجمنی مانند حلول روح در بدن منشأ اثر و مایهٔ نشاط کار و فعّالیّت است بیرون تراود، عالب اشخاص ار وجود آثار گرانبهای فارسی شیخ عیرار کتاب دانشنامه کـه مکرّر طبع شده و رسالهٔ نبض و بعض رسائل دیگر که از دیرباز بنام وی شهرت داشته است بی اطّلاع بودند

راقم سطور بیر تااین رمان که تهیّهٔ نسخه و تصحیح وطبع کنور المعزّمین را ار طرف انجمن محترم برعهده گرفتم حـر نامی مبهم و مشکوك ارایں کتاب سراع نداشتم ـ و باوجود علاقه‌یی که بهمه آثار عربی و فارسی شیخ دارم، شاید باین سبب که درمآخد معتبر قدیم درجرو مؤلّفات شیح ارآں

---

۱ ـ مقصود ار طمّ و رمّ عالم کثرت است در عربی گویند « جاء بالطِمّ والرِّمّ» یعنی (بالمال الکثیر)=مال بسیار آورد ـ ارایں معنی مجازاً کثرت مشعله و توجّه بعالم کثرت اراده کند .

نام برفته و انتسابش بدو مشکوك و مورد انکار بود چندان حرص و ولع در جستجوی آن بخرج نداده بودم ـ هرچـه گویاش ، مقدّر بود و چنین اتّفاق بیفتاد که تا کنون براین کار عزم و نیّت جزم کرده باشم .

دراین ایّام بمناسبتی که ذکرشد در پیدا کردن نسخه کوشیدم وبحکم « إذا أرادَ اللهُ شَيْئاً هَيّأ أسْبابَهُ » بعون‌الله و تیسیره در مدّت چند ماه شش نسخهٔ مختلف ازآن یافتم که اقدم آنها متعلّق بقرن ۸ـ۹ هجری است و در حواشی و نسخه بدلها برمز اختصاری ازآنها یاد کرده‌ام باین قرار

## ۱ ـ نسخهٔ س

یعنی نسخهٔ متعلّق بکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار در جزو مجموعهٔ خطّی مشتمل بر **کتاب‌الحیل** بنی موسی ورسائل مهمّ دیگر از آن قبیل کـه تاریخ کتابتش علی التحقیق مابین‌قرن ۸ ـ ۹ هجری است . ـ این خود نخستین نسخه‌یی بود از کنوزالمعزّمین که بنظر نگارنده رسید و با اجازه و معاضدت رئیس محترم کتابخانه حضرت مستطاب آقای حاج آقا احمد مدظلّه که طالبان علم را رهبری صدیق و راهنمایی صادق است آنرا برای خود انتساخ کردم

در این نسخه کتاب بدوقسم و قسم اوّل بهفت مقالـه تقسیم شده ، امّا متأسّفانه بخشی که متعلّق باواخرقسم دوم است ازمجموعه افتاده ودر نتیجه کتاب مطابق این تقسیم ناتمام و محذوف‌الآخر مانده است

این نسخه را متن اوّل قرار دادم بشرحی که درچگونگی تصحیح گفته خواهد شد

نموده و باقی را هم تجربه ومقدّم ومؤخر داشته و بالجمله کتابی ساخته که نام و موضوع و جوهر و مایهٔ مطالبش کنورالمعزّمین و سایر جهاتش پنداری کتاب دیگراست

مثلاً در نسخهٔ (س) و (ش) و دیگر نسخ فصل چهارم در دخنهٔ کواکب است — در نسخهٔ (م) فصل یاردهم را در دخنهٔ کواکب نوشته وفصل چهارم را از سقطات نسخهٔ اصل خود شمرده، وسه فصل بخیال خود علاوه کرده است باین قرار **فصل هشتم** درباره یی از اعمال مأخوذ از سایر کتب الواح و طلسمات از این قبیل که چند رقعه بنویسند و کجا دفن کنند — **فصل نهم** در اشکال کواکب — **فصل دهم** در باقی اعمال که باز مأخوذ است از کتب طلسمات و سحر و جادو — و مطالب این سه فصل هیچکدام مربوط باصل کتاب کنورالمعزّمین نیست!

خوشبختانه کاتب نسخه در پایان کتاب بعد از بخورات کواکب این عبارت عامیانه را نوشته که حاکی از خرابکاری کاتبانست « ازاینجا به فصل پنجم میرود در شرح حروف ابجد که نوشته قبل از این و دخنهٔ کواکب در فصل چهارم است در اصل از قلم افتاده و در آخر نوشته بود فصل یاردهم در اصل نسخه نداشت »!

ازاین شرح معلوم میشود که نسخهٔ منقولٌ عنه اصیل بوده و دردست کاتبان جاهل باین روز نکبت افتاده است — در آن نسخه مثل سایر نسخ معتبر فصل چهارم را در دخنهٔ کواکب و فصل پنجم را در تقسیم حروف ابجد نوشته وفصل یاردهم اصلاً نداشته‌است. — کاتبی فصل دخنهٔ کواکب را ازقلم انداخته ودرآخر نسخهٔ خود نوشته، بعد کاتب دیگر توّهم کرده

## ۲ ـ نسخهٔ ش

دومین نسخه‌یی بود که به راهنمایی دوست فاضل ارجمند آقای دکتر عمید استاد دانشگاه بدست نگارنده افتاد، متعلّق بحضرت فاضل معظّم آقای محمود شهابی استاد دانشگاه دامت افاداته که آنرا از روی کتاب ملکی خود نویسانده بی‌مضایقه بنده لطف کردند

اصل نسخه بطوری که فاضل معظّم اطّلاع میدهند درجزو مجموعه‌ایست متعلّق بسدهٔ نهم هجری مشتمل بر رسائل مهم ازقبیل رسالهٔ **معرفت تقویم** تألیف محمّد بن صفّار و **معرفت اسطرلاب** از علیّ بن عیسی حرانی و امثال آن

در این نسخه گفتگو از دوقسم برفته و اصل کتاب همانطور که کشف الظّنون نشانی میدهد بهفت فصل تقسیم شده وعلائم کهنگی از رسم الخطّش از قبیل کتابت [ ب = پ ] و [ ج = چ ] وفصل و وصل حروف و امثال آن کــه در قرن نهم از بقــایای قرون سابق هنوز معمول بوده، هویدا و مشهود است

## ۳ ـ نسخهٔ م

متعلّق بکتابخانهٔ آقای حاج حسین آقا ملک التّجار طهرانی زید عمره کــه آقای سهیلی کتابدار محترم آنرا با کمال محبّت و خلوص در اختیار بنده گذاردند و مدّتی برای مقابلهٔ نسخهٔ خود آنجا آمدورفت داشتم

این نسخه هم در ضمن مجموعه ایست خطّی مربوط بقرون متأخّر که با دو نسخهٔ مزبور و سایر نسخ معتبر از هرجهت تفاوت دارد ــ از جمله اینکه کتاب را بیازده فصل کرده امّا ده فصل نوشته ویکی را توهّم سقط

که فصل چهارم سقط شده ومکتوب آخر نسخه، فصل آخر کتابست، از این اشتباه کتاب بهشت فصل رسیده، وهمچنان کتّاب خودسر ازپیش‌خود در آن تصرف کرده و کاسته و فروده تا نسخه‌یی باین صورت در یازده‌فصل ناقص مغشوش مغلوط درآمده است!

این توضیح را هر چند بظاهر اهمیّت و لزوم نداشت عمداً برای آن نوشتم که خوانندگان نموداری از تحریف و تصحیف کتب را در دست کتّاب جائر ببینند و قدر رنج و زحمت کاتبان و مصحّحان محقّق امین را بشناسند که در ظلمات آب حیات و از خلاب گوهر ناب جسته، یعنی از میان اینگونه نسخ مغلوط مغشوش، نسختی صحیح ومرتّب بردیک باصل فراهم ساخته آنرا در دسترس طالبان گذارده اند

## ٤ ـ نسخهٔ خ

نسخه ایست قدیم مورّخهٔ سنهٔ ٩١٢ نهصد و دوازده که خوشبختانه نصیب خود این جانب شد و آنرا در اثناءِ کار خریداری کردم بسیار معتبر و کم غلط است، بدین سبب آنرا متن دوم قرار داده با سایر نسخ مقابله کردم چنانکه عنقریب شرحش بیاید

## ٥ ـ نسخهٔ ض

نسخهٔ دیگری است مورّخهٔ ١٠٥٧ هزار و پنجاه و هفت هم متعلّق بخود اینجانب در ضمن مجموعه‌یی که تاریخ کتابت اجزاء آن بخطّ ضیاء الدّین نام اصفهانی مابین سنوات ١٠٥٤ـ١٠٥٨ ومابین نسخ موجوده ممتاز است ـ مالك این مجموعه که چیزی مهمّ غیر از همین نسخهٔ مورد

احتیاج ندارد در استساخ صنّت و شخ عجیب بخرج داد تا آنرا بمبلغی گراف بنده فروخت [1]

کاتب این نسخه در پایان کتاب از خود عملی را باعزیمه و سوختن شمع و بخور کواکب برای احراق خصم الحاق کرده که با مطالب کتاب نامربوط است

## ٦ ـ نسخهٔ ب

آخرین نسخه‌یی است که بدستم افتاد متعلّق بآقای دکتر مهدی بیانی رئیس محترم کتابخانهٔ ملّی فرهنگ در جزو مجموعهٔ کوچکی که تاریخ کتابت ندارد و ظاهراً مربوط بقرن دوازدهم باشد

این بود شرح نسخی که این جانب را در تصحیح و مقابلهٔ کتاب مورد استفاده واقع شد ـ اکنون بچگونگی تصحیح می‌پردازیم

## چگونگی تصحیح کتاب

چون نسخ کتاب بایکدیگر چندان اختلاف داشت که توفیق مابین آنها میسّر نبود، وپر کردن حواشی از نسخه بدلها غیراز حیرت‌وآشفتگی خاطر خوانندگان فایده نداشت، دل براین اندیشه قرار گرفت‌که‌دومتن را با نسخه بدلهای لازم چاپ کنم تا نسخهٔ کامل مفید از این رساله طبع شده باشد، نه اینکه مطالعه کنندگان کتاب در ترتیب فصول و ابواب و صحّت کلمات و مطالب دچار تردید و اضطراب شوند وآخر کار ندانند که اصل مطلب چیست و عبارت صحیح کدام است؟

اوّل بار نسخهٔ (س) را که اقدم نسخ بود متن قرار دادم وآنرا با نسخی

که متناسب می‌نمود مقابله و با حواشی و نسخه بدلها طبع کردم . ـ بار دوم نسخهٔ (ح) را که کاملتر و صحیح تر از سایر نسخ موجوده بنظر آمد همچنان با تصحیح و مقابله و ضبط حواشی و نسخه بدلها بطبع رسانیدم

با این ترتیب کتاب دومرتبه چاپ شد که طبع اوّلش بعلامت (نسخه س) از چاپ دوم ممتاز است ، بطوریکه خوانندگان خود ملاحظه می‌فرمایند

روش نگارنده در تصحیح هماست که مکرّر در مقدّمهٔ کتب مصحّحهٔ خود باز نموده‌ام باین قرار که نسخ کتاب را با رعایت دوشرط صحّت وقدمت، اساس کار قرار میدهم آنگاه با توجّه کامل بالفاظ و معانی بمقابلهٔ متن با سایر نسخ می‌پردازم ، و با توضیح در حواشی اغلاط واضح متن را بدون تردید رفع وزوائد را حذف و سقطات را اثبات و نسخه بدلهای لازم معنی‌دار را ثبت می کنم ـ و حتّی الامکان از انباشتن حواشی بشکوك و تردیدات و نسخه بدلهای بی‌معنی لاطائل که نتیجه واثرش بتغلیط نزدیکتر است تا تصحیح ، احتراز می‌جویم

و بالجمله عقیدهٔ من در تصحیح و مقابله و معارضهٔ کتب ، همان سنّت سنیّه ایست که مشایخ قدیم ما درقرائت وسماع وتصحیح کتب فقه وحدیث و تاریخ و شعر و ادب داشته اند ، و از بدعتی که بتقلید اروپائیان درمیان ما می‌خواهد رواج بگیرد سخت بیزارم ـ آنان اهل زبان و ادبیّات ما نیستند وچاره یی جز این کارندارند ، بلکه روش آنها دراین‌مورد مستحسن

وموافق روح امانت است ـ امّا پیروی مادرزبان وادبیّات ملّی بیرازاروپائیان، بهیچوجه شایسته و سراوار نیست، مگر اینکه اهل زبان سمت موضوع ومطالب کتابی مخصوص، حکم نااهل بیگانه را داشته باشد ـ دراینصورت هم او را اجباری برمباشرت و تعهّد این کار نیست « هر کسی را بهر کاری ساختند »

## توضیح مطالب و تفسیر اصطلاحات فنی علوم غریبه

در اثناءِ کتاب حاضر مطالبی درج شده و اصطلاحات فنّی بکار رفته که برای اغلب خوانندگان پوشیده ومحتاج بتوضیح و تفسیر است ـ بدین سبب نگارنده این فصل را درمقدّمه افزود تامطالعه کنندگان ازفهم مطالب کتاب باز نمانند و بمراجعهٔ دیگر کتب نیازمند نشوند

## دوایر حروف

هر دسته از علمای فنون غریبه موافق سلیقه و نظری خاص حروف بیست و هشتگانه را(۱) بترتیبی مخصوص مرتّب ساخته وآنرا پایه واساس اعمال فنّی قرار داده اند

---

۱ ـ سبب اینکه عددحروف را ۲۸ میگیرند اوّلاً رعایت حروف الفبای مشترك مابین فارسی وعربی وحروف مختصّهٔ عربی است بدین سبب حروف مختصّهٔ فارسی را(پ چ ژ گ) ندارند ـ ثانیا الف لینهٔ مدّی هوایی که آنرا لام الف میگویند و بعلامت(لا) نمایش میدهند چون در جزو حروف آهنگی صدادار نیست وحرف مصوّت محض است بحساب حروف صدادار نمی آید، برخلاف حروف لیّنهٔ دیگر یعنی ( وی ) که صورت آهنگی وغیر آهنگی هردو دارد و مصوت محض نیست اکثر فقها نیز در باب دیات حروف تهجّی را ۲۸ حرف میگویند ـ عقیدهٔ علمای ادب نیز درباب خط همین است

ترتیبات حروف را باصطلاح **دوایرحروف** گویند ـ مثلاً **دایرهٔ ابتث** یا **ابتثی**، مقصود ترتیب حروفست بشکل ا ب ت ث ج ح . الخ که معروفترین دوایرحروف میباشد ونزد همگان معلوم ومعمولست ـ وهمچنین **دایرهٔ ابجد** یا **ابجدی**، یعنی ترتیب حروف بشکل ابجد هوّز حطّی کلمن . الخ که آن‌هم معروف ودر نوشتن حروف تقویم و گفتن مادّه تاریخ معمولست

بدیهی است که از ۲۸ حرف بقواعد ریاضی اشکال وصور بی‌حدّوحصر پیدا میشود(۱) امّادوایری که علمای فن ترتیب ومبنای اعمال قرار داده‌اند تا کنون بنظر نگارنده سیزده دایره رسیده که شش‌دایرهٔ اوّلش بترتیب از سایر دوایر مشهور تر و معمولتر است بدین قرار

**ابتث ، ابجد ، اهطم ، احهب ، ایقغ ، احذش ، ارغی ، السغ ، احست ، ادیل ، اجهز ، افسج ، اعهط .**

بعضی در شش دایرهٔ معروف که باصطلاح **دوایرسته** گفته میشود بجای اجهب دایرهٔ ارعی را گفته اند(۲)

---

۱ ـ از جمله قواعدش دراصطلاح ریاضی قاعدهٔ ترتیب است بدین‌قرار که برای بدست آوردن شمارهٔ ترتیب چند حرف باید عدهٔ حروف را از یك تا عدد آخر مطلوب درهم ضرب کرد مثلاً اگر بخواهیم شمارهٔ اشکال ترتیب پنج حرف را بدانیم میگوییم ۱۲۰ صورت‌پیدامیکند[۱۲۰=۵×٤×۳×۲×۱]ـ پس برای بیست وهشت حرف باید اعداد را از یك تا ۲۸ بترتیب درهم ضرب کنیم که مضروب فیه آخرعدد ۲۸ باشد ـ و اگر بخواهیم ترکیبات ثنائی و ثلاثی و رباعی آنرا بدانیم قواعد دیگر دارد که در کتب ریاضی بتفصیل نوشته اند

۲ ـ در کتاب شرف‌العلوم محمود حسینی قادری شطاری از عرفای قرن یازدهم که در مطالب کتاب مثال بوقایع سنوات ۱۰۲٤ و ۱۰۳٦ آورده دوائر ستهٔ معروف را ابتث ، ابجد ، اهطم ، ایقع ، احدش ، ارعی ، نوشته است

دایرهٔ ابتث و ابجد را پیش گفتیم ـ بار بحص مثال بعص دوائر دیگر را توصیح میدهیم

**دایرهٔ اهطم** تشکیل می‌شود ار هشت جمله اهطم فشد بوین صتص حرکس قثط دحلع رحع.

این دایره را ار حروف ابجد هور بیرون آورده اند باین ترتیب که ار حرف الف گرفته برعایت چهار عنصر (آتش و باد و آب وحاك) وطبایع اربعه (دو کیفیّت فاعلهٔ حرارت و برودت ـ و دو کیفیّت منفعلهٔ رطوبت و یبوست) حروف را چهار بچهار طرح کرده هرعنصری را ار بالا بپایین وهر طبیعتی را بترتیب حرارت و یبوست ورطوبت وبرودت، هفت حرف داده اند ـ پس حروف باین ترتیب ارکار بیرون آمده است.

ا ه ط م ف ش د (حروف ناری حارّ) ـ ب و ی ن ص ت ص (حروف هوایی یابس) ـ ح ر ك س ق ث ط (حروف مائی رطب) ـ د ح ل ع ر ح غ [حروف حاکی بارد].

ار این حروف جمله‌های اهطم فشد ساحته و آنرا دایرهٔ اهطم نامیده‌اند

**دایرهٔ ایقغ** این دایره هم ار حروف ابجد بحساب جُمّل(1) بیرون

---

1 ـ کلمهٔ جمل را در حساب جمل یعنی حساب حروف ابجد، اکثر لعت نویسان معتبر بضم جیم و فتح و تشدید میم ضبط کرده و بعضی تخفیف میم را بیرصحیح شمرده‌اند صاحب قاموس مینویسد «کسکّر حساب الجمّل وقد یخفف» ربیدی مؤلف تاج‌العروس درشرح این عبارت ار ابن درید لعوی معروف نقل میکند که وی درعربی بودن کلمهٔ جمل بتشدید میم تردید کرده و گفته است «ولا احسبه عربیاً» یعنی گمان نمیکنم که عربی باشد ـ و هو قول بتخفیف میم را با معتبر وقائل آنرا عیر موثّق شمرده است «قاله بعضهم قال ابن درید لست منه علی ثقة» نگارنده احتمال میدهم که جمل بتخفیف میم بمعنی خودجمله های مرکّب ارحروف تهجی یعنی ابجد هور الخ، به معنی حساب حروف، هم صحیح باشد امّا حساب معروف، ضبطش جمّل بتشدید میم است؟

آمده است باین ترتیب که از یك تا هزار یعنی از الف تا غین را برعایت آحاد وعشرات و مآت از یك جنس پهلوی هم انداخته و از آن به جمله ساخته اند باین قرار

ایقغ [ا ی ق غ = ۱ ، ۱۰ ، ۱۰۰ ، ۱۰۰۰ ] ـ بکر [ ب ك ر = ۲ ، ۲۰ ، ۲۰۰ ] ـ جلش [ ج ل ش = ۳ ، ۳۰ ، ۳۰۰ ] ـ دمت [ د م ت = ٤ ، ٤۰ ، ٤۰۰ ] ـ و برابن قیاس ، هنث ، وسخ ، زعذ ، حفض ، طصظ

پس حروف دایرهٔ ایقغ اینطور میشود ا ی ق غ ب ك ر ج ل ش د م ت .. الخ .

## دایرهٔ ابجد که نوشته های کتاب بر آن مبتنی است

دایرهٔ احهب یکی از دوائر اساسی حروفست وترتیب آنرا درحواشی کتاب باختصار نوشته و آنجا گوشزد کرده ایم که اعمال و مطالب کتاب از قبیل تقسیم حروف بعناصر وطبایع اربعه و کواکب سبعه و امثال آن همه مبتنی برابن دایره است و خوشبختانه چون باین اساس پی بردیم تصحیح اغلاط کاتبان که اتّفاقاً تحریف و تصحیفشان در مورد حروف مقطّعهٔ بی‌معنی ، عادی ومعتبر است برما آسان گردید

دایرهٔ احهب دربعض رشته‌های علم جفر واعداد نیز برای زمام ونظیره بکار می رود ـ زیرا حروف بیست و هشتگانه را دوبخش مساوی کرده چهارده حرف اوّل را اصطلاحاً **اساس** و چهارده حرف دوم را **نظیره** میخوانند باین ترتیب

**حروف‌اساس** ا ح ه ب و ز ر د ی ك ش ج ل س

**حروف نظیره** ث ط م ف د ع ن ت ص ض ع ح ط ق

از این حروف هفت جمله تشکیل می‌شود که آنرا دایرهٔ اجهب ودایرهٔ اجهبی می‌گویند

اجهب ، وررد ، یکشح ، لسثط ، ممدع ، نتصص ، عحطق

پس حرف ( ث ) در این دایره نظیرهٔ الف است ، و حرف (ط) نظیرهٔ (ح) ، و (م) نظیرهٔ (ه) ، (ف) نظیرهٔ (ب) ـ و بر این قیاس باقی چهارده حرف سطر دوم نظیرهٔ حروف اساس باشد

چون دایرهٔ اجهب معلوم شد تقسیم حروف بعناصر و طبایع اربعه(۱) و کواکب سبعهٔ سیّاره و بروج اثناعشر و دیگر تقسیمات با قواعدی که دردست داریم آسان گردد و تفصیل آنرا بزودی خواهیم گفت

## دایرهٔ اجذش وارغی

حروف این دو دایره نیز از دوسطر اساس ونظیره تشکیل شود هر سطر دارای چهارده حرف

حروف اساس دایرهٔ اجذش

ا ح د ش ط ق ن ب خ ر ص ع ك و

حروف نظیره

ت ح ف ص ع ل ه ث د س ط ر م ی

۱ ـ مقصود طبایع چهارگانه است بعقیدهٔ اطبّا و حکمای قدیم یعنی دو قوّهٔ فاعله (حرارت و برودت) و دوقوّهٔ منفعله (رطوبت و یبوست) ـ در محل دیگر بازهم گفته‌ایم ( حواشی ص ۳۲ ) که مقصود قدما از رطوبت ویبوست به‌تری وخشکی ظاهری است که بادست سوده شود بلکه مراد ازرطوبت سهولت تشکّل، ویبوست دیرپدیرندگی شکل است ـ و بدین سبب هوا را رطب میگویند که بصورت هر بعد و حجمی زود متشکل میگردد

حروف دایرهٔ ارعی

[ ا ر ع ی ب ر ف ت س ق ث ش ك ح ] ـ [ ص ل ح ص م ح ط ن د ط و د ع ه ] چهارده حرف اوّل را اساس، وچهارده حرف دوم را نظیره گویند ـ و ساختن جمل از این حروف (احدش طقس الح ـ ارعی برف الح) واضح است و بشرح احتیاج ندارد

## قاعدهٔ تقسیم حروف بعناصر و طبایع اربعه

برای تقسیم حروف بعناصر وطبایع اربعه در دایرهٔ احهب همانقاعده معمول است که در ابتث وابجد وسایر دوایر بدان عمل می کنند ـ یعنی حروف ا ح ه ب و ر ر د الح را از اوّل اساس تا آخر نظیره چهار بچهار طرح کرده هفت حرف اوّل را ازعناصر بآتش که برترین آنهاست، و از طبایع بحرارت که بالاترین قوای فاعله است تخصیص می دهند ـ و هفت حرف دوم را بعنصر باد وطبیعت یبوست، وسوم را بآب ورطوبت، و چهارم را بخاك و برودت منسوب می کنند [ ۷=٤ ۲۸ ] ـ و این حساب چنین نتیجه میدهد

۱ ـ حروف آتشی حارّ ا و ی ل م ن ع

۲ ـ » هوائی یابس ح ر ك س ف ت ح

۳ ـ » مائی رطب ه ر ش ث ذ ص ط

٤ ـ » ارضی بارد ب د ح ط ع ص ق

اینکه گفتیم عقیدهٔ مشهور بود که صاحب کتاب ما همانرا پذیرفته

وشرح داده است. ـ امّا بعضی معتقدند که در این تقسیم باید عمل منجّمان را در تقسیم بروج بچهار مثلّثهٔ عناصر(1) پیروی کرد، باین معنی که عناصر را بطریق قرینه سدی یکی از بالا و یکی از پایین رعایت کنند و هفت حرف اوّل را بعنصر نار و هفت حرف دوم را بقرینهٔ مقابلش عنصر خاك، وسوم را باد وچهارم را بآب دهند ـ این تقسیم خاصّه باتعبیری که رفت هم خالی از لطف نباشد

و نیز عقیدهٔ بعضی این است که طبایع مفرده یعنی حرارت تنها، یا برودت تنها را نبایدملاحظه کردبلکه رعایت طبایع مرکّبه یعنی ترکیب قوای فاعله (حرارت و برودت) باقوای منفعله (یبوست و رطوبت) لازم است ـ مثلاً حروف مزبور را که مأخوذ از دایرهٔ ابجد بود چنین تقسیم می کنند.

ا و ی ل م ن ع [حروف ناری حارّ یابس] ـ ح ز ك س ف ت خ [= هوائی حارّ رطب] ـ ه ر ش ث د ص ظ [= مائی باردرطب] ـ ب د ح ط غ ض ق [= ارضی بارديابس] و براین قیاس در دایرهٔ اهطم می گویند

ا ه ط م ف ش ذ [آتشی گرم خشك] ـ ب و ی ن ص ت ض [بادی گرم تر]

1 ـ دوازده برج را بترتیب حمل وثوروجوزا الخ بچهار چهار طرح کنند ـ بخش اوّل را که سه برج میشود بعنصر نار نسبت دهند و آنرا **مثلّثه آتشی** گویند [حمل و اسد و قوس] ـ آنگاه از برج دوم گیرند و چهار چهار طرح کنند و بخاك نسبت دهند و **مثلّثه خاکی** گویند [ثور و سنبله و جدی] ـ پس از برج سوم گیرند و همچنان طرح کرده حاصل را **مثلّثه بادی** نام دهند [جوزا ومیزان و دلو] ـ سپس از برج چهارم یعنی سرطان گیرند وحاصل را بعنصر آب منسوب کنند و **مثلّثه آبی** نامند [سرطان و عقرب و حوت]

ح ر ك س ق ث ط [آبی سردتر] ـ د ح ل ع ر خ غ [حاکی سردخشك]

ظاهر این گفتار بنظر راجح میرسد، زیرا که مقصود علمای فنّ از این تقسیمات حصول نتیجهٔ تأثیر وتأثّر است و این معنی باتفکیك قوای فاعله از منفعله امکان پذیر نیست ـ وانگهی مطابق قول مشهور، با عنصر هوا طبیعت یبوست همراه می‌شود وحال آنکه بعقیدهٔ حکما عنصر هوا حارّ رطب، و عنصر نار حارّ یابس است

هرچند تقسیم حروف بعناصر با تقسیم طبایع فرق دارد، ودر این عمل تناسب و تلازم ملحوظ بوده، امّا رجحان رعایت این امر، واضح و معلوم است

# حرکت وسکون حروف طبایع و عناصر

چون تقسیم حروف بطبایع و عناصر معلوم شد این بحث پیش‌می‌آید که هرحرفی در خواندن و نوشتن چه حرکت و اعرابی بخود میگیرد فایدهٔ این مبحث در ترکیب و قرائت و کتابت کلمات و خواندن اوراد و عزیمه ها و سؤال و جوابهای جفری بخوبی معلوم و ظاهر میشود

امّا درنوع حرکت وسکون چون مناسبات استحسانی و ذوقی درکار است سلیقه ها وعقایدارباب‌فنّ دربارهٔ آن مختلف شده وارجح اقوال‌مخصوصاً با آن نظر که در رعایت طبایع مرکّبه داشتیم عقیدهٔ مشهور است از این قرار که

حروف آتشی حارّ را نصب یعنی فتحه دهند بتناسب معنی فارسی ( زَبَر ) و عربی نصب ( برافراشتن ) بامرتبهٔ عنصر نار که از عناصر دیگر

بالاتر و برتر است ـ و حروف بادی را رفع یعنی حرکت ضمّه دهند بمناسبت معنی رفع ( بلندی ) با وضع عنصرهوا ـ وحروف مائی رطب را کسره‌دهند بمناسبت معنی(زیر) فارسی وخفض و کسرعربی (سرافکندگی و زیردستی ) باوضع عنصر آب نسبت بهوا و آتش ـ وخاکی باردرا محروم یعنی ساکن ورده کنند بمناسبت عقیدهٔ اکثرقدما که کرهٔ ارض راساکن بی‌حرکت میدانستند(۱)

بنابر آنچه گفتیم دردایرهٔ اجهب هرکجاحروف[ اَ وَ یَ لَ مَ نَ عَ ] و در دایرهٔ اهطم حروف [ اَ هَ طَ مَ فَ شَ ذَ ] باشد آنرا فتحه دهند برای اینکه از حروف ناری آن دایره است ـ و نیز در دایرهٔ اجهب هرجا حروف بادی [ حُ رُ كُ سُ فُ تُ خُ ] بود در خواندن و نوشتن ضمّه دهند ـ و حروف آبی رطب را [ ہِ رِ شِ ثِ دِ صِ طِ ] مکسور، وحروف خاکی بارد را [ بْ دْ حْ طْ عْ صْ قْ ] ساکن کنند مثلاً کلمهٔ اجهب را که از حروف چهار عنصر ترکیب شده است [ اَجُهِبْ ] می‌نویسند ومیخوانند ـ وهمچنین [ مَعرِدْ ] و دراین قیاس سایرحروف دایرهٔ اجهب را حرکت و سکون دهند

و در دایرهٔ اهطم کلمهٔ مرکب از حروف [ ا ف س ز ] راکه الفش در این دایره از حروف ناری و ( ف ) هوایی و ( س ) مائی و ( ز ) خاکی است چنین نویسند و خوانند [ اَفُسِزْ ] .

---

۱ ـ بعض علمای قدیم اسلامی مانند ابوسعیدسجزی معتقد بحرکت زمین بوده و دلائلی داشته‌اند که عقیدهٔ ابوریحان بیرونی‌را نیز در باره سکون زمین متزلزل و او را مردّد ساخته است نگارنده این‌مطلب‌رادرسرگذشت مفصّل ابوریحان که بنام **ابوریحان نامه** تألیف کرده و هنوز توفیق طبع و نشر آنرا نیافته بشرح نوشته است

در کتاب کنوزالمعزّمین مطابق نسخهٔ ( س ) که طبع اوّل است درمقالهٔ اوّل و پنجم متعرّض حرکت حروف عناصر شده و در هردو موضع نوشته است که حروف آتشی را فتح وبادی را کسرو آبی‌را جزم وخاکی‌را ضمّه دهند (۱) و بنا براین کلمهٔ احهب براساس این دایره چنین نوشته شود [ اَحِهبُ ] .

امّا در نسخ دیگر که طبع دوم از روی آنها شده در فصل هفتم متعرّض این مبحث شده و در غالب نسخه ها نوشته است « هرحرف که حارّ باشد منصوب کنیم و حرفی که یابس باشد مرفوع کنیم وحرفی که بارد باشد مجرور کنیم وحرفی که رَطْب باشد مجزوم کنیم »(۲) ودر بعض نسخ بارد را مجزوم و رَطْب را مجرور نوشته که موافق عقیدهٔ مشهور واصحّ اقوالست

## تقسیم حروف بکواکب سبعه

درتقسیم حروف بکواکب سبعهٔ سیّاره ، اسهل قواعد این است که حروف دایرهٔ احهب راکه اساس اعمال کتابست ( و براین قیاس در سایر دوایر حروف ) از حرف اوّل تاآخرکه در این دایره الف و قاف است بهفت بخش کنند و بخش اوّل را بترتیب حروف دایره قسم کوکب زحل کنند ــ وهمچنان سایر کواکب را از علوی بسفلی و از بالا بپایین یعنی از زحل تا قمر ملاحظه کنند ــ بدیهی است که بهر کوکب چهارحرف میرسد [ ٤ = ۷ ۲۸ ] ــ نتیجه اش با حاصل فصل پنجم کتاب که‌طریق عمل را قدری دشوارتر نوشته یکی است باین قرار

---

۱ ــ ص ۸ و ١٤ متن کتاب
۲ ــ ص ۳۳ نسخهٔ طبع شده

**احهب** [ حروف زحل ] ـ **وزرد** [مشتری] ـ **یکشخ** [ مرّیخ ]ـ **لسثظ** [ شمس ]، **مفذغ** [ زهره ] ـ **لتصض** [ عطارد ] **عحطق** [قمر]

## تقسیم حروف ببروج اثنا عشر

تقسیم حروف بدوازده برج ومنسوبات آنها(1) از جمله اعمال مهمّ علم حروف و اعداد و الواح است که مصنّف کتاب متعرّض آن نشده وما برای تکمیل مطالب آنرا شرح میدهیم

در تقسیم ۲۸ حرف بدوازده برج چند طریقه معمولست

۱ ـ مشهور این است که حروف آتشی را از هردایره یی که مأخذ عمل باشد بمثلّثهٔ بروج آتشی دهند ـ و حروف بادی را بمثلّثهٔ بادی، و همچنین آبی و خاکی

دانستیم که منسوب بهرعنصر وطبیعتی هفت حرفست ـ وچون ۷ قابل قسمت صحیح بر ۳ نیست چنین تدبیر کنند که دو حرف را مکرّر بیارند تا ۹ حرف شود که بر ۳ قابل قسمت است ـ پس اینطور عمل کنند که از حروف ناری مثلاً سه حرف اوّل را بحمل دهند که اوّلین برج مثلّثهٔ ناری است. پس حروف سوم را مکرّر کنند وبا دوحرف دیگر ازحروف ناری ببرج اسد دهند که برج اوسط مثلّثهٔ آتشی است ـ باز حرف سوم را مکرّر کرده با دوحرف آخر ازهفت حرف آتشی ببرج قوس دهند که آخرین مثلّثهٔ ناری است ـ وبراین قیاس درحروف و بروج دیگر عمل کنند تا بهر برجی سه حرف رسد

عیب این طریقه بنظر ما این است که برج اوّل و آخر هر مثلّثه‌یی

---

۱ ـ برای منسوبات بروج رجوع شود بکتاب‌التفهیم ابوریحان

دوحرف احتصاصی ویك حرف مشترك دارند امّا سرح میانگین یك حرف احتصاصی و دوحرف مشترك میرسد ــ و ارحح این است کـه بهر برحی دوحرف، محصوص کنند، وحرف همتم را میان هرسه برح مشترك دارند و آنرا در اعمال، شبه کوکب دوجسدین در احکام نحوم شمارند

این طریقه علاوه براینکه ترجیح بالا مرجّح را ازبین میبرد، درعمل جمر و اعداد والواح بیز بهتر و روشنتر بتیجه می‌بخشد. اکنون جدولی رسم میکنیم مطابق دایرهٔ احهب که در هرخانه زیر نام هربرحی ازمثلّثه دوسطر حروف نوشته ایم - سطر بالا موافق عقیدهٔ مشهور و سطر زیرین مطابق نظری است که خود آنرا اختیار کرده ایم

| حمل | اسد | قوس |
|---|---|---|
| **مثلثهٔ آتشی** | | |
| ا و ی | ی ل م | م ن ع |
| ا و ع | ی ل ع | م ن ع |
| **مثلثهٔ بادی** | | |
| جوزا | میزان | دلو |
| ح ز ك | ك س ف | ف ت ح |
| ح د ح | ك س ح | ف ت ح |
| **مثلثهٔ آبی** | | |
| سرطان | عقرب | حوت |
| ه ر ش | ش ث د | د ص ط |
| ه ر ط | ش ت ط | د ص ط |
| **مثلثهٔ خاکی** | | |
| ثور | سنبله | جدی |
| ب د خ | ح ط ع | ع ص ق |
| ب د ق | ح ظ ق | غ ص ق |

اکثر اساتید فن در اینگونه تقسیمات بدایرهٔ اعظم عمل میکنند که

نتیجه اش موافق عقیدهٔ مشهور چنین است که دراین جدول ترتیب بروج ثبت کرده‌ایم وخوانندہ خودمیتواند ازروی آن چهارمثلّثه را استخراج کند

| حمل | ثور | جوزا | سرطان | اسد | سنبله |
|---|---|---|---|---|---|
| ا ه ط | د ح ل | ب و ی | ج ز ك | ط م ف | ل ع ر |
| **میزان** | **عقرب** | **قوس** | **جدی** | **دلو** | **حوت** |
| ی ن ص | ك س ق | ف ش د | ر خ ع | ص ت ص | ق ث ط |

مطابق عقیدهٔ نگارندہ درمثلّثهٔ آتشی حرف ( ذ ) و دربادی (ض) ودر آبی ( ظ )و درخاکی ( غ ) مشترك وهر کدام ازبروج را دوحرف مختصّ است که باانداك توجّهی بمطالب گذشته آنرا تشخیص میتوان داد .

۲ ـ طریقهٔ دوم درتقسیم حروف بروج این است که حروف هردایره‌یی را که اساس کار باشد بترتیب مابین بروج قسمت کنند ـ چون ۲۸ قابل قسمت بی کسر بر ۱۲ بیست هشت حرف را مکرّر کنند تا عدد حروف ۳۶ شود و بهر برجی سه حرف برسد - باین ترتیب که سه حرف را از اوّل دایره برج حمل دهند، آنگاه حرف سوم را تکرار کنند و بادوحرف بعد بثور دهند، و همچنان تاجدی رسد ـ و در چهار برج از جدی تا حوت حرف مکرّر نباشد . مثلاً مطابق دایرهٔ ابتث [ **حمل** ا ب ت ـ **ثور** ت ث ج ـ **جوزا** ج ح خ ـ **سرطان** . خ د ذ ـ **اسد** ذ ر ز ـ **سنبله** ز س ش ـ **میزان** ش ص ض ـ **عقرب** . ض ط ظ ـ **قوس** ظ ع غ ـ **جدی** ف ق ك ـ **دلو** . ل م ن ـ **حوت** و ه ی ] .

این طریقه بحسب ظاهر هیچ حسن عقلی و ذوقی ندارد ؟

۳ ـ طریقهٔ سوم اینست که از ۲۸ حرف ٤ حرف آخررا کنار گذارند و ۲٤ حرف باقی‌را اساس ونظیره کنند وبهر برجی بترتیب یك حرف از اساس ویك حرف ازنظیره دهند ـ مثلاً در دایرهٔ اتش حرف الف با (ش)، و (ب) با (ص) و (ت) با (ض) اساس و نظیره باشد ـ پس برج حمل دوحرف (ا ش) و برج ثور دوحرف (ب ص) و جوزا را حروف (ت ض) دهند

امّا چهار حرف آخررا (ن و ه ی) بچهار برج اوّل دهند تاهر کدام سه حرف داشته باشد، وهشت برج دیگررا همان دوحرفست که بیان نمودیم

و بنا براین حـروف برج **حمل** (ا ش ن) و برج **ثور** (ب ص و) و **جوزا** (ت ض ه) و **سرطان** (ث ط ی) باشد ـ و بعد از آن باقـی بروج را هریك دوحروف رسد (**اسد** ج ظ ـ **سنبله** ح ع ـ **میزان** خ غ ـ **عقرب** د ف ـ **قوس** ذ ق ـ **جدی** ر ك ـ **دلو** ز ل ـ **حوت** س م].

این طریقه نیز خالی از ترجیح بدون مرجّح نباشد و اگـر چهار حرف باقیمانده را بچهار برج اوائل چهارفصل اعتدالین وانقلابین میدادند مناسبتر بود و دراعمال فنّی نیز نتیجهٔ روشن می‌بخشید؟

## اوفاق و الواح اعداد

یکی ازمباحث بسیار شیرین ممتّع علوم غریبه فنّ اعداد واوفاق والواح است که مشتمل بر مطالب صحیح دقیق ریاضی است و اگر این علم را جزاین فایده نبودکه موجب تشحیذذهن برای علوم ریاضی‌است هم‌شایسته توجّه بود . وشاید اصل تأسیس این علم از طرف عقلا و حـکمای بزرگ

بهمین منظور بوده است که خواسته اند از طریق خواص اعداد و الواح، توجّه مردم را بهمون ریاضی سوق داده باشند. ـ چه منشأ ظهور بسیاری از علوم غریبه، عقاید ساده و خرافی عامّهٔ مردم بوده است که چون اکثر بخرافات وافسانه‌ها معتقدند، پیشوایان قوم از این خصیصه استفاده کرده و بشر را از این راه بطریق علوم و معارف حقیقی انداخته‌اند

باری مسألهٔ اوفاق یکی از مسائل مهمّ فنّ اعداد و الواح است.

**وفق** عبارتست ازحاصل جمع اعداد هرضلعی از شکل مثلّث و مربّع ومخمّس و غیره

وجه تسمیهٔ وفق این است که چون خانه های اشکال را با قواعد مقرّره پر کرده واعدادرا هر کدام درخانهٔ خود نوشته باشند، ازهرضلع وهرسمت که حساب کنی حاصل جمع موافق و برابر باشد

مقصود از **مثلث** دراین علم، سطح‌سه‌ضلعی معروف نیست بلکه مقصود شکل سه اندرسه است، که سطح چهار گوشه یی‌را طولاً وعرضاً بسه‌خانه یعنی سه مربّع کوچکتر، وجمعاً به ۹ خانه تقسیم کرده باشند

وهمچنین مقصود از **مربع**، لوح چهار اندر چهار است که سطح چهار گوشهٔ بزرگ، بشانزده چهار گوشهٔ کوچکتر خانه بندی شده باشد ـ و **مخمس** لوح پنج در پنج است مشتمل بر۲۵ خانه، و براین قیاس مسدّس و مسبّع، تا لوح صد اندر صد که از الواح بسیار مهمّ اعداد است وقواعد ریاضی بسیار دقیق درآن بکار میرود

**زکوة** در اصطلاح این علم عبارتست ازعددی معیّن در هرشکل که برای پر کردن خانه ها بطریق اوفاق، نخست آن عدد را از عددمفروض

کم کنند و باقی قواعد را در باقیمانده بجای آورند ـ مثلاً ر کوهٔ مثلّث عدد ۱۲ است، و ر کوهٔ مربّع ۳۰، و مخمّس را ۶۰

قاعدهٔ کلی وفق و ر کوهٔ این است که باید درشکل مقصود، عدد اوّل یعنی واحد را باعدد مجموع خانه ها جمع و حاصل را در نصف عددخانه‌ها ضرب کنند ـ از این عمل حاصل جمع اعداد تمام سطور شکل مقصود بدست می‌آید

این قاعده مأخوذ است ازقاعدهٔ جمع اعداد متصاعده که از واحدشروع شده باشد عدد کوچکتر یعنی یکی را با عـدد بزرگتر جمع و در نصف عدد بزرگترضرب کنند ـ یاحاصل جمع رادرعدد بزرگتر ضرب وحاصل ضرب را تنصیف کنند.

مثلاً اگر بخواهیم حاصل جمع اعداد ترتیبی را از یک تا ده بدانیم می گوییم [ ۱+۱۰×۵=۵۵ ]. ـ یعنی اگر اعداد را از یک تا ده زیر هم بنویسیم و جمع کنیم حاصل ۵۵ میشود

از روی این قاعده در مثلّث که عدد خانه های آن ۹ است می گوییم [ ۱+۹×۴/۵=۴۵ ] ـ پس مجموع اعداد طبیعی ترتیبی خانه های‌شکل سه اندر سه ۴۵ می‌شود

و در مربّع گوییم [۱+۱۶×۸=۱۳۶] ـ پس مجموع اعـداد طبیعی مربّع ۱۳۶ باشد، وهمچنین درشکل پنج اندر پنج که عدد خانه های آن ۲۵ باشد مجموع اعداد طبیعی ۳۲۵ است [۱+۲۵×۱۲/۵=۳۲۵]

چون حاصل جمع اعداد طبیعی شکل مقصود معلوم شد، قاعده‌اینست که آنرا برعدد سطور شکل تقسیم کنیم خارج قسمت را وفق آن‌شکل

می گویند ـ و چـون عـدد سطور را از وفق تفریق کنیم زکوة شکل بدست می آید

مثلاً در مثلّث عدد ٤٥ را بر ٣ که عدد سطور سه اندر سه است بخش کردیم، خارج قسمت ١٥ شد [١٥=٣ ٤٥] ـ پس گوییم وفق مثلّث ١٥ است ـ آنگاه عدد سه را از وفق کم کردیم حاصل ١٢ شد [١٢=٣−١٥] گوییم زکوة لوح سه اندر سه ١٢ است

ودرشکل چهار اندرچهار که عدد سطورش ٤ باشد گوییم [٣٤=٤ ١٣٦] پس وفق مربّع ٣٤ است ـ باز گوییم [٣٠=٤−٣٤] پس زکوة مربّع ٣٠ باشد ـ وهمچنین در لـوح پنج انـدر پنج گوییم [٦٥=٥ ٣٢٥] و[٦٠=٥−٦٥] بدین سبب وفق مخمّس را ٦٥ وزکوة آنرا ٦٠ تعیین می کنیم.

در شکل صد اندر صد که بدان اهمیّت بسیار می دهند چون ضلعش ١٠٠ و خانهٔ آخر یعنی مجموع خانه های آن ده هزاراست (١٠٠٠٠)، مطابق قاعدهٔ مزبور حاصل جمع اعداد ترتیبی از یك تا ده هزار می شود پنجاه ملیون و پنجهزار که حاصل ضرب ده هـزارو یك، در پنجهزار است [٥٠٠٠٥٠٠٠=٥٠٠٠×١٠٠٠٠+١] ـ و چون آنرا برعدد ١٠٠ که عدّهٔ سطور آن شکل است تقسیم، یـا دوصفر آخر آنرا حذف کنی پانصد هزارو پنجاه (٥٠٠٠٥٠) می‌شود که وفق لوح صد اندر صد است ـ و چون ١٠٠ را که عدد سطور شکل است از آن کم کنی بـاقی مانده (٤٩٩٩٥٠) زکوة صد اندر صد است و در پرکردن این لوح باید آنرا بمربّعات تحویل کنند

پر کردن لوح عبارتست از نوشتن عـدد مفروض در خانه های شکل بطریقی که از هرطرف طولی و عرضی و قطری حساب کنی وفق دهد و حاصل آن برابر باشد . ــ و برای این کار قواعد فنّی دقیق داریم - مثلاً در پر کردن مثلّث قاعده این است که رکوهٔ مثلّث یعنی ۱۲ را از عـدد مفروض تفریق و باقی را برضلع مثلّث یعنی ۳ تقسیم کنی ، پس خـارج قسمت را عیناً در خانهٔ اوّل بنویسی و در خانه‌های بعد بترتیب یکی‌یکی علاوه کنی تا ۹ خانه پرداخته شود .

هر گاه درتقسیم ، باقی مانده داشته باشی ، اگرباقی یکی‌باشدآنرا در خانهٔ هفتم بیاوری یعنی دراین خانه نسبت بخانهٔ ششم دو عدد علاوه‌کنی - و هر گاه باقی مانده دوتا باشد در خانهٔ پنجم یکی بر عدد طبیعی بیفزایی یعنی نسبت بخانهٔ چهارم دو عدد علاوه کنی .

بعضی کسر ۲ را هم در خانهٔ هفتم میآورند باین طریق که دراین‌خانه نسبت بخانهٔ ششم سه عدد می‌افزایند

در خصوص مثلّث ذوالاربعة یعنی شکـل سه اندر سه چهـار ضلعی نکته‌ایست کـه بعض اضلاعش در بعض احوال وفق نمیدهد و شرح آن مناسب این مقدّمه نیست

درشکل‌مربّع‌هم‌قاعده این‌است که رکوهٔ ۳۰ را ازعدد مفروض‌تفریق و باقی را برضلع‌مربّع یعنی ٤ قسمت کنی وخارج قسمت را در خانهٔ‌اول بنویسی وهمچنان یکی‌یکی در خانه‌های بعد علاوه کنی ــ و اگر کسر باقی مانده داشته باشی ، یکی را درخانهٔ ۱۳ بیاوری‌وآنرا نسبت بخانهٔ ۱۲ دوتا علاوه کنی ــ و کسر دورا در خانهٔ ۹ هم یکی برعدد طبیعی بیفزایی که این خانه از خانهٔ هشتم دو عدد علاوه داشته باشد ــ و کسر سه را در

خانهٔ ٥ هم یکی علاوه کنی که از خانهٔ چهارم دوتا بیشتر باشد

نکتهٔ اینکه در کسر ۳هم یکی علاوه باید کرد واضح‌است زیرا هرقدر خانه جلوتر باشد تضاعیف و افزایش آن در خانه‌های بعد بیشترشود بدین سبب کسر ۳ را در خانه ٥ که بر ۹ مقدّم است علاوه کنند وکسر۲ را در خانه ۹ که بر ۱۳ مقدّم است ویکی را در خانهٔ ۳ که اواخر بیوت مربّع است‌بیاورند

درمخمّس قاعدهٔ معروف این‌است که ازعدد مفروض زکوة ٦۰راتفریق و باقی‌را بر٥ که ضلع این‌شکل است تقسیم‌کنند وخارج قسمت‌را درخانهٔ اوّل بنویسندوهمچنان بطریق‌طبیعی بر‌ولاء خانه‌هارا پرکنند و کسر یك تاچهارهمه‌را درخانهٔ بیست‌و یکم علاوه‌کنند امّا باین‌ترتیب که کسر یك‌را یکی و دوتا را ۲ و سه را ۳ و چهاررا ٤ برعدد طبیعی آنخانه بیفزایند

برای اشکال وصور پنج اندر پنج از محلّق و وفق غیرتام وغیره وهمچنین ترتیب خانه‌های آن و تفنّنات ریاضی که علمای فن دراین باره داشته‌اند باید بکتب مفصّل رجوع کرد(۱)

---

۱ - از قبیل کتاب **کنه‌المراد فی‌علم الوفق والاعداد** تألیف شرف الدین علی یزدی متوفی حدود ۸۰۰ و**کنه المراد فی وفق‌الاعداد** فارسی مفصل مبسوط تألیف یعقوب بن‌محمد بن علی طاوسی که مرتّب برسه لوح و یك مقدمه ویك خاتمه است و **شمس‌الافاق فی‌علم‌الحروف والاوفاق** و **بحرالوقوف فی علم الاوفاق و الحروف** و **کیفیة الاتفاق فی ترکیب الاوفاق** و **شمس‌المعارف الکبری** تألیف شیخ احمد بونی متوفی ٦۲۲ وکتب و رسائل بی حدّ وحصر دیگر که درعلم حروف واوفاق تألیف شده وتنها صاحب مفتاح السعاده احمد بن مصطفی معروف بطاش کبری زاده متوفی سنهٔ۹٦۲ بیش از صد کتاب آنرادیده وشنیده بوده [ج۱ ص۳۳۱ طبع حیدرآباددکن] - وصاحب کشف‌الظنون نیز اسامی کتب و رسائل فارسی و عربی بسیار در این موضوع ثبت کرده است

ما ترتیب طبیعی خانه‌ها را که باصطلاح ( ولاء ) گویند مطابق معروف و مشهور مابین اهل فنّ در سه شکل مزبور نشان میدهیم

| ٤ | ٩ | ٢ |
|---|---|---|
| ٣ | ٥ | ٧ |
| ٨ | ١ | ٦ |

| ٨ | ١١ | ١٤ | ١ |
|---|---|---|---|
| ١٣ | ٢ | ٧ | ١٢ |
| ٣ | ١٦ | ٩ | ٦ |
| ١٠ | ٥ | ٤ | ١٥ |

| ٧ | ١٣ | ١٩ | ٢٥ | ١ |
|---|---|---|---|---|
| ٢٠ | ٢١ | ٢ | ٨ | ١٤ |
| ٣ | ٩ | ١٥ | ١٦ | ٢٢ |
| ١١ | ١٧ | ٢٣ | ٤ | ١٠ |
| ٢٤ | ٥ | ٦ | ١٢ | ١٨ |

امّا عدد معروض که در نوشته‌های سابق گفته‌ایم از این قبیل است که مثلاً عدد حروف سورهٔ وَالشَّمْسِ وَ ضُحيها را بحساب ابجد معلوم کنند و آنرا هنگام شرف آفتاب درلوح پنج در پنج روی کاغذ با گلاب وزعفران بنویسند یا برلوحی زرین نقر کنند . گویند موجب مزید جاه و دولت و سلطنت وطول عمر وقهر دشمنان گردد

یا عدد آیت نصرٌ من‌الله و انّا فتحنا را با آیهٔ رَبَّنا افْتَحْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ اَنْتَ خَيْرُ الفاتِحينَ برلوح مسبّع بنگارند باعث فتح و فیروزی شود

یا عدد حروف صوامت یعنی بی‌نقطه را کـه ٥٤٣ است باعدد ٢٦٢٤ با عدد نام شخص مفتری بدرنان و مادرش جمع و در مثلّث بر کاغذ کبود رنگ رسم وآنرا درخانه‌یی تاریك دفن کنند وسنگی روی آن بگذارند سبب عقداللّسان خصم باشد ـ و امثال این امور کـه در کتب این فن بی‌حدّ وحصر است

ملاحظه کنید که خردمندان دانش پرور پیشین ، با چه حیله و تدبیر

فنون دقیق ریاضی را بحدود جامعه میدادند - باللعجب که نادانی قوم بازهم کارخودرا کرد ، برای استفاده های نامشروع ازاین فنون چه عمرها تباه ساخت و چه اندازه بدبختی و سیاه روزی بارآورد !

## بسط و تکسیر

تکسیر یکی از اصطلاحات متداول فنون غریبه است که در کتاب کنوزالمعزّمین ما نیز موافق بعض نسخ قدیمه [ نسخهٔ بن مقالت پنجم ص ۱۳ ] بکار رفته وآنرا بطرق و اقسام مختلف در حروف واعداد والواح عمل میکنند و علمای فن از قبیل **محمود دهدار** و غیره بسبب اهمیّت موضوع دربارهٔ آن رسائل مفرده پرداخته وبعضی اصلاً علم تکسیر را فنّی مخصوص شمرده و آنرا بدو قسم تکسیر عددی و تکسیر حرفی تقسیم کرده‌اند

کلمهٔ تکسیر در لغت بمعنی بسیار شکستن و بقول علمای صرف ولغت مبالغه و تکثیر در کسراست ، باین معنی که چیزی را چنان بشکنند که بپاره های خرد بسیار مبدّل گردد نه اینکه مثلاً دوقطعه شده باشد - و مقصود علمای ادب از معنی مبالغه و تکثیر که درباب تفعیل این مادّه و نظایر آن مانند تقطیع و تقتیل(1) میگویند همین بسیاری عمل و نتیجهٔ فعل‌است نه سختی وشدّت یك عمل

امّا در اصطلاح بچند قسم وترتیب استعمال میشود - ازجمله تکسیر کلمات عبارتست ازاینکه کلمه را بحروف مقطّع بنویسند مثلاً کلمهٔ سلام

---

۱ - تقطیع یعنی تجزیه کردن‌چیزی باجزاء وقطعات‌بسیار - تقتیل : کشتن‌جماعت‌بسیار

را بنویسند ( س ل ا م ) . ـ و بهمین معنی در کتاب کنورالمعزّمین بکار رفته‌است

تکسیر حروف بنا برمشهور این‌است که اسامی ملفوظهٔ هرحرفی را که باصطلاح مجموع زبر و بیّنه‌است(۱) بحروف مقطّعه بنویسند ـ مثلاً چون حرف (س) را تکسیر کنند بنویسند [ س ی ن ] ـ و حرف [ ح ] را در تکسیر [ ح ی م ] بنویسند ـ و بر این قیاس درسایر حروف

بعضی این عمل را **بسط** نام دهند و تکسیررا چنان دانند که نام حروف مبسوطه را بحروف و اجزاء مقطّع نوشته باشند ـ مثلاً در حرف ( س ) که بسطش [ س ی ن ] است تکسیرش چنین‌است [ س ی ن ی ا ن و ن ] زیرا خود کلمهٔ ( سین ) از سه حرف ترکیب یافته است ـ وهمچنین در حرف ( ح ) که نام ملفوظش ازسه حرف تشکیل شده‌است دربسط گویند [ ح ی م ] و در تکسیر [ ح ی م ی ا م ی م ] .

ممکن است که برحسب احتیاج و اقتضای کار و مقام باز هم یکدرجه بیشتر تکسیر کنند یعنی حروف مکسّر را مرتبهٔ دیگر مکسّر سازند و در حروف جیم مثلاً بنویسند ( ح ی م ی ا م ی م ی ا ا ل ف م ی م ی ا م ی م ] ـ و همچنان بمراتب دیگر که محتاج مثال و توضیح نیست . ـ و عمل بسط را در حقیقت می‌توان درجهٔ اوّل تکسیر شمرد

---

۱ ـ زبر عبارتست از حرف مکتوب یاحرف اوّل اسم ملفوظ ـ وبیّنه حرف متمّم اسم است مثلاً در حرف الف حرف اوّلش که بکتابت میآید [ ا ] زبر است و متمّم آن [ لف ] بیّنه است ، بدین سبب میگویند « از بیّنهٔ الف علی را بطلب » زیرا عدد لام وفا بحساب جمل ۱۱۰ میشود مطابق عدد نام علی . ـ وهمچنین درحرف جیم زبرش (ج) و بیّنه اش (یم) است

خلاصهٔ اصطلاح فوق چنین میشود که بسط عبارتست از تقطیع اسامی حروف ـ و تکسیر آنست که اجزاءِ اسامی حروف را مقطّع کنند

امّا تکسیر عددی آنست که عدد حروف مبسوطه یعنی اسامی حروف را مشتمل بر مجموع زبر و بیّنه، باجزاء مقطّع نویسند ـ مثـلاً حرف مکتوب الف که اوّل حروفست بحساب جمّل یکی است و اسم ملفوظش [ ا ل ف ] صدو یازده میشود ـ پس درتکسیر بفارسی‌نویسند [ ی ك ی س ی ه ش ت ا د ] کـه خوانده می‌شود ( یکی سی هشتاد ) ـ و بتازی [ ا ح د ث ل ا ث و ن ث م ا ن و ن ] یعنی ( احد ثلاثون ثمانون ) .

تکسیر اعـداد حروف بفارسی یا عربی بسته بسلیقه و طرز عمل است و نتیجه‌اش مخصوصاً دراعمال جفر نحوبی آشکار میشود

گاهی تکسیر را مرادف وفق بکار می‌برند، باین معنی که مثلاً یکی از اسماء الٰهی یا جمله‌یی متبرّك را برای منظوری در شکـل سه اندر سه یا چهار اندر چهار وغیره طوری می نویسند که ازهرطرف ابتدا کنی همان کلمه خوانده شود بترتیبی کـه پیش در وفق اعداد گـفتم، و این عمل را باصطلاح **تکسیر ذوالکتابه** می گویند

امّا این معنی ظاهراً مجازی است از باب تسمیهٔ کلّ باسم جزء

صاحب مفتاح‌السّعاده(۱) و کشف‌الظّنون ظاهراً معنی حقیقی بسط و تکسیر را نمی دانسته و در تعریف آن یکی از اعمال جفری را نوشته‌اند

۱ ـ مفتاح‌السعاده و مصباح السّیاده تألیف احمدبن‌مصطفی معروف بطاش کبری زاده متوفّی ۹۶۲ که‌درحدود ۹۴۸ تألیف شده وازمصادر ومآخذ مهم کشف‌الظّنون بوده و در بسیاری ازمواضع ازجمله همین موضوع بحث، عین عبارات اورا نقل وبازگوی کرده است !

که مشتمل برعمل بسط و تکسیر ومحوّر استعمالش همان تسمیهٔ کلّ باسم حرء است ، بایں قرار که میگویند

علم کسر وبسط عبارتست از علم بوضع حروف مقطّعه بایں ترتیب که حروف یکی از اسماء الله را باحروف نام مطلوب امتزاح داده دریك سطر بنویسند ، و در سطر های بعد حروف را مقدّم و مؤخرّ بدارند بترتیب و کیفیّتی که بعدازچند سطرهمان سطر اوّل بیرون بیاید، پس اسماء ملائکه و دعوات مناسب را بخوانند تا مقصود حاصل شود(۱) ه ونیز صاحب مفتاح السّعاده در تعریف علم حواص ّ روحانی حروف از اوفاق و تکسیرات حرفی وعددی می نویسد ۰

عِلْمٌ باحِثٌ عَنْ کَیْفِیَّةِ تَمْزِیجِ الاَعْدادِ اَوِالْحُروفِ عَلَی التَّناسُبِ والتَّعادُلِ بِحَیْثُ یَتَعَلَّقُ بِواسِطَةِ هٰذاالتَّعدیلِ اَرْواحٌ مُتَصَرِّفَةٌ تُؤَثِّرُ فِي الْقَوابِلِ حَسَبَ ما یُرادُ وَ یُقْصَدُ مِنْ تَرْتیبِ الاَعْدادِ وَالْحُروفِ وَکَیْفِیّاتِها(۲)

دراین عبارت عقیدهٔ جمعی ازعلمای فنّ ، بیان شده است که می گویند چون اشکال والواح عددی وحرفی باشرایط مقرّرترتیب داده شود ، جسدی گردد روح موکّل را ، وآن روح دراثر علاقهٔ بایں جسد منشأ آثارغریبه باشد ـ وما خود بایں معنی درنوشته های پیش اشارت کرده ایم.

---

۱ ـ ج ۲ ص ۴۲۰ طبع حیدرآباد وکن

۲ ـ ج ۲ ص ۴۱۸

# رقیهٔ تکسیر

عمل تکسیر بطوری که اشاره شد دربسیاری ازاعمال فنون غریبه بکار میرود ، یکی ازآنجمله ساختن رقیه وافسونست برای مقصودی ازقبیل تحبیب و تبغیض و امثال آن که مطابق نسخهٔ (س) در مقالت پنجم و ششم و درنسخ دیگر فصل هفتم آخر کتاب [ص۳۳ طبع دوم] در اینباره گفتگو کرده و بعمل تحبب مثال زده ، امّا قاعده کلّی این است که نخست نام دو طرف محبّت یا عداوت را بحروف مقطّعه تکسیر کنند آنگاه حروف کوکبی را که مناسب مقصود باشد مانند زهره در محبّت و مرّیخ در عداوت نیز بتکسیر جدا جدا بنویسند

مؤلّف کتاب بهمین مقدار قناعت کرده ، امّا رسم علمای فنّ این است که تکسیر حروف یکی از اسماءِ الٓهی مناسب را از قبیل **ودود** و **حبیب** درمحبّت ، و **مهلك** و **ممیت** در عداوت نیز باید ضمیمه کرد تا جمعاً چهار اسم ( دونام ازطرفین با نام کوکب و اسم الٓهی ) تکسیرشده باشد

پس حروف چهار اسم را بایکدیگر امتزاج وترکیب دهند ، وابتدا از نام آن کس کنند که مقصود عامل علیه و مقهوری وی باشد ، باین ترتیب که ازحرف اوّل اسم او وحرف اوّل نام طرف مقابلش باحرف اوّل از نام کوکب و اسم الٓهی یك کلمهٔ چهار حرفی بسازند ــ و همچنان از حرف دوم وسوم تاآخر حروف چهار اسم ، چند کلمهٔ چهار حرفی ساخته شود ، پس آن کلمات را مطابق قاعده‌یی که درحرکت و سکون حروف طبایع و عناصر دانسته ایم معرب و معجم کنند ، و آنرا وردی سازند وباشرایط وآدابی که دراین کتاب و سایر کتب فنّ نوشته شده است بعدد

مناسب بخوانند یا بنویسند تا مراد بر آید انشاءالله تعالی

در ترکیب و امتزاج حروف اسامی با یکدیگر هرگاه حروف یك اسم تمام شد واز حروف دیگر اسامی هنوز باقی است، حروف اسم ناقص را از سر گیرند چنانکه در متن کتاب [ ص ١٤ طبع اوّل و ص ٣٤ طبع دوم ] مثال آورده است

بعضی در تکسیر نام شخص، اسم مادر اورا نیز ضمیمه واز مجموع یك سطر حروف مقطّع سازند

ممکن است از عدد حروف چهار اسم کـه گفتیم لوحی را مطابق فنّ اوفاق پر کنند یاالواح ذوالکتابه ترتیب دهند ازاین گونه تفنّنها در این فنون فراوانست

ناگفته نگذریم که اصطلاح تکسیر در علوم حقیقی ریاضی نیز داریم که معنی دیگر از آن اراده می کنند و رسالهٔ تکسیر دایـرهٔ ارشمیدس مبتنی بر این اصطلاح است که شرحش باعث طول کلام می‌شود

## تناسب الواح با منسوبات کواکب

بعقیدهٔ ارباب فنّ، هرلوحی متناسب بامقصودی‌است مثلاً لوح سه اندر سـه غالباً درمورد تبغیض وافساد وتخریب ولوح چهار اندر چهاردرتحبیب و اصلاح بکار میرود .

قاعدهٔ کلّی این است‌که منسوبات کواکب را که در کتاب حاضر فصل ثانی از طبع دوم [ ص ٢٦ ] باختصار و در کتب نجوم بتفصیل ذکر شده است در نظر بگیرند و کواکب را از سفلی بعلوی یعنی ازقمر برحـل مراعات کنند ، پس اوّلین‌لوح یعنی مثلّث‌را بمنسوبات قمر اختصاص‌دهند ومربّع را بمنسوبات عطارد و مخمّس را بشمس و براین قیاس تا لوح نه

اندر نه را بمنسوبات زحل مخصوص کنند ـ و شکل ده اندر ده را برأس ویازده در یازده‌را بذنب دهند ـ پس دور را همچنان نه به تکرار کنند تا لوح صد اندر صد بمنسوبات زحل رسد

مثلاً عملی که منسوب بشیخ بهائی در حواشی پیش نقل کردیم کــه درسال ۱۰۱۰ عدد آیات نصر و فتح را در لوح مسبّع نوشت اختیار این شکل باین مناسبت است که مقصود فیروزی شاه عبّاس در جنگ بود که ازمنسوبات مرّیخ است وشکل هفت اندر هفت بمنسوبات مرّیخ اختصاص دارد

امّا شکل شرف شمس که بالواح دیده می‌شود نقش جداگانه ایست که برای آن خواصّ بسیار می گویند و حروفش بترتیب عبارتست از شکل صفر الواح و سه الف که مدّی بر سر آنها کشیده شده باشد پس میم شکسته که درجنب آن صورت نردبانی سه پله رسم شده است و بعد از آن چهار الف و یك هاءِ دوچشم و یك واو معکوس که چشم سر واو باز ودنباله‌اش روی حروف مزبور بشکل معکوس دایره زده باشدوالله العالم

## ارباب ساعات و ایام ولیالی

پیروان احکام نجوم بارباب ساعات و ایّام ولیالی بسیار اهمیّت میدهند و معتقدند که هرروز وهرساعت از ایّام هفته متعلّق بیك کوکب و تحت تأثیر آن ستاره است که احوال و منسوباتش درآن روز و ساعت آشکار می‌شود .ـ وبرخی دراین دعوی چندان مبالغه دارند که اوضاع و احوال عادی شماروزی اشخاص حتّی‌موضوع افکار ومکالمات یومیّه‌را مرتبط بتأثیر ارباب‌ساعات‌وایّام‌ولیالی‌می‌سازندوارباب مثال‌می‌گویندبسبب اینکه‌موضوع سخنان چندتن در یك مجلس ابس چند ساعتی خود بخود تغییر می‌کند

و هرساعت سخنی بمیان می‌آید که باساعت قبل مربوط بدست هما با تاثیر کواکب ارباب ساعاتست که هرکدام‌را درعالم وجود اثر و حاصیّتی‌است !

این‌عقیده چنانکه اشاره کردیم حالی از اغراق و گزافه گویی نیست وبرفرض که ماىخواص ّ وآثار کواکب وارتباط وتأثیر وتأّثرعوالم‌وجودبا یکدیگر معتقد باشیم و بگوییم « روشنان فلکی را اثری در ما ىدست » اعتقاد ماهرگز بآن پایه نمی رسد که بامربوط گفتن اشخاص‌را فقط معلول تأثیر کواکب بدانیم، درحالتی که مقتضیات دیگر بیرداریم که ازستارگان بما نزدیکتر است !

باری علمای اعداد و اوفاق و تکسیرات نیز درترتیب الواح و اوراد و عزائم ، ساعات وایّام وبروح بسیاراهمیّت میدهند ـ مثلاً می‌گویند اعمال مربوط بشمس‌را روزیکشنبه مخصوصاً درساعت اوّل‌یاساعت هشتم ویاپازدهم و بیست و دوم‌آنروز ازطلوع آفتاب، یادرشب پنجشنبه ـ و کارهای متعلّق بزهره را در روز جمعه یا شب سه شنبه باید انجام داد

اینگونه شرایط ومقرّرات مبتنی برارباب ساعات وایّام ولیالی است‌که در ترتیب و کیفیّت آن ازقاعدهٔ معمول منجّمان پیروی کرده‌اند ـ و ما خلاصهٔ‌آنرا درحواشی کتاب(۱) نوشته وشرح‌آنرا بمقدّمه حواله‌کرده‌ایم

مبدأ تقسیم ساعات وایّام ولیالی هفته ساعت اوّل طلوع آفتابست ازروز یکشنبه ، باین ترتیب که عدد ساعات هفته یعنی ۱۶۸ ساعت را بمناسبت سبعهٔ سیّاره هفت هفت طرح وازشمس آغاز کرده ساعت اوّل را بدو دهند وآنرا ربّ ساعت اوّل روز یکشنبه گویند ـ و باقی کواکب را از علوی بسفلی یعنی از زحل بقمر رعایت ، وهرساعتی را متعلّق بکوکبی کنند ـ

---

۱ ـ ص ۲۵ طبع دوم کتاب

و چون یك دور بپایان رسید دور دیگر ارسر گیرند وهمچنان عمل کنند تا ۱۶۸ ساعت هفته مابین کواکب تقسیم شود

هر کوکبی را که رب ساعت اوّل روز یاشب باشد، آنرا رب تمام آن روز یا آن شب نیز می‌گویند - ومأخذ این تقسیم طلوع وغروب آفتابست نه هنگام زوال و نصف النّهار

بنا براین که شمس رب ساعت اوّل روز یکشنبه باشد، رب ساعت دوم آنروز زهره می‌شود، و ساعت سوم ازعطارد، ساعت چهارم از قمر، پنجم از زحل، ششم از مشتری، هفتم از مرّیخ

ودر دور دوم بار ساعت هشتم را بآفتاب و نهم را بزهره ودهم رابعطارد و یازدهم را بقمر و دوازدهم را بزحل و سیزدهم بمشتری و چهاردهم را بمرّیخ دهند - و همچنین در دور سوم ساعت ۱۵، و در دور چهارم ساعت ۲۲ بآفتاب رسد - و باین سبب می گویند اعمال مربوط بشمس را دراین روز و ساعات باید انجام داد

و چون ساعت اوّل روز یکشنبه متعلّق بآفتابست، رب تمام آن روز را هم آفتاب می گویند - و چون ساعت اوّل روز دوشنبه با حسابی که گفتیم بقمر می‌افتد آنرا رب روز دوشنبه می نامند.

و در ساعات لیالی نیز چون ساعت اوّل شب پنجشنبه متعلّق بشمس می‌شود، گویند رب این شب آفتابست بالجمله محاسبهٔ مزبور در تعیین ارباب ایّام و لیالی این نتیجه را میدهد.

**ارباب ایام** **شنبه** زحل، **یکشنبه** آفتاب، **دوشنبه** ماه، **سه شنبه** مرّیخ، **چهار شنبه** عطارد، **پنجشنبه** مشتری، **جمعه** زهره

**ارباب لیالی** **شب شنبه** مرّیخ، **شب یکشنبه** عطارد، **شب دوشنبه**

مشتری ، **شب سه‌شنبه** زهره ، **شب چهارشنبه** زحل ، **شب پنجشنبه** آفتاب ، **شب جمعه** قمر

اکنون که حواله های حواشی را پرداختیم شرح اصطلاح رقیه و افسون و عزیمه که موضوع تألیف و مبدأ اشتقاق نام کتابست و همچنین مرادفات و مشابهات آنها از عوده و نشره و امثال آن می‌پردازیم

## عَزیمه و مُعَزّم

پیش در تحت عنوان نام کتاب شرحی دربارهٔ اشتقاق کلمهٔ معزّم ومعنی عزیمه تاآن حدّ که مناسب مقام بود گفتگو کردیم ، دنبالهٔ آن مبحث را اینجا تکمیل می کنیم

عزیمه بفتح عین بی نقطه و راء معجمه هموزن کریمه و یتیمه کـه در فارسی با تاء مبسوطه مانند عزیمت وعزیمت نیز خوانده و نوشته میشود(۱)

---

۱ ـ اینجانکته‌یی دقیق راجع باملاء و لغات فارسی داریم که شایستهٔ توجّه است باین قرار ، ازجمله تصرّفات مخصوص فارسیان درکلمات عربی این‌است که تاء مدوّرهٔ عربی را که بصورت‌هاء گردنوشته‌می‌شود معمولاً درکتابت وتلفظ وقرائت مبدّل بتاء مبسوطهٔ کشیده می کنند ـ واین سنّت را که از علائم فارسی شدن کلمه و بمنزلهٔ تذکرهٔ ورود لغات دخیل در قلمرو زبان فارسی اصیل است مخصوصاً قدماسخت رعایت می کردند امّا درا ثرنقل و تحوّل که لازمهٔ زبان زنده است بتدریجاً در محاورات فارسی کنونی چنین اتّفاق افتاده که دربعض موارد بخصوص از دو املاء یا دولهجه استفادهٔ لغوی می کنند باین‌معنی که یك کلمهٔ مختوم بتاء مدوّرهٔ عربی‌را درفارسی بتلفظ هاء غیرملفوظه که صورت وقف تاء گردعربی است بیك معنی ، وبا تاء کشیده که سنت معهود است بمعنی دیگر بکارمیبرند ـ ازآنجمله همین کلمهٔ عزیمه است که چون باهاء غیرملفوظ مثل یتیمه بگویند بمعنی افسونست وچون با تاء مانند غنیمت بگویند مراد قصد و اراده و آهنگ است همچون(عزیمت‌سفر کردن) وامثال آن - ونیزدرمحاورات‌فارسی فعلی (اراده) با(ارادت)

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

و آنرا بر عَرائم [=عَرایم] بوزن عجائب [=عجایب](1) جمع می‌بندند، در اصل لغت عربی بمعنی قصد و ارادهٔ جـازم مؤکّد است و در اصطلاح علوم غریبه کلمات و اورادی را گویند مشتمل بر تعبیرات مخصوص مقرون بسوگندان و تأکید و اصرار و الحاح که آنرا برای ایجاد امری عجیب

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

و (مراجعه) با (مراجعت) درمعنی ومورد استعمال فرق دارد مثلاً می گوییم «فلانکس بطبیب مراجعه وازمطبّ بمنزل مراجعت کرد» یا می گوییم «ازفلان عبارت این معنی اراده شده است» ونمی گوییم (ارادت‌شده‌است) - ومی گوییم «فلانکس‌از ارادتمندان شماست» یعنی بشمامحبّت دارد واگر بگوییم (از اراده‌مندان شماست) مقصود فهمیده نمی شود و آنرا غلط میدانند

امّا درقدیم هردومعنی عزیمه بیك شكل یعنی بتاء كشیده گفته و نوشته میشده چنانكه سعدی عزیمهٔ بمعنی افسون را نیز درشعر گلستان بصورت عزیمت با تاء كشیده آورده است «نه عزیمت اثر كند نه علاج»

۱ - اینجا بر نکته‌یی راجع بتصرّف فارسیان درلغات عربی‌است ازقبیل مائل ورائل‌و شمائل ودلائل وعجائب وامثال آن كه همزه درفارسی مبدّل بیاء می‌شود [مایل، رایل، شمایل الخ]، واین قاعده‌را بزرگان درتلفظ و كتابت كاملا مراعات می كرده‌اند - امّا نكتهٔ قابل توجه این‌است كه شكل همزه كه در رسم‌الخطّ قدیم این نوع كلمات در فارسی دیده میشود درحقیقت همزه نیست وآهنگ تلفظ همزهٔ عربی‌را نداشته بلكه یاء كوچك ابتراست كه بسبب كثرت استعمال دنبالهٔ آنرا در كتابت حذف می كردند واین علامت‌را كه مشتبه‌باهمزهٔ‌عربی‌شده است‌برای كثرت‌توضیح آهنگ تلّفظ یاء می گذاردند و درسیاری ازنوشته‌های قدیم این علامت بادونقطهٔ زیر دندانهٔ یاء هردو موجود است [مایل، رایل] و بالجمله شكل‌همزه كه دراین‌كلمات دیده میشود درعربی حقیقةً حرف همزه ودارای مخرج همزه است، امّا درفارسی بصورت همزه ودرحقیقت یاء دنبال بریده است برای نشان دادن تلفظ یاء

و همین علامت است كه روی هاء غیر ملفوظ در حالت وصف و اضافه، وهمچنین روی یاء دركلمات فارسی از قبیل آئین و پائین و دانائی وسائی و امثال آن میگذاشته و دراثرغفلت احداث مشبه بهمزهٔ عربی شده است [رجوع‌شود بحواشی‌نگارنده بر كتاب التفهیم و مقالهٔ فاضلانهٔ حضرت استاد معظم‌آقای بهمنیاردام بقاؤه درمجلّهٔ فرهنگستان]

ار قبیل تحریك حمادات و احصار ارواح و اعمال تسحیری ار فرشته وپری وعناصر و ستارگان و گردندگان وامثال آن می‌حوانند ومی‌دمند تا مقصود برآورده ومسطور رام گردد

گاهی عریمه را مرادف کلمهٔ رقیه نیر نکار برند کــه آنرا حداگـانه تفسیر حواهیم کرد

و مرادف آنرا در فارسی **افسون** و **دمدم** و فاعل و عامل آنرا نتاری **معزم** و بپارسی **عزیمه‌خوان** و **عزایم‌خوان** و **افسونگر** و **افسون‌دم** و **افسون‌خوان** و **پری خوان** و **مار افسای** و **کژدم‌افسای** و امثـال آن گویند

امثله و شواهد ترکیبات افسون وافسای در استعمالات فصحای فارسی بعداراین در تفسیر آن کلمه بیایــد ــ امّا مشتقّات عریمه در فارسی شعر منوچهری را نار دیگر یادآور می‌شویم که معنی اصطلاحی عریمه را نیر می‌فهماند

چو هنگام عرایم ری معزّم  نتك حیرند ثعبانان ریمن

امیرمعزّی گوید

کردگار حهان همی سارد  کار تو بی عرائم و افسون

افصح‌المتکلّمین سعدی فرماید

چون محبّط شد اعتدال مراح  نه عریمت اثر کند نه علاج

امّا وحه تسمیه عزیمه و مناسبت معنی اصطلاحی آن نامعنی لعوی چند چیر است

یکی معنی قسم وتاکید که درحرو معانی مادّهٔ عرم در کتب لعت عرب

ضبط شده، و عزائم بطوری که گفتیم مشتمل بر عبارات تاکید و الحاح و قسم است

دیگر معنی ارادهٔ مؤکّد وقوّت عزم که بر سبیل اشتراك معنوی وجه جامع مابین همه معانی عزم و عزیمت است وبدین سبب همین‌معنی‌را دراوّل این مبحث ذکر کردیم

بنظر نگارنده این وجه بهترین وجوه تسمیه و مناسبترین معانی حقیقی لغوی با معنی مجازی‌اصطلاحی است ــ زیرا که ظهور اعمال عزیمه از انسان بطور کلّی که بعقیدهٔ من شامل کرامات وخرق عادات واستجابت دعوات اولیاء وبندگان خاصّ علاّم‌العیوب نیز میشود، همگی بسته بعزیمت یعنی عزم قوی و ارادهٔ مؤکّد است، و بدون نیروی همّت و خلوص نیّت و قوّت اراده و اعتقاد جازم و توجّه کامل بمقصود و انصراف از شواغل خارجی کــه از مجموع این احوال در لسان شریعت مطهّره بکلمهٔ جامع مختصر **ایمان** و همچنین بلفظ **نیت** و **حضور قلب** و امثال آن و در اصطلاح و عرفای بزرگ بلفظ **همت** تعبیر شده‌ورکن اساسی در شرایط اجابت دعوات و ظهور کرامات بحساب آمده است، صدور آن افعال از هیچکس میّسر نمیشود

امام فخرالدّین رازی در کتاب جامع العلوم بطور سؤال و جواب می‌نویسد

« س چرا این علم را عزیمت خوانند ــ ج عزیمت نیّت است وروح این علم تقویت نیّت است و اخلاص همّت و گفته‌اند عَزَمْتُ عَلَيكَ ای اَوْجَبْتُ عَلَيْكَ ــ س چه فرقست میان افسون جوالی و تعزیم وتنجیم

ـ ج افسون جنس است و تعزیم نوع است و تنجیم نوع تعزیم» (۱)
امّا معروف در وجه تسمیه این است که چون عزائم معموله بعبارت «عَزَمْتُ عَلَيْكَ» و «عَزَمْتُ عَلَيْكُم» آغاز می‌شود آنرا عزیمه گفته اند. ـ بنظیر «عَزَمْتُ عَلَيْكُم أيّها الأرواحُ الدّاخِلَةُ فِي بَدَنِ هٰذَا العَبْدِ ...» الخ درعزیمه یی که برای دفع امراض واوجاع در مصروع وامثال آن می‌خوانند ـ و «عَزَمْتُ عَلَيْكَ أيُّهَا الجِرْمُ النُّورانِيُّ السَّماوِيُّ ... الخ» درعزیمهٔ تسخیر آفتاب ـ و «عَزَمْتُ عَلَيْكُم يا مَعْشَرَ الجِنِّ والشَّياطِينِ والاَ بالِسَةِ بِاللهِ العَزيزِ الأعَزِّ ... الخ» در عزیمهٔ تسخیر جنّ و پری ـ و همچنین سایر عزائم که در کتب اهل فنّ ثبت شده، و معمول این است که بعد از عبارت مزبور سوگندان مؤکّد وایمان مغلّظهٔ متوالی با التماس وعجز والحاح بسیار ذکر می کنند!
وجه تسمیهٔ مزبور با عزیمه های معروف عربی بی‌مناسبت نیست، امّا اصل افسون وعزیمه‌را باعربی‌بودن وابتدا کردن‌به (عزمت‌علیك) ملازمت نیست، چه افسون وعزیمه بزبان فارسی خالص قدیم و زبانهای دیگر نیز داریم که ابداً فعل (عَزَمْتُ) ندارد.

## عوذه و تعویذ

عوذه بضمّ‌عین بی‌نقطه که به عُوَذ بوزن نُقَط جمع بسته می‌شود دراصل لغت عربی اسم مصدر است از عَوْذ بمعنی الدجسیدن یعنی پناه‌بردن و

۱ ـ کتاب معروف (شمسی) چاپ بمبئی ص ۱۶۹

پناه دادن وبحمایت گرفتن و پشتیبانی کردن و درپناه کسی از شرّ دشمنان ایمن وآسوده زیستن

و در اصطلاح خاصّ اهل فنّ چیزی را گویند که بقصد حفظ از آفات و بلیّات و دفع گزند مخصوصاً چشم زخم بر گردن آویخته باشند، ازقبیل ادعیه و الواح و طلسمات که برپوست کدو یا پوست آهو نوشته آنرا با اشیاء دیگر ازجمادات و نباتات ومنسوبات حیوانی مانند شاخ افعی ودندان مار ومرجان ومارو وشبه ومهره‌های صدفی وحلزونی کبود و سیاه و سپید که بتازی خرزه و وَدَعه ودرمحاورات فارسی باختلاف لهجات مهره پیسه‌و کُجك و کُجی و کجی گربه و کلاچك نامیده می‌شود(1) وقصب الحدید

1 - در کتاب تحفهٔ حکیم مؤمن می نویسد کلاچك لغت دیلمی ودعه است درمنتهی‌الارب می‌نویسد وَدَعه شبه سپید باشد که‌از دریا برآرند وشکاف آن همچون شکاف هستهٔ خرما باشد وآنرا بفارسی ( مورچه ) و بهندی (کوری) گویند وبجهت دفع چشم زخم بر گردن کودکان آویزند

و هو تمیمه را بمعنی مهره پیسه نوشته است که برای دفـع چشم زخم بر گردن اطفال آویزند کلمهٔ تمیمه راکه ازمرادفات عوذه وتعویذ است بعدازاین درمتن تفسیر کنیم اینجا نکته یی را یاد آور میشویم که برخی ازلغت نویسان فـارسی در تفسیر کلمات جزْع و خَرَزه و وَدَعهٔ عربی بسبب تقارب معنی اشتباه و تخلیط کرده اند

**جزع :** مهرهٔ پیسه یعنی سیاه و سپید است کـه اکثر از جنس آبگینه باشد و بدین مناسبت چشم را بجزع تشبیه میکنند **خَرزه :** مطلق مهرهٔ مثقوبست کـه در رشته کشیده باشد خواه از جنس شبه باشد و خواه از آبگینه، مهره های کبود رنگ را که برای تعویذ بگردن‌آویخته شود نیز خرزه گـویند - **ودعه** مهره هـای الوان دریایی که بقول صاحب قاموس و مترجمان کتاب او شکافی بشکل هستهٔ خرمـا دارد و آنرا بفارسی معمولی‌گجی و کجك میگویند - امّا مورچه که در منتهی الاْرب نوشته اگر نسخه صحیح باشد ممکن است با واو مجهول بمعنی (مُهرچه) مرادف (مُهره) باشد امّا در فرهنگها باین معنی ضبط نشده است ؟

کلمات مزبور را بسبب قرب معنی مجازاً بجای یکدیگرهم استعمال میکنند وشاید همین امرموجب اشتباه لغت نویسان شده باشد

و همچنین بعض گیاهها و چوب درختان دیگر که باعتقاد عامّه از آسیب چشم‌زدگی جلوگیری می کند و بعربی مُعوَّذ گفته می‌شود، وامثال آن همه را دررشته‌یی کرده بر گردن اطفال آویزند برای اینکه از آفت جنون و فزع و چشم زخم و گزندهای دیگر ایمن و محفوظ باشند ـ و آنرا در زبان فصیح ادبی **چشم‌پام** و **خرمك** یا **جزمك** [=چشمك](۱) **چشم‌زد** و در اصطلاح متداول عامّـه **نظرقربانی** و **نظربند** و **چشم‌بند** و نظـایر آن گویند

واز آن قبیل است چیزی که هم بر گردن و برودوش کودکان ازدوطرف بشکل تقاطع صلیب حمایل کنند و آنرا چهل‌ویك‌بسم‌الله نامند پولکهای حلقه‌دار است که از زر وسیم یا فولاد ساخته و روی هریك **جملهٔ** بسمله‌را نوشته و همه را بیك رشته کشیده باشند و آنرا بوضعی که گفتیم حمایل

۱ ـ این کلمه در طبع فرهنگ اسدی و سایـر فرهنگها از قبیل جهانگیری و برهان قاطع و انجمن آرا و غیره **خرمك** با خاء معجمه و راء مهمله ضبط شده امّا در بعض نسخ خطی قدیم فرهنگ اسدی که ظاهراً مأخذ فرهنگهای بعد بوده **حزمك** باجیم وراء یك نقطه که رسم‌الخط قدیم (چ)و(ژ) فارسی بیرهست نوشته که محتمل است اصل آن **چژمك** لغت و لهجه یـی از **چشمك** بـوده و در نسخه ها بخرمـك تصحیف شده باشد؟

در حاشیهٔ طبع جدید فرهنگ اسدی که باهتمام حضرت استاد دانشمـند گرامی آقـای عباس اقبال آشتیانی سلّمه الله تصحیح و طبع شده هم در حاشیه [ص۲۷۵] نسخه بدل **جژمك** بجیم موحّده و ژی سه نقطهٔ پارسی ضبط شده کـه با خرمك یکـی است؟ کلمهٔ **خرمك** در فرهنگهای معتبر بمعنی مُهره از آبگینهٔ کبود و سفید و سیاه که برای دفع چشم زخم بر گردن اطفال بندند و آنـرا **چشم زد** گویند ضبط شده و معلوم نیست که صاحب انجمن‌آرا ازچه مأخذ این مطلب را گرفته که **خرم** را بوزن گرم بمعنی جِهان مهره وکاف را علامت تصغیر گفته که مرادف خرع و خرزه و تمیمهٔ عربی است!؟

گردن وسینهٔ اطفال کنند

ازاین‌معنی مجازاً بعلاقهٔ عموم وخصوص یا اطلاق وتقیید، مطلق هردعا ولوحی است که آنرا بمقصود ایمنی ازچشم‌زدگی وآفات دیگر بخوانند یانوشته باخود دارند مانندآیت (وَاِنْ یَکاد) که عین کلمات آنرا بخوانند و مکتوب آن یا لوحی را که از عدد حروفش پر شده باشد همراه خود دارند یا در محلّی از قبیل سردرخانه و باغ قرار دهند - ونیز ادعیهٔ روزانه که بنام‌عوذات وتعویذات‌وتعاویذ، هرروز دعایی مخصوص‌که اغلب بکلمات استعاذه شروع می‌شود[1] برای دفع شرور و بلیّات آنروز بخوانند وآنرا عوذهٔ شنبه ویکشنبه . الخ گویند - وهمچنین اشیاءِ دیگر از جمادات و نباتات که هرقوم وجماعتی باعتقاد خود آنرا دافع چشم‌زخم دانند از قبیل درخت‌معّوذ اعراب جاهلی وآهن‌پاره‌ونعل‌که عوام‌فارسی درزکاب اتومبیل وآستانه و سردر سرای نصب کنند یا وَدَعه که بر گردن اسب و استر و درختان بار آور و چیزهای دیگر که در نظر ایشان عزیز و ارجمند باشد ببندند

کلمهٔ عوذهٔ عربی وچشم‌پنام وچشم‌زد ونظایر و مرادفات آن از الفاظ تازی و پارسی در هردومعنی مطلق و مقیّد که گفتیم استعمال می‌شود - و گاهی هم این کلمات را بمعنی رُقیه و افسون بکار برده اند که امثله و شواهدش بعد از این بیاید

کلمهٔ **معاذه** بفتح میم هم در عربی مرادف عوذهٔ اصطلاحی ضبط شده است

---

۱ - نظیر اَعُوذ بوَجهِكَ الكريم - اَعُوذ باللهِ من شرِّ فلان - و اُعيذ فلاناً باللهِ و بأسمائه من كلّ ذى شر و كلّ داءٍ وحاسدٍ و حَيْنٍ الخ

امّا **تعویذ** بمعنی مصدری عمل عُوده است که عامل آنرا بعربی **معوِذ** بکسر واو مشدّد و بفارسی **چشم‌افسای** گویند، و بمعنی اسم مصدری مرادف عوده و معاده آمده، و بهمین معنی در مکالمات و نظم و نثر فصیح فارسی معمول و متداول شده است

**معوذتین** صیغهٔ تثنیهٔ مُعَوِّذ با کسر واو مشدّد، دو سورهٔ فلق و ناس است از سور قرآن مجید پشت سر یکدیگر که بکلمهٔ ( قُلْ أَعُوذُ ) ابتدا شده و در حدیث است که « کانَ النبیُّ صَلّی اللهُ عَلَیْهِ و سَلَّم یُعَوِّذُ نَفْسَهُ بالمُعَوِّذَتَیْنِ تَعَدَّماطُبَّ » (۱).

مُعَوَّذ صیغهٔ اسم مفعول از باب تفعیل در استعمالات عربی اسم مکان است بمعنی محلّ بستن عوده و قلاده و گردن بند ــ و بفتح و کسر واو مشدّد هردو بمعنی نوعی از رستنی‌هاست که اعراب جاهلی بدان تعویذ میکردند کثیر بن عبدالرّحمن خزاعی در وصف زنی گوید.

اِذا خَرَجَتْ مِنْ بَیْتِها راقَ عَیْنَها مُعَوَّذُهُ وَ أَعْجَبَتْها العَقائِقُ

یعنی چون از خانه‌اش بیرون آید گیاه تعویذ که در آن حوالی روییده است اورا از چشم زخم مردمان محفوظ دارد.

بطوری که اشاره کردیم تعویذ و عوده در میان هر قوم و ملّتی بشکلی معمول و رایج است، مخصوصاً اعراب جاهلی در این باره عقاید عجیب و غریب داشتند ــ و معروف این است که این عقاید اوّل بار درمیان جماعتی

---

۳ ــ نهایهٔ ابن اثیر و لسان العرب در مادّهٔ عَوذ

از مردم یمن شایع شده و از ایشان بقبیلهٔ بنی حنیفه و از این قبیله بسایر طوایف وقبایل عرب سرایت کرده است وبعضی همان بنوحنیفه را منشأ و مظهر اوّل گفته‌اند(۱)

آیهٔ شریفهٔ قرآن مجید « کَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ یَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُم رَهَقاً »(۲) ، و احادیث و دستورها که از پیغمبر اکرم و ائمّهٔ طاهرین سلام‌الله علیهم اجمعین در نهی از تعلیق عوذه وتمسّك برقیه و افسون روایت شده و همچنین وضع استعاذه(۳) با اهمیّتی که‌اسلام باین کلمه داده(٤) همه در ردّ وتخطئهٔ آن عقاید خرافی‌است که مابین‌عرب بحدّ‌وفور شیوع داشته وآیین پاك اسلام در زدودن خرافات و نجات دادن بشر از قیود واهی اباطیل و هدایت او بصراط مستقیم توحید که یگانه راه سعادت وآرامش روح انسانی باشد میکوشیده‌است(۵)

۱ ـ رجوع شود بتفسیر ابوالفتوح رازی و مجمع البیان طبرسی و تبیان شیخ طوسی وتفسیر کبیرامام فخر رازی درشرح‌آیهٔ شریفهٔ « کان رجالٌ مِن‌الانس یَعُوذون برجالٍ مِنَ الجنّ »

۲ ـ سورهٔ جن جزو ۲۹ .

۳ ـ یعنی گفتن « اَعُوذ بالله مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم »

٤ ـ رجوع شود بمقدّمهٔ تفاسیر درمعنی و خواصّ استعاذه

۵ ـ محض رفع توهّم یادآور میشویم که آنچه از جنس عوذات و تمائم ورقی وعزائم واحراز ائمّهٔ دین‌در کتاب بحارالانوارمجلسی‌ومهج‌الدّعوات ابن‌طاوس‌ودیگر کتب معتبر ادعیه نقل شده ، برفرض صحّت متن و سند ، اغلب مشتمل بر آیات قرآنی و ادعیهٔ توحیدی است و ربطی بافسونهای بی‌معنی و توسّل بجن و پری ندارد ، ودراین باره نیز بحثهاست که شرحش مناسب این مقام نیست

در لسان‌العرب می‌نویسد « العُوذَةُ وَالمعاذَةُ وَالتَّعْوِيذُ الرُّقيَةُ يُرْقى بِها الإنسانُ مِنْ فَزَعٍ اوجُنُونٍ لِأَنَّه يُعاذُبِها ... وَ أَمّا التَّعاوِيذُ الّتى تُكْتَبُ وَ تُعلّقُ عَلَى الإِنسان مِنَ العَيْنِ فَقَدْ نُهِيَ عَنْ تَعْليقِها وَ هي تُسَمّي المَعاذات أيضاً يُعَوَّذُ بِها مَنْ عُلِّقَتْ عَلَيْهِ مِنَ العَيْنِ وَالْفَزَعِ وَ الجُنونِ وَ هي العُوَذُ واحِدَتُها عُوْذَةٌ »

صاحب منتهي‌الارب میگوید « تعویذ آنچه از عزایم و آیات قرآنی وجز آن نوشته جهت حصول مقصد و دفع بلاها باخود دارند »

صاحب المنجد پس‌ازشرحی که درتفسیر کلمات عوذه وتعویذ نوشته(۱) برای تصویر معنی یکی ازاشکال گلوبند نظرقربانی اطفال را نقش‌کرده‌است

## کلمهٔ تعویذ و مرادفات آن در فارسی

از کلمات عربی مرادف عوذه در فارسی بیشتر لفظ **تعویذ** بمعنی اسم مصدری مرادف عوذه معمول و متداول شده و موارد استعمالش در گفتار

---

۱ ـ « العُوذَة و التَّعويذ :اسماءٌ بمعنى الرُّقيَةِ وهي الّتي تُكتَبُ و تُعلّقُ عَلَى‌الانسانِ لتقيَهُ بِزَعمهم مِنَ‌الجنونِ والعَيْن» بوضیحاً باید دانست که لفظ (عَيْن) ازجمله کلماتی است که درعربی معانی بسیاربرای آن گفته اند هرچند اکثرآن‌معانی برسبیل اشتراك معنوی بیك معنی باز میگردد ـ ویکی ازآن‌معانی بصورت اسم مصدر ، آسیب چشم زخم. وباستعمال مصدری چشم زدن وچشم کردن است که فاعل آن یعنی‌چشم زننده‌را **عاین** ، و چشم خورده را **معین** و **معیون** میگویند

و درفارسی فصیح ادبی افعال مرکّب لازم ومتعدّی **چشم زدن** و **چشم خوردن** و **چشم رسیدن** بکار رفته و در محاورات **چشم کردن** و **نظر زدن** و **چشم شور خوردن** نیز معمولست

فصحای فارسی از این قبیل است

ناصرخسرو در اصطلاح خاصّ تعوید گوید

تعوید وفاترون کن از گردن    ورنه بحما گلوت بفشارد

در ابیات منسوب بابوطاهر خسروانی درمعنی رقیه وافسون بکاررفته که عامل آن راقی وافسونگر است

چهار گونه کس از من بعجز بنشستند

کزین چهار بمن ذرّه یی شفا نرسید

طبیب و زاهد و اخترشناس و افسونگر

بدارو و بدعا و بطالع و تعوید (۱)

مولوی نیز بهمان معنی فرموده است

رقعهٔ تعویذ میخواهند نیز    درشکنجهٔ طلق زن ازهرعزیز

امّا مرادفات آن در فصیح فارسی کلمات **چشم پنام** و **چشم زد** و **خرمك** یا **چزمك** که پیش گفتیم معروفست ــ و در بعض فرهنگها از جمله برهان قاطع کلمهٔ **چشم وهم** بوزن چشم زخم بمعنی دعا وتعویذی که بجهت چشم زخم نویسند، و **چشم وهام** بروزن ومعنی چشم پنام نیز ضبط شده است !

شهید بلخی فرماید درچشم پنام بمعنی تعوید و دعای چشم زخم

نیا نگارا از چشم بد بترس و مکن

چرا نداری با خود همیشه چشم پنام

---

۱ ــ قافیهٔ تعوید بارسید [ = رسید ] مبتنی است برقاعدهٔ دال و دال فارسی و عربی که نظرش درآثار گویندگان پیشین فراوان یافته میشود

شمس فخری گوید ·

هر که‌را خرز مدحتت باشد　　　نبود حاجتش بچشم پنام

برای کلمهٔ خرمك بمعنی چشم زد و گلوبند تعویذ درفرهنگ اسدی و جهانگیری این بیت از منجیك شاهد آمده است

ترسم چشمت رسد که سخت خطیری(1)

چونکه نبندند خرمکت بگلو بر

ترکیب **چشم‌افسا** و**چشم فسا** و**چشم افسون** نظیرمارافسا ومارافسون در فارسی فصیح بمعنی افسون چشم زخم و رقیه گر و عامل عوذه است که تازی معوّذ دوراقی گویند

درفرهنگ جهانگیری مینویسد چشم فسا کسی را گویند کـه افسون چشم زخم کند ، بدیهی گوید

چشمش گویی ز بهر چشم بد ایدون

چشم فسایست و دل برنده و جانست(2)

از جمله کلماتی که در فرهنگها بمعنی تعویذ مرادف چشم پنام ضبط شده کلمهٔ **چشماروست** بوزن شفتالو(3) که در رباعی منسوب بسیّد حسن

---

۱ ـ حقیری : ح

۲ـ نگارنده چون تحریف وتصحیفهای عجب دراشعار فرهنگ جهانگیری‌دیده بضبط صحیح این بیت بیرپی‌اعتماداست ؟

۳ ـ کلمهٔ چشماروزا باالف ممدوده مجرّا یعنی (چشم‌آرو)هم نوشته‌اند ـ درفرهنگ جهانگیری وبرهان قاطع نوشته است « چشماروچیزی را گویند که بجهت دفع چشم زخم وچشم بد بسازند اعمّ ازآنکه برای آدمی باشد یا حیوانات یا کشتزار وباغ و خانه و سرای » واصل کلمه را برهان قاطع بروزن شفتالو وجهانگیری با الف ممدوده وواومجهول ضبط کرده‌اند

غزنوی آمده است ·

ای سرتا پا نثار کی سرو سهی　　از جملهٔ نیکوان بخوبی توبهی
نرجس و جمال بیش می افزاید　　چشمارو را چوخال بر روی نهی[1]

امّا از بعض موارد استعمال کلمه چنین بر می‌آید که چشمارو بمعنی طعامی است که برسبیل صدقه برای صحّت بیمار آفت زده بمستمندان بدهند، وآفت شامل چشم زخم نیز می شود ـ سعدی در بوستان فرماید

چوچشماروآنگه خورند ازتوسیر　　که از بام پنجه گرافتی بزیر

یعنی وقتی از نعمت تو بدیگران خیری میرسد که ترا بلایی سخت رسیده باشد

بدیهی است که این معنی باچشم پنام وتعوید فرق دارد، وممکن است که بطریق تجوّز از یك معنی بمعنی دیگر استعمال شده باشد

## تمیمه

ازجمله کلماتی که درعربی مرادف عوذه وتعوید بمعنی خاصّ استعمال می شود **تمیمه** است بوزن یتیمه که آنرا برتمیم و تَمیمات و تَمائم جمع می بندند

و از مجموع نوشته های لغت نویسان معتبر (۲) و موارد استعمال کلمه

۱ ـ در دیوان چاپی سیدحسن جزو رباعیهای مستدرك آخر کتاب آورده و (خاك) بجای (خال) نوشته است

۲ ـ تاج العروس درشرح قاموس می نویسد «التمیم جمع تمیمة کالتمائم اسم لخرزة رقطاء تنظم فی السیر ثم یعقدفی العنق» ـ لسان العرب که درجمع اقوال لغویان مصداق مثل معروف عربی « کل الصید فی جوف الفرا » است می نویسد « التمیم العود واحدها تمیمة قال

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

چنین مستفاد می‌شود که تمیمه دراصل بمعنی مهره پیسه یعنی سیاه‌وسپید است که برای تعوید چشم زخم و گزند های دیگر بر گردن کودکان آویزند، درست مرادف جزمك فارسی بتفسیری که از فرهنگها نقل کردیم (۱)

هرچند ممکن است که بعلاقهٔ اطلاق و تقیید یا عامّ و خاصّ آنرا در معنی مطلق عوذه وتعویذآدمی وحیوانی بکار برند، خواه بر گردن آویخته یا برپای و بازو بسته یا درجیب هشته باشد ـ امّا اصل معنی حقیقی همان مهره پیسه است که بقصد تحفّظ از آسیب جنّ و پری و چشم بد آدمی بر گردن اطفال بیاویزند

---

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

ابومنصورازاد‌الخرزالذی یتّخذ عوذاً والتمیمة خرزة رقطاء تنظم فی‌السیر ثم یعقدفی‌العنق وقیل‌هی قلادة یجعل‌فیهاسیور و عود و قیل‌التمیمة عوذة تعلق علی‌الانسان وفی‌الحدیث من‌علق‌تمیمة فلا أتمّ‌الله له ویقال‌هی‌خرزة کانوا یعتقدون‌ان فیهاتمام الدواء والشفاء و اما المعاذات اذا کتب فیها القرآن و اسماءالله تعالی فلابأس بها والتمیمة قلادة من سیور و ربما جعلت العوذة التی‌تعلق فی‌اعناق‌الصبیان قال ابومنصورالتمائم واحدتها تمیمة وهی خرزات کان الاعراب یعلقونها علی اولادهم یتقون بهاالنفس والعین بزعمهم و ابطله الاسلام و قال ایضا و من جعل التمائم سیوراً فغیر مصیب ولم ارببن‌الاعراب خلافاً انّ التمیمة هی‌الخرزة نفسها » انتهی‌ملخصا

۱ ـ عین‌عبارت فرهنگ اسدی دریك نسخه این است « جزمك مهره‌یی بوداز آبگینه آنرا چشم زدگویند » ودرنسخهٔ دیگر « مهره‌یی بود از آبگینهٔ کبود وسیاه وسپید وآنرا چشم زد وجزمك گویند، ص ۲۷۵ طبع آقای‌اقبال آشتیانی »

نگارنده را عبارز جزمك [ = چشمك ] که درحواشی پیش گفتم حدسی دیگر بخاطر آمد که شاید اصل کلمه **جزعك** باشد که بجزمك تصحیف شده است مأخوذ از **جزع** عربی بمعنی مهرهٔ آبگینه سیاه وسپید باکاف نسبت فارسی که بهاء نسبت تبدیل می‌شود وباشتباه آنراهم کاف تصغیرمی گویند ؟

**سلمة بن خرشب** شاعر معروف عرب گوید ،

تَعوّذ بالرُّقی مِن غَیرِ خَبْلٍ　　و تُعْقَدُ فی قلائِدِها التَّمیمُ

**طفیل** گوید

فَالّا أمُتْ أحْمَلْ لِعَمْرٍ قِلادَةً　　یُتَمِّمْ بِها نَفْرٌ قَلائِدَه قَبْلُ (۱)

شاعر دیگر گفته است

إذاماتَ لم تُفْلِحْ مُزَینَةُ بَعدَهُ　　فَنُوطی عَلَیْهِ یامُزَیْنُ التَّمائما

شاید رسم تمیمه بستن کودکان مانند تعوید وچیزهای بسیار دیگر از این قبیل ، از عرب سایر ملل واقوام اسلامی رسیده وسرایت کرده باشد. چه این عادت که منشأ ومایه‌اش عقاید جاهلی است دراعراب چندان شایع ومستمرّ بوده که ولادت و کودکی را با تمیمه بستن ملازمه میدادند ـ ودر زبان رایج و ادبی عرب تمیمه بستن کنایه از کودکی و ولادت ، و محلّ تمیمه بستن کنایه ازمحلّ تولّد وموطن اصلی است وکلمهٔ مُتَمّ بمعنی محلّ بریدن ناف یعنی مولد ، وفعل أتَمّ بمعنی نزدیک شدن وقت زاییدن ظاهراً ازهمین معانی کنائی آمده است ـ **رقاع بن قیس اسدی** گوید

بِلادٌ بِها نِیطَتْ عَلَیَّ تَمائِمی　　وَأوّلُ أرْضٍ مَسَّ جِلْدی تُرابُها

**فرزدق** شاعر معروف عهد اموی گوید

---

۱ ـ فعل تمّ ازباب تفعیل بمعنی تمیمه بستن مولود آمده است ـ درلسان العرب (یتمّ) بصیغهٔ باب افعال نوشته ومقصود شاعر را گفته است « ای عاذه الذی تقلده قبل »

۲ ـ نوطی ، فعل امرحاضرمونث است ازناط ینوط نوطاً قال یقول که فعل مخصوص این مورد است یعنی بستن و آویختن گلوبند وتمیمه بگردن

وَ كَيفَ يَضِلُّ العَنبَرِيُّ بِبَلدَةٍ      بِها قُطِعَت عَنهُ سُيُورُ التَّمائِمِ (۱)

**ابوالاسود دؤلی** در بارهٔ حضرت امام زین العابدین علیّ بن الحسین علیهماالسّلام گفته است

وَ إِنَّ غُلاماً بَينَ کِسرَی وَهاشِمٍ      لَأَکرَمُ مَن نِيطَت عَلَيهِ التَّمائِمُ (۲)

بطوری که درسابق گفتیم اسلام انواع تمیمه و رقیه وسحر و نیرنگ، و بطور کلّی هرچیز را که مشتمل برتوسّل جز بخدای یگانه باشد شرک شمرده وآنرا تحریم کرده وتنها ادعیه و تعویذاتی را رخصت داده است که از راه توحید و خداپرستی منحرف نشده باشد و بدین سبب ائمّه وفقهای اسلام اقسام عوذات و احراز را که متضمّن آیات قرآنی و اسماء سبحانی باشد جایز ومباح شمرده‌اند.

درحدیث ابن مسعود است که «التَّمائِمُ وَالرُّقی وَالتُّوَلَةُ مِنَ الشِّرکِ»(۳)

و در حدیث دیگر است «مَن عَلَّقَ تَمیمَةً فَلا أَتَمَّ اللّهُ لَه»(٤)

**ابوذویب هذلی** در رثاء معروف گوید

وَ إِذا المَنِيَّةُ أَنشَبَت أَظفارَها      أَلفَيتَ کُلَّ تَمیمَةٍ لا تَنفَعُ (۵)

---

۱ ـ سیور : بضم سین ویاء جمع سیر بمعنی خط و رشته است

۲ ـ مجمع البحرین

۳ ـ لسان العرب ونهایهٔ ابن اثیر ـ **توله** بضم و کسر باء وفتح واو از کلماتی است که با رقیه وعزیمه وتمیمه وهمانند آن ترديف می‌شود و آنرا سحرونیرنگ وجادو و امثال آن تفسیر کرده‌اند

٤ ـ صحاح اللغه ونهایهٔ ابن‌اثیرولسان العرب

۵ ـ برای باقی اشعار وشرح آن رجوع شود بشرح حماسهٔ ابی تمام

امّا فرق تمیمه با تعوید این است که تمیمه حود آن مهره هاست که وسیلهٔ عوده می‌شود، و تعوید عملی است که با آن مهره‌ها برای دفع چشم رحم کنند.

بعبارت دیگر در تمیمه دات معروض وصف، و در تعوید صفت عارض دات ملحوط است.

## رُقیه

**رقیه** بضمّ راء و سکون قاف که بر **رقی** با الف مقصوره جمع بسته شود، عربی افسونست که عامل آنرا **راقی** و جمع آنرا **رواقی** بمعنی افسون‌خوان و افسونگر می‌گویند

و در اصطلاح کلماتی است که برای دفع امراض و تسکین اوجاع و رام کردن و بیرون کشیدن مار و کژدم از سوراخ و رفع آسیب پریان و گزندگان و مقاصد دیگر از این قبیل بنویسند یا بخوانند و بدمند، و همچنان اعمال دیگر که در این موارد بجای آورند تا مراد حاصل شود - مانند رُقیهٔ ضرس و حُمیّ و عین یعنی افسون درد دندان وتب‌بند وافسون چشم درد یا چشم‌زخم، و رقیهٔ حیّه یعنی مار افسون و امثال آن

و در حدیث روایت کنند «لارُقْیَةَ الّامِنْ عَیْنٍ اوحُمَةٍ»(۱) یعنی افسونی سودمندتر از رقیهٔ چشم زخم یا چشم رسیده و نیش کژدم یا کژدم گزیده باشد

**نابغه** گوید تبادَرَهاالرّاقونَ مِن‌سمّ اِسْمِها. . الخ.

---

۱ - درنهایهٔ ابن‌اثیرولسان العرب ابطورمعنی شده است که «لارقیةاولی وانفع»

راجز گوید

لَقد عَلِمْتُ و الاجلِ الباقی  أنْ لَنْ یَرُدَّ القَدَرَ الرّواقی

کثیّر برای عبدالملک بن مروان مضمونی بدیع ساخته است

ومازالَتْ رُقاكَ تَسُلُّ ضِغْنی  وتُخْرِجُ من مَکامنها ضِبابی

ویَرقینی لكَ الحاوون حتّی  اجابكَ حیّةٌ تحتَ الحجاب[1]

از اشعار عربی سعدی است

اَخِلّائی اَحِبّائی دَرونی حُبّه انّی

مریضُ العشقِ لا یَبْرا[2] ولا یشکو الی الراقی

گاهی رقیه را بر سبیل تسامح و تجوّز در معنی تعوید و حرز و عزیمه و الفاظ قریب المعانی دیگر نیز استعمال کنند امّا اصل معنی اصطلاحی آن با عوده و تعوید فرق دارد و ازاین جهت آنها را جدا از یکدیگر ذکر می‌کنند چنانکه دراین بیت از **رؤبه** شاعر معروف عرب است

فَما تَرَکا مِن عُودةٍ یَعْرِفانِها  و لا رُقْیَةٍ الّا بِها رَقَیانی

و حمل کردن آن بر عطف بیان یا بدل کلّ که مستلزم ترادف باشد

---

۱ ـ اساس‌البلاغهٔ زمخشری

**ضغن**، حقدو کینه ـ **ضباب** بکسر ضاد جمع ضبّ، کینهٔ نهانی ـ حاوون، جمع حاوی، مارافسای ـ وحاصل معنی اشعاراین است که افسونهای تو مرا رام ساخت و کینه‌های نهفته را از دل من بیرون آورد چنانکه مار افسا مار را از نهانخانهٔ سوراخ بیرون می‌کشد و رام می‌کند

۲ ـ فعل مضارع است از برِیَ یَبْرأُ مهموزاللام از باب علم بمعنی شفا و بهبود یافتن از بیماری و دربعض نسخ دیوان سعدی یبری باباء نوشته که الف مقصوره خوانده می‌شود و این املاء درمهموز ناصواست

خلاف ظاهر است

در کتاب مفتاح السعاده در تعریف اصطلاحی رقیه می نویسد

عِلْمُ الرُّقٰی عِلْمٌ بَاحِثٌ عَنْ مُبَاشَرَةِ اَفْعَالٍ مَخْصُوصَةٍ تَتَرَتَّبُ عَلَیْهَا بِالْخَاصِیَّةِ آثَارٌ مَخْصُوصَةٌ کَعُقُودِ الْخَیْطِ وَالشَّعْرِ وَ اَمْثَالِهِمَا والرُّقْیَةُ کَثِیراً مَا یَقَعُ فِی الْاَمْرَاضِ کَوَجَعِ الْعَیْنِ وَوَجَعِ السِّنِّ وَ کَذَا فِی اِصَابَةِ الْعَیْنِ وَ اَمْثَالِهَا وَالرُّقْیَةُ بِالفَارِسِیَّةِ افسون(۱)

امّا اکثر لغت نویسان آنرا بمعنی عوذه و تعویذ که یکی از مصادیق معنی مجازی است تفسیر کرده‌اند

صاحب لسان‌العرب می نویسد «الرُّقْیَةُ الْعُوذَةُ مَعْرُوفَةٌ» ـ منتهی‌الارب که شرحی ازقاموس است جامعتر وبهتر نوشته است «رقیه بضمّ افسون و تعویذ جمع رُقی»

ابن اثیر (۲) در نهایه می گوید «الرُّقْیَةُ الْعُوذَه الَّتِی یُرْقَی بِهَا

---

۱ ـ ج ۱ ص ۳۰۳ طبع حیدرآباددکن

۲ ـ ابن‌اثیر برسه برادراطلاق می‌شود که هرسه تن ازعلما و ادبای نامدار بشمارمیروند وترجمهٔ احوال آنها بتفصیل دراین حلکان مسطوراست

یکی صاحب نهایه درلغات وغرائب حدیث که شاهکاری درفن حدیث ولغت‌است نام‌وی ابوالسّعادات مجدالدین مبارک‌بن اثیرالدین ابی الکرم محمدبن محمدبن عبدالکریم ابن عبدالواحد شیبانی‌است ولادتش ۵۴٤ ووفاتش بپنجشنبه سلخ‌ذی‌الحجه ازسنهٔ ٦۰٦ واقع شد همان سال که امام‌فخرالدین رازی وفات یافته‌است

دیگرعزّالدین ابوالحسن علیّ بن ابی‌الکرم صاحب تاریخ کامل واسدالغابه‌فی

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

صاحب الآفة كالحُمّى والصَّرع و غير ذلك من الآفات» و دنبالهٔ آن شرحی مبسوط راجع بجواز و حرمت رقیه در اسلام و اخبار مختلف که در این باره روایت شده است می نویسد، و خود در وجه جمع ما بین احادیث متعارض می گوید اگر رقیه بزبان عربی ومشتمل بر آیات کریمه و اسماءالله باشد مباح، و درغیر این صورت حرام ومحظور است. نگارنده عقیدهٔ خودرا پیش نوشتم که نهی و رخصت منوط بزبان عربی نیست و این سخن از ناحیهٔ کسانی است که می خواستند زبان عربی را بر کت و صبغهٔ دینی ترویج کنند بلکه مناط و میزان کلّی در انواع توسّلات این است که اگر منبعث از توحید و خدا پرستی و التجاء بدرگاه خداوند یگانه باشد جایز، و اگر از این جادّه منحرف باشد هرچه گو باش در مذهب اسلام حرام وممنوع است (۱).

درذیل این مبحث گوشزدمی کنیم که کلمهٔرقیهباموازینی کهدرتشخیص لغات اصیل و دخیل عربی دردست داریم ظاهراً از لغات دخیلهٔ عربی است، زیرا مبدأ اشتقاق مناسبی مثل عوذه و تعویذ ندارد ـ و اغلب الفاظی که

بقیهٔ حاشیه از صفحهٔ قبل

اخبارالصحابه مولدچهارم جمادیالاولی سنه ۵۵۵ متوفیشعبان ۶۳۰ که حوادث تاریخ کامل را تا ۶۲۸ دوسال قبل ازوفاتش ضبط کردهاست

سدیگر ضیاءالدین ابوالفتح نصراللهبنابیالکرم مؤلف کتابالمثلالسّائر کهاز کتب بسیار معروف پرمایهٔ ادبی است متولد ۲۵ شعبان از سال ۵۵۸ متوفی ۶۳۷ رحمةالله علیهماجمعین

۱ ـ صاحبالمنجد ازتفسیرحقیقی کلمه تن زده و مطلب کلّیٍنوشته است که شامل عزیمه و تعویذ وسحروبیرنگ‌هم مشود « الرقیةان یستعان بالحصول علی امربقوی تفوق‌القوی الطبیعیة فی زعمهماووهمهم» !

در این زبان ریشهٔ اصلی اشتقاق ندارد و خودآن کلمه را مبدأ مشتقّات ساخته‌اند، عربی اصیل نیست وریشهٔ آن رادرزبانهای دیگر بایدجست مانند **خیمه** و **روضه** که ظاهراً ازکلمهٔ (رز) و (رزه) فارسی بمعنی باغ گرفته و حرف راء را بصاد که ازمختصّات عربی است تبدیل کرده اند. و همچنین **روزنه** و **روشن** که در عربی بر **رواشن** جمع بسته میشود و هر دو کلمه ازالفاظ پارسی نژاده است

## افسون

**افسون** که بتخفیف **فسون** نیز گفته می شود از کلمات قدیم اصیل فارسی است که دراصطلاح بمعنی عامّ مطلق شامل همه انواع رقیه وعزیمه وتعویذ بکار میرود، باین شرط که حروف و کلمات نوشتنی و خواندنی و دمیدنی در کار باشد. پس استعمال کلمهٔ افسون در مورد اعمال خارج از حرف وصوت مانند مهره بستهٔ تمیمه وتعویذ و گره‌بستن رشته های موئین وابریشمین که دربعض رقیه‌ها ونیرنگها معمولست، صحیح نیست

وعامل آنرا **افسونگر** و **افسون‌خوان** و **افسون‌دم** می گویند. و مصدر بسیط متروك این فعل **افساییدن** و **فساییدن** است که هیأت فعل امر حاضر آن با کلمات دیگر بحسب مصادیق و موارد استعمال ترکیب شود ومعنی صیغهٔ فاعلی بخشد مانند **مار افسای** که بتازی حاوی و حَوّاء گویند و **کژدم‌فسا** و **چشم‌افسا** بمعنی عوذه و معوّذ

کلمات **مارافسون** و **چشم افسون** نیز که در اصل بمعنی افسون مار و افسون چشم زخم است گاهی مجازاً بمعنی عامل افسون مرادف مار افسا و چشم افسا استعمال شود.

**مسعود سعد** گوید

هر زمان فتنه بر سیاست تو     چون معزّم همی کند افسون

**ناصر خسرو** گوید

مار فسای ار چه فسونگر بود     رنجه شود روزی از مار خویش

کشته شدن مار افسای بمار در حکم امثال سایرهٔ فارسی شده است ،

**سعدی** نیز دراین مضمون فرماید

با بدان چندانکه نیکویی کنی     قتل مار افسا نباشد جز بمار (۱)

هم ناصر خسرو گوید

سیب که اندر درخت و دانهٔ سیب است     باید بیرون ازو بخواندن افسون

☆☆☆

گزیدهٔ مار را افسون پدید است     گزیدهٔ جهل را که اشناسد افسون

☆☆☆

گر بفسون زنده کرد مرده مسیحا     چون سخن خوب نیست پیش من افسون

**جمال الدّین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی** گوید

شده است خاطر تو چشم فضل را انسان     شده است بخشش تو در دفتر را افسون (۲)

**مولوی** فرماید

آدمی همچون عصای موسی است     آدمی همچون فسون عیسی است

تو مبین ز افسون عیسی حرف و صوت     آن ببین کز وی گریزان گشت موت

---

۱ ـ در بعض نسخ ( مارافسون ) بجای ( مارافسا ) نوشته است

۲ ـ در نسخهٔ چاپی غلط (افیون) نوشته ومعنی شیرین لطیف شعر را درذوق اهل سخن تلخ کرده است !

تو مبین رافسونش آن لهجات پست    آن نگر که مرده برجست و نشست

☆
☆ ☆

چون بخوانی آن فسون بر مرده‌یی    بر جهد چون شیر صید آورده‌یی

☆
☆ ☆

کان فسون و اسم اعظم را که من    بر کر و بر کور خواندم شد حسن

☆
☆ ☆

مار گیری رفت اندر کوهسار    تا بگیرد او بافسونهاش مار

**معزی** گوید

چو کار اسپی محدّث وار برخواند هزار افسان    چو سروانك مشعبدوار بنماید هزار افسون

در فرهنگ جهانگیری شاهد آورده است

روان شود رزه شیشه صد هزار پری    چو بر قنینه بخواند فسون احیارا(۱)

از شعرای متأخر **فتح‌الله‌خان شیبانی** گوید

دم روح‌الامین باد نوروزی بمیروری    درختان را چو مریم بارد آبستن بك افسون

**قطران** در معنی تعوید گفته است

زمانه بررخت ازچشم بدهمی ترسد    ازآن نویسد گردش ز غالیه افسون

صاحب **کلیه و دمنه** در معنی حقیقی آورده است « مردی افسون می‌خواند تا دیوی را بگیرد»

کلمهٔ افسون وفسون از آن معنی که بار نمودیم بنقل و تحویل ادبی در معانی دیگر از قبیل حیله وتزویر وزرق وفریب و بدام افکندن و رام کردن واطاعت وانقیاد وسخنان فریبنده واعتقادات باطل واهی و کلمات

---

۱ ـ شعر را بمولوی نسبت داده و نگارندهٔ سقل وضبط اشعار ونوشته‌های او بی‌اعتماد است ؟

یاوهٔ بی‌معنی وژاژخایی ویاوه سرایی وامثال آن استعمال شده که شواهدش در نظم و نثر فارسی فراوانست

**معزی** گوید

خصم تو بافسون و بافسانه کند کار　　لیکن بر مانی شود آن کارد گرگون

بیچاره ندانند که همی سود ندارد　　با دولت و شمشیر تو افسانه و افسون

☆☆☆

دو کژدمند سیاه آن دو زلف او گویی　　که دل بر ند ز مردم همی بزرق و فسون

مولانا **حافظ** فرماید

ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون　　نیکی بجای یاران فرصت شمار یارا

☆☆☆

سعی در احتیاج ما و استغنای معشوقست　　چه سود افسونگری ای دل که در دلبر نمیگیرد

☆☆☆

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ　　ازین فسانه و افسون هزار دارد یاد(۱)

**فرخی سیستانی** گوید

موفّقی است که تدبیر او تباه کند　　هزار زرق و فسون و هزار حیلت و ریك

**شیبانی** گفته است

بنامتان سیه مشك بر سپید پرند　　بدین فسون نتوانی مرا کشید ببند

☆☆☆

فرّ فریدون چه سود و فضل فلاطون　　چون نفریبد تو را زمانه بافسون

## نیرنگ و نبیل و جادو و فرهست

**نیرنگ** که تعریب **نیرنج** و جمع آنرا **نیرنجات** گویند در اصطلاح

---

۱ ـ درحافظ تصحیح مرحوم علامهٔ قزوینی « ازین فسانه هزاران هزار دارد یاد »

بمعنی جادو و سحر و شعبده و لعبت سازی و همانند آن از اعمالی است که منشأ آثار خلاف عادت و نمایشهای غریب شگفت انگیز باشد ـ امّا در تحوّلات لغوی مانند افسون بمعانی مجازی ازقبیل حیله و تزویر ومکر و چشم بندی و تدلیس و تمویه و نظایر آن بکار میرود

معنی رنگ آمیزی نگارگران ونقّاشان که در فرهنگ اسدی(۱) و دیگر فرهنگها ضبط و باین بیت از فرّخی سیستانی استشهاده شده

همه‌عالم زفتوح‌تو نگارین(۲) گشته است    همچو آکنده بصد رنگ‌ تو آیین(۳) نیرنگ

هم ظاهراً ازمعانی مجازی است بعلاقهٔ مشابهت عمل نگارگران بانیرنگ سازان که صور رنگارنگ و اشکال گوناگون نمایش میدهند

در این معنی بصورت وصفی یعنی خود نقّاش و نگارگر نیز استعمال شده چنانکه در این بیت است از **مسعود سعد سلمان**

گویی آن صورتم که بردیوار    زده باشدش جامهٔ نیرنگ

و در معنی اسمی آن گوید

مگر جهان را این فصل‌جادویی آموخت    از آن‌پدید کندهرزمان‌دگرنیرنگ

☆☆☆

این‌چنین‌قلعه‌محمود جهاندار گرفت    بدلیری وشجاعت نه بمکرو بنیرنگ

☆☆☆

خوب رُوی و ملسند همه    طرفه‌رنگند ونادره نیرنگ

---

۱ ـ ص ۲۸۸

۲ ـ نگاری ح

۳ ـ نگارین : ح

**فرخی** گوید:

بهیچگونه بر اوجادوان حیلت ساز    بکار برد ندانند حیلت و نیرنگ

☆☆☆

چه گمان برد که این جنگ سپرده شود    فسون و تحیل کردن و زرق و نیرنگ

همو در معنی چاره و تدبیر گفته است

ز دشمنان ز بر دست خیره خانهٔ خویش    نگاه داشت نداند بچاره و نیرنگ

**ناصرخسرو** راست

پست منشین[1] و چشم دار و بدانك    زود زیر و زبر شود نیرنگ

**شرف‌الدین شفروه** گفته است

در بیشهٔ دین چو روبهی[2] پر نیرنگ    در چشمهٔ شرع کج روی چون خرچنگ

بر منبر علم همچو بر کوه پلنگ    در دلق کبود همچو در نیل نهنگ

**سنائی** فرماید

کاین همه رنگهای پر نیرنگ    خم وحدت کند همه یك رنگ

در فرهنگ اسدی این بیت را از **طاهر فضل** آورده که ظاهراً بمعنی حقیقی کلمه است

نادان گمان بری و نه آگاهی    از تنبل و عزیمت و نیرنگش

کلمهٔ تُنبُل که در فرهنگها هم‌وزن بلبل ضبط شده هم از کلمات قدیم‌الاستعمال فارسی است که بمعنی حقیقی لغت ساری و شعبده‌باری، و معنی مجازی حیله و مکر و تزویر وامثال آن، درست مرادف کلمهٔ نیرنگ است.

---

۱ ـ منشین : ح

۲ ـ روبهم : ح ـ وهمچنین در مصراع دوم بضمیر متکلم (کجروم)

درفرهنگ اسدی ذیل کلمهٔ فَرهَشت بمعنی جادویی (1) شعری از **ابونصر مرغزی** آورده است که معنی حقیقی تنبل و نیرنگ و جادو و فرهست را نشان می‌دهد

بیست راهست کند تُنْبُل اوی هست رابیست کند فرهستش

و فرخی درمعنی مجازی حیله ومکر گوید

نشود بر تو هیچ روی بکار هیچ دستان و تنبل و نیرنگ

از نظایر افسون و نیرنگ هم درفارسی کلمهٔ **جادو** است که از معنی اصلی اسمی چاره وچاره گری وتدبیر، ومعنی وصفی چاره گر و مُدَبِّر که استعمالش درنظم ونثر قدیم فراواست بمعانی مجازی سحر و ساحر و فریب وفریبنده ومکر ومکّار وهمانندآن نقل و تحوّل یافته، چنانکه در عربی لفظ **حیله** ازمعنی حقیقی چاره وتدبیر درمعنی مجازی مکروتزویر، وکلمهٔ **سحر** نیز بمعانی جادو وچشم بندی و دروغ و تدلیس و تلبیس بکار رفته است

**ناصر خسرو** در جادو بمعنی ساحر که استعمال وصفی صحیح کلمه است گفته

در دست زمان سپید شد زاغت کس زاغ سپید کرد جز جادو
جادوی زمانه را یکی پرّ است زین سوش سیه سپید دیگرسو

---

1 - در فرهنگ برهان قاطع می‌نویسد فَرهَشت بروزن بدمست بمعنی جادو وجادویی وسحر وساحری باشد » - از شعر ابونصر مرغزی فرق مابین جادو و فرهست با تنبل ونیرنگ اینطور معلوم می‌شود که فرهست موجود را معدوم می‌سازد وتنبل امرمعدوم را موجود نشان میدهد چنانکه عمل شعبده‌باز ونیرنگ‌ساز است ؟

ادیب صابر درجادویی[1] بایاء مصدری بمعنی جادو کردن گوید:

حادویی از شرع جدّت باطل و باچیز گشت ‌‌‌‌‌‌ ‌ چون رواداری که کلکت پیشه سازد حادویی

منسوب بمولوی است

ای بسته خواب جان از جادویی ‌ ‌ بی وفا یارا که در عالم تویی

در کلیله ودمنهٔ بهرامشاهی هم جادو بمعنی وصفی مرادف ساحر استعمال شده است « شاید بود که فروشندهٔ این جادو بوده است و چشم بندی کرده » (۱)

## اشتقاق کلمهٔ افسون و اشتمال افسونها بر الفاظ فارسی

در این فصل دو نکتهٔ بسیار مهم را که نگارنده از کتب عربی پیشینگان بدست آورده و تاجایی که اطلاع دارد تاکنون درهیچ محلی از کتب فارسی بدان توجّه نشده است برای خوانندگان این مقدّمه ذکر می کنم و بسیار شایسته و بجا میدانم که محقّقان ادب بویژه کسانی که در زبانهای باستانی ایران کار می کنند، این راهنمایی را که عجالةً حدس و احتمالی بیش نیست دنبال بگیرند و آنرا بجایی برسانند که بتصویب یا تخطئه نتیجهٔ مسلّم قطعی بدهد و ما را از شك وتردید بیرون بیاورد!

امّا دو نکته یکی راجع است باشتقاق کلمهٔ افسون و دیگر اشتمال افسونها و رقیه ها و عزائم قدیم بر لغات و ترکیبات فارسی اصیل مخصوصاً کلمات پهلوی که چون مردمان از آن بی اطلاع بوده آنرا هذیان وژاژ و زبان جنّ وپری فرض کرده اند!

---

۱ ـ درقصّهٔ زاهد که گوسپند قربانی خریده بود در باب البوم والغربان

خوشبختانه پاره‌یی از الفاظ فارسی باوجود اینکه درمیان تااهلان دست بدست گشته هنوز صورت صحیح سالمش بیادگار مانده امّا اکثر کلمات چندان دستخوش تحریف و تصحیف شده که صورت یاوه و هذیان بخود گرفته و بقول عوام بشکل لعت جنّیان درآمده است!

یکی ازافسونهای قدیم ایران که آثار اسلامی‌هم درآن اثر کرده رقیه یا رقعهٔ(۱) کژدم است که در کتب احکام نجوم وگاهنامه ها و تقاویم ذکر شده وصورت نسخهٔ صحیح واصیل آنرا ابوریحان بیرونی در کتاب الآثار-الباقیه باین عبارت نقل فرموده است

« بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم اسفندارمد ماه اسفندارمد روز بستم دم‌وروت ریبروزبر از همه جر ستوران سام یزدان و بنام جم و افریدون بسم‌الله بآدم وحوّا حسبی‌الله وحده و کفی »

یکی از مآخذ نگارنده در توجّه بدو نکتهٔ مزبور نوشتهٔ کتاب **مفتاح السعاده** است که درحدود سال ۹٤۸ تألیف شده(۲) وبیقین مأخذ قدیمتر داشته و از پیش خود چیزی ننوشته است

۱ ـ دربارهٔ اشتقاق کلمهٔ افسون می‌نویسد اصلش مرکّب است ازدو کلمهٔ [آب+سون] و رقیه را بدین‌سبب آبسون [=افسون] گفته‌اند که غالباً اورا دو کلمات آنرا برآب خوانده ودمیده آنرا بخورد آفت رسیده مانند مصروع و امثال آن میدادند، یا بروی می‌پاشیدند، و این عمل را وسیلهٔ

---

۱ ـ در کتب نجوم و تقاویم همه‌جا رقعهٔ کژدم نوشته اند و محتمل است که اصلش رقیه باشد که از قدیم برقعه تبدیل شده است ؟

۲ ـ خود مؤلف تاریخ تألیف کتاب را در [ ج ۱ ص ۳۸ ] تصریح کرده و وفاتش بطوری که در حواشی قبل نوشته شد در سنهٔ ۹٦۲ واقع شده است ؛

شفای مریض می‌دانستند(۱)

صاحب مفتاح‌السّعاده فقط مناسبت جزو اوّل ( آب ) را باافسون گفته ومتعرّض معنی جزو دوم یعنی کلمهٔ (سون) نشده وتناسب آنرا با رقیه بیان نکرده است

امّا درفرض پذیرفتن این اشتقاق ممکن است بگوییم که **سون** مرادف سوی بمعنی سمت وجهت وطرف است که درفرهنگها ضبط شده وشواهدش بسیار است - ازجمله دوبیت ذیل‌را درفرهنگها از **سنائی** شاهدآورده‌اند

گفت آن خواجه گرچه زان سون شد　　　به ز بند زمانه بیرون شد

⁂

رفت روزی سون گرمابه　　　ماند تنها درون گرمابه

و بیت ذیل از مثنوی ولدنامهٔ بهاءالدّین ولد فرزند مولانا جلال‌الدّین است

سفر مرد حق بود بی چون　　　برتر ازشش جهت سوی بی‌سون

پس ترکیب **آبسون** مرادف ( سوی آب ) و بطرف آب معنی میدهد بهمان مناسبت که افسون را بسوی آب می‌دمیده و آنرا برمریض مصاب پاشیده یا بوی می‌خورانیده‌اند

---

۱ - عین عبارت مفتاح‌السعاده این است :
والرُّقية بالفارسيةِ افسون اى آب سون لانّهم يقرؤنه فى الاكثر على الماء فيشربه المُصاب او يُصبّ عليه وانّما سُمّيت رقيةً لانّها كلماتٌ رُقيت من صدر الرّاقى بعضها پهلويّةٌ وبعضها قبطيّةٌ وبعضها كالهذيانات زعموا انّها كُتبت من الجن اوسُمعت فى المنام واليه يشير قوله تعالى ومن شرّ النّفاثات فى العُقد والشّرع آذن للرّقية حيث قال النبى صلّى الله عليه و سلّم لمّا رأى امةً فى وجهها صُفرةٌ استرقوا فانّ بها النظرة ج ١ ص٣٠٣» قسمت اخير عبارت هم چون متضمّن فايدتی بود نقل شد

بنابراین باید گفت که مدّ الف ( آب ) در کثرت استعمال حذف و باء
ابجد بفاء تبدیل شده امّا انسب واقرب بصواب این است که بگوییم اصلش
**اوسون** بوده بلهجهٔ پهلوی ( اَوْ ) در لغت آب مثل ( جو ) در جواب که
هم اکنون دربعضی ولایات و روستاهای ایران معمول ومتداول می‌باشد و
تبدیل واو بباء ازقواعد معمول لهجه‌ها ولغات فارسی است مانند [او کندن
=افکندن] و [یاوه=یافه] و [اوشان=افشان] ونظایر آن واللّٰه‌العالم

۲ـ هم صاحب مفتاح‌الکفایه راجع بزبان افسونها وکلماتی که درآن
بکار رفته‌است می‌گوید که پاره یی از کلماتش زبان پارسی پهلوی‌است وبرخی
قبطی ـ بعض الفاظ یاوهٔ بی‌معنی سردارد که ازجنس هذیان‌وبیهوده گویی‌است
و گویند که این کلمات درخواب رسیده یا از طایفهٔ جنّ شنیده شده است !

بدیهی است که هذیان ویاوه گویی ازمردم عاقل هوشیار سر نمی‌زند ،
مگر اینکه سازندگان رقیه و افسون را از در مکابره وجدل باطل ، مست
لایعقل بخوانیم !

امّا کلماتی که ازنوع هذیان توهّم شده اکثرش از زبانها یا لهجه‌های
قدیم فارسی مخصوصاً پهلوی یا از لغات نامأنوس دیگر از قبیل عبری و
سریانی‌است ، یك‌قسمت‌هم رموز اختصاری‌است که ازترکیب‌حروف‌جمله‌ها
تشکیل یافته بنظیر رقیهٔ عقدالمحبّه که از حروف چند اسم ساخته میشود
و شرح آنرا در فصل تکسیر و بسط حروف گفتیم ، یا اسامی ملائکه و
موکّلان که آنرا باقواعد مخصوص اهل فنّ استخراج کرده باشند و بیشتر
این کلمات در هیچ لغت و زبانی معنی و مفهوم محصّل ندارد

و بعلاوه چون این کلمات عموماً برعامّهٔ ناس مجهول و نامأنوس بوده و

مابین طالبان ومعتقدان که بعلت از طبقهٔ جهال عوام اند دست بدست می گشته، دراثر تغییر و تبدیل وتحریف وتصحیف بصورتی درآمده است که آنرا جز لغت جنّ وپری وجواب دیده وپری زده نمی توان نام داد

با این حال اگر علمای زبان‌شناس درحلال افسونها ورقیه‌ها وعزیمه‌های قدیم جستجو کنند بدریافتهای سودمند خواهند رسید و در این میان لغات و ترکیبات زبان پهلوی مخصوصاً قسمت هزوارش یا زوارش را که بقول ابن مقفع عربی نوشته وفارسی خوانده میشده‌است(1) فراوان فراچنگ می‌آورند والله الموفّق

## حِرْز - نُشْره - حجاب

در این فصل چند اصطلاح معروف دیگر را باختصار شرح ومقدّمه‌را خاتمه میدهم

۱ - **حرز** بکسر حاءِ بی نقطه و تقدیم راء مهمله برزاء معجمه که بر **احراز** بوزن اشخاص جمع بسته می‌شود درلغت بمعنی مایهٔ حفظ وجای استوار است وگویند ( حِرز حَریز ) یعنی جای امن و بیك استوار - و در اصطلاح نوعی از تعوید بمعنی عامّ است مخصوصاً الواح و ادعیه که برای حفظ از بلیّات و شرّ اعداء و حوادث و آفات باهنجار نوشته با خود دارند مانند **حرزجواد** یعنی دعای حرز منسوب بحضرت امام محمّدتقی جواد علیه‌السّلام که نسخهٔ معمول متداولش درکتاب مهج‌الدّعوات سیّدابن طاوس ثبت شده است

۲ - **نشره** بضمّ نون وسکون شین مأخوذ از **نشر** بمعنی پراکندن

---

۱ - رجوع شود بکتاب فهرست ابن‌ندیم

و گستردن وپهن کردن درمقابل لفّ بمعنی پیچیدن وتا کردن ، و **نشور** بمعنی برخاستن و زنده‌شدن که **یوم‌النشور** یعنی روز رستاخیز از آن آمده ، در اصطلاح طلسم ولوح و دعایی است که با آن بیماران مصروع پری‌زده وامثال اورا معالجه کنند باین‌طریق که نوشتهٔ آنرا مریض باخود دارد یا درآب بشوید وآن آب را بیاشامد ، ازقبیل دعای تب‌بند وبوبه بُر و همانند آن که قسمی ازرقیه محسوب می‌شود امّا بعض لغت نویسان آنرا مرادف کلّی رقیه و تعویذ ضبط کرده‌اند

در صراح اللغه می‌نویسد « تنشیر فسون کردن و نشتن ونشره بالضمّ تعویذ »

صاحب لسان‌العرب آنرا خوب تعریف کرده است

«النُّشْرةُ بالضمّ ضَرْبٌ مِنَ الرُّقْيةِ والعِلاج يُعالَج به مَنْ كانَ يُظَنُّ أنَّ به مَسّاً مِنَ الجِنِّ سُمِّيَتْ نُشْرَةً لِأنّه يُنَشَّرُ بها عَنْه ما خامَرَه مِنَ الدّاءِ اى يُكْشَفُ ويُزالُ » .

۳ ـ **حجاب** بکسر حاء بی‌نقطه وجمعش حُجُب بوزن کُتُب درلغت بمعنی پرده است مأخوذ از حَجْب یعنی بازداشتن و **حاجب** بازدارنده و پرده دار ـ و در اصطلاح مخصوص ادعیه‌ایست که شخص را ازشرّ دشمنان مصون وازچشم بداندیشان پنهان می‌دارد تا اورا نبینند وازوی یادنکنند و اندیشهٔ اذیّت وآزارش بخاطر نگذرانند ، و در حقیقت قسمی از تعویذ است و گاهی مرادف تعویذ گفته می‌شود چنانکه مجازاً بجای نشره وحرز و رقیه ، وآن کلمات هم بجای یکدیگر استعمال می‌شوند

درغالب این ادعیه‌لفظ حجاب ومحتجب ومشتقّات آن آمده است ازقبیل

اَللّهُمَّ اَخْفِنی عن عُیون اَعدائی.. اَلخ که بحضرت امام صادق علیه السلام منسوبست والسّلام

سپاس خداوند دانای توانا را که بیاری او مقدّمهٔ کتاب و پیش گفتار ما بپایان رسید و بنام نامی یکی از دوستان راستین و بندگان صادقش حسن ختام یافت

اگر پیش گفتار از اندازه یی که با اصل خود کتاب شایستگی و بایستگی داشت در گذشت و بدرازسخنی انجامید از خوانندگان دانشمند بزرگوار پوزش میخواهم. و یاد آور میشوم که چون موضوع کتاب مقتضی بود تا گزیر آن گفتار ها آوردم و روزگار گرانبهای خود را صرف نوشتن سخنانی کردم که بیشترش خودمرا باور نیست، من خود دربارهٔ پیش آمدهای زندگانی و کارهای جهان که همه در پنجهٔ نیروی تقدیر خداوند یگانه است، وهمچنین در احکام ستارگان وفال گویی وهمانند آن از بن دندان می گویم لاَحَولَ وَلاقُوّةَ اِلّا بِاللهِ ولامُؤَثِّر فی الوُجودِ اِلّا اللهُ

| | |
|---|---|
| مرد را عقل رای زن باشد | سفتهٔ فال گوی زن باشد |
| نیست جز هرزه مبدل و تنجیم | زن بود سفتهٔ چنین تعلیم |
| سخن فال گو ندارد سود | باد پیمود کآسمان پیمود |
| نیست الّا بقدرت یزدان | نیك و بد در طبایع وارکان |
| بی قضا خلق یك نفس نزند | مرد عاقل چنین حرس نزند |

شب جمعه ۲۷ تیرماه ۱۳۳۱ شمسی موافق ۲۵ شوّال ۱۳۷۱ قمری هجری

**جلال الدین همایی**

---

خوانندگان در ص ۲ س ۱۵ سنهٔ ۵۰۰ را سنهٔ ۵۴۶ ـ ۵۴۷ تصحیح کنند

نسخهٔ س

# کنوز المعزمین

منسوب

بحکیم فیلسوف دانشمند نامدار بزرگوار ایران

## ابوعلی سینا متوفی ۴۲۸

با مقدّمه و حواشی و مقابله و تصحیح

استاد

جلال الدّین همایی

چاپخانه مجلس

بسم الله الرّحمٰن الرّحيم

ایزد سبحانه وتعالی ازحکم حکمت و قوّة قدرت جهان آفرید چنانك سزید، وازناچیز آورد[1] چیز نو پدید کرد، ومارا ازجمله اشیاء برگزید، ودل بینا وزبان گویا داد وچهره بدین خوبی ارزانی فرمود، وراه بهشت و دوزخ بنمود وپیغامبر فرستاد ورسالت[2] بداد. وصلوات[3] و درود خدای تعالی برجمیع پیغامبران بادخاصّه برخیرخلقان وبرگزیدهٔ رحمان وخاتم[4] پیغامبران، خداوند لوح وقلم وبراق ومعراج، آرایش دین ودنیا وتخت وتاج، خواجهٔ کائنات، خلاصهٔ موجودات[5] محمدمصطفی صلّی الله علیه وسلّم

**امابعد** چنین گوید مؤلّف این تألیف ومصنّف این تصنیف ملك الحکماء واقدم الفضلاء ابوعلی سیناء بخاری رحمة الله علیه[6] که جماعتی از دوستان و یاران از ما مکرّرات و مرّات استدعاء کتاب موجز مفید میکردند و بر ما حقوق بسیار ثابت کرده، پس ما برای اقتضای التماس این طایفه این کتاب تصنیف کردیم[7] و نامش **کنوزالمعزمین** نهادیم منقسم

---

۱ - ح ، (آورد) ندارد

۲ - بدوداد ، ح

۳ - صلوة ، ح

٤ - خاتمه ، ح

٥ - خ ، از «خداوند لوح و قلم » تا اینجارا ندارد .

٦ - ح ، از «مصنف این تصنیف» تا اینجارا ندارد .

۷ - کردم ، ح

هردوقسم[1] باید که از دست نامحرم وجاهل پوشیده دارد و بحرام نکنند[2] تا مؤاخذ نباشد و اللّٰه الموفّق والمعین

## قسم اوّل

### منقسم بر هفت مقالت

**مقالت اول** ـ در طبایع حروف

**مقالت دوم** ـ در استخراج اسامی کواکب

**مقالت سوم** ـ در دُخنهای[3] کواکب

**مقالت چهارم** ـ درلباس و زینت کواکب

**مقالت پنجم** ـ در تکسیر اسم خود با اسامی کواکب .

**مقالت ششم** ـ در باز نمودن که هر کوکبی را جهت چه مهم باید تکسیر کردن و ارقام او چند بار باید خواندن[4] .

**مقالت هفتم** ـ در چند عمل جهت حبّ .

---

۱ ـ از شش نسخهٔ کنوز المعزمین که در دست نگارنده میباشد تقسیم کتاب بدوقسم و قسم‌اول بهفت مقاله منحصراست بنسخهٔ حاضر یعنی نسخهٔ (س) ونسخهٔ (ح) که درمقدمهٔ آن رامعرّفی کرده‌ایم ومتأسفانه ازهر دونسخه چنانکه درمقدّمه‌وپایان کتاب یادآور شده‌ایم قسمتی ازقسم دوم سقط شده و کتاب مطابق تقسم دیباچه ناتمام است . درنسخه (ض)هم عنوان باب اول دارد امّابعدازهفت فصل کتاب تمام میشود واسمی دیگرازباب‌دوم نیست

۲ ـ نکنند صیغهٔ جمع و همچنین (دارند) و (باشند)": ح . یکی ازعلل اختلاف نسخ در کلمهٔ (کنند ـ کند) و (باشند ـ باشد) در این موضع و سایر مواضع مشابه آن در کتاب حاضر مثل (بخوانند-بخواند) و (بدانند ـ بداند) وهمچنین سایر کتب فارسی قدیم اینست که درنسخه‌های قدیم صیغهٔ مفرد را برسم‌الخط قدیم دال‌مهمله ودال‌معجمهٔ فارسی نوشته (کنذ ـ باشذ ـ بخواند ـ بداند ) ونسّاخ بعدآنرا صیغهٔ جمع اشتباه کرده ودر سایر ضمایر عبارات هم براساس این اشتباه تصرف نموده اند

۳ ـ ح : باختلاف رسم الخط ( دخنه های )

۴ ـ خواند : ح

## قسم دوم

## در چگونگی خاتم کواکب سبعهٔ سیاره وخواص آن و تصویر هاء[1] ایشان

فصل ـ بدان اسعدك الله تعالی که هیچ چیزاز کلّ آفرینش محسوسات ومعقولات بی‌حکمتی نیست ' وهریکی را حاصیّتی است که علم مانعصی را نشناحته است ' و انبیاء علیهم الصّلوة و السّلام دریافته اند و برای[2] روش حویش بتأیید فلکی بجای آورده و نما نموده ' پس واجب است که بچشم بینش درآن نگاه کنیم وترتیبی ونسقی که نهاده‌اند نگاه‌داریم

وایزد تعالی احوال این‌جهان را بزیر فلك قمربردوازده برج وهفت سیّاره[3] پیدا کرده است ' و هریك دلالت بطالع کسی دارد پس باید که در وقت عمل از اصل مولود آن کس بدان حاجت که مشغولی با جبر

---

۱ ـ تصویرهای : ح هردونسخه یکی است باختلاف رسم‌الخط یاء بزرگ که تمام ویاء کوچك دنبال بریده زیرا صورت همزه که در نوشته های قدیم در مورد متن و نظایر آن دیده میشود از قبیل ( دست و پاء ایشان ) و ( در پاء بی کران ) و ( شبهاء دراز و روزهاء کوتاه ) وامثال آن درحقیقت یاء کوچك ابتراست که دنبالهٔ آن محض اختصار و تسهیل در کتابت حذف شده و بصورت همزهٔ عربی در آمده ( ی = ء ) و بدین سبب موجب اشتباه خوانندگان و نویسندگان بعد شده است .

علامتی که روی هاء غیرملفوظ درحالت اضافه و وصف گذارده میشود بیرهمان یاء ابتر است نه همزهٔ عربی ( خانهٔ شما = خانه ی شما ) و ( لانهٔ من = لانه ی من ) و ( هفتهٔ گذشته = هفته ی گذشته ) و ( شمارهٔ آینده = شماره ی آینده ) رجوع شود بمقدمه و حواشی نگارنده بر کتاب‌التفهیم ابوریحان بیرونی ازجمله صفحهٔ (ق) مقدمه .

۲ ـ آنرا دریافته اند پس برای : ح

۳ ـ ستاره : خ

باشی، و بدان ستاره نگاه کنی، وحظ[*] او از خانه وشرف و وبال وهبوط و استقامت و رجعت و احتراق، و بودن در جایگاه موافق در بروج و درجات، وپیوستن سعد و نحس ومانند این از ضعف و قوّت بدانی[1] و اگر ندانسته باشی عمل دوستی در ساعت نحس و عمل دشمنی در ساعت سعد کنی، از این است که هر وقت عمل راست نیاید و طبها بگردد

**حکایت** ـ معتمدی که برقول او اعتماد شاید حکایت کرد که بولایت مصر بودم مرا هوس آن بودی که هر وقت بناء اهرام[2] و دیگر بناها همچنین دیدمی[3] یك روز چنان اتفاق افتاد که طاقی دیدم بر آن صورتهای

---

۱ـ قوت وضعف وحظ کوکب ازشرف وهبوط وخانه ووبال وغیره اصلا ازمصطلحات فن نجوم واحکام است که دراختیارات واستخراج احکام طالع رعایت می کنند معزّمان و راقیان وعلمای فن اعداد وطلسمات نیز برای نوشتن و خواندن وبکار بردن عزائم و رُقیه و عُوذه و نُشره و احراز و ادعیه و اوراد وطلسمات ملاحظهٔ احوال کواکب را از قوت و ضعف و سعد ونحس وشرف و هبوط و غیره شرط لازم می دانند

امّا **خانه** یا **بیت** کوکب درمقابل **وبال** گفته میشود باین قرار که گویند شش برج بر توالی ازاسد تا آخر جدی ولایت آفتاب است و شش برج برخلاف توالی ازآخر سرطان تا اوّل دلو ولایت یا کشور ماه است و برج اسد خانهٔ اصلی آفتاب و برج سرطان خانهٔ اصلی ماه است ـ پس بهریك از خمسهٔ متحیّره دو برج دهند یکی در کشور آفتاب و یکی در کشور ماه و این دو برج را خانه‌های آن کوکب گویند ـ وبرج مقابل خانه یعنی برج هفتم بعد ازآنرا وبال آن کوکب گویند دربارهٔ خانه‌های کواکب این ابیات معروفست

| | |
|---|---|
| حمل و عقرب است با بهرام | قوس وحوت است مشتری را رام |
| ثور و میزان چه خانهٔ زهره است | مرزحل راست جدی و دلو مقام |
| تیر جوزا و خوشه مه سرطان | خانهٔ آفتاب شیر مدام |

مثلا خانهٔ مریخ دو برج حمل و عقرب است و وبالش دو برج ثور و میزان ـ و ثور ومیزان خانهٔ زهره است و وبالش خانه‌های مریخ . ـ وخانهٔ عطارد جوزا وسنبله است ووبالش قوس وحوت که خانه‌های مشتری است وبراین قیاس درسایر کواکب سیاره

بقیه حاشیه درصفحهٔ بعد

بسیار تراشیده، صورت گوسپندی خُرد یافتم با حرکت تمام، مرا لطیف آمد، قدری موم باخود داشتم بر آن صورت بهادم تا نقش گرفت. بازگشتم

---

بقیه حاشیه از صفحهٔ قبل

امّا **شرف** درمقابل **هبوط** ازاحوال کواکب سبعه بعلاوهٔ رأس وذنب است باین قرار، شرف شمس در ۱۹ درجهٔ حمل است ـ قمر ۳ ثور ـ زحل ۲۱ میزان ـ مشتری ۱۵ سرطان ـ مریخ ۲۸ جدی ـ زهره ۲۸ حوت ـ عطارد ۱۵ سنبله ـ رأس ۳ جوزا ـ ذنب ۳ قوس

و هبوط کواکب در درجهٔ مقابل شرف آنهاست یعنی دربرج هفتم بعد ازشرف بهمان درجه ـ مثلا هبوط شمس در ۱۹ میزان است ـ و هبوط قمر در ۳ عقرب ـ وهبوط رأس در ۳ قوس ـ و هبوط ذنب در ۳ جوزا . ـ و براین قیاس در سایر کواکب . پس معلوم شد که شرف هر کوکبی هبوط کوکب دیگر باشد چنانکه خانهٔ هر کوکبی وبال کوکب دیگر است .

امّا **استقامت** در مقابل **رجعت واقامت** ازاحوال خمسهٔ متحیّره است که درحرکت خود گاهی **مستقیم** باشند یعنی برتوالی بروج از حمل بثور و از ثور بجوزا تاآخر حرکت کنند وگاهی **راجع** یعنی حرکت آنها بر خلاف توالی باشد وگاهی **مقیم** یعنی در یك نقطه ساکن بمانند

**توضیحاً** توالی بروج ازمغرب بمشرق است وبدین سبب حرکت ازمغرب بمشرق را حرکت برتوالی و حرکت از مشرق بمغرب را حرکت برخلاف توالی گویند

امّا **احتراق** کوکب عبارتست ازمقارنهٔ یکی از کواکب خمسهٔ متحیّره باآفتاب ، ومقارنه چون در مورد نیّرین یعنی ماه و آفتاب باشد آنرا **اجتماع** گویند . و مقارنهٔ یکی از کواکب سیاره را بایکی ازعُقدتین رأس و ذنب ماه باصطلاح **مجاسده** خوانند . پس احتراق در حقیقت با مقارنه و اجتماع و مجاسده یکی است و اختلاف اصطلاح نظر باختلاف موارد است

امّا **سعد و نحس** ، عقیدهٔ منجّمان این است که آفتاب وماه ومشتری و زهره ورأس را سعد دانند ـ و زحل ومریخ ذَنب را نحس شمارند ـ وعطارد را ذوجسدین گویند یعنی چون بکوکب نحس پیوندد دارای نحوست شود وباکوکب سعد اثر سعادت گیرد .

بقیه حاشیه در صفحهٔ بعد

و در آن نقش نگاه کردم چنانك همی آمدم هرجا که گوسپندی بودی[4] همی روی بمن نهادی وسوی من آمدی، تا که شبانان بدیدندی، وهرچند که گوسپند را زدند نتوانستند که باز گردانند، تا از حد بگذشت و گوسپندان انبوه شدند، شبانان فریاد برآوردند ودرمن افتادند وگفتند که بهمه[5] حال جادوی کرده و طلسمی داری، از گفتهٔ ایشان دلتنگ شدم، سوگندان[6] خوردم که مرا از این علم معرفتی[7] نیست و در این حال من بیرشگفت مانده ام و هیچ خبر ندارم الاّ این پارهٔ موم، و بدان

---

بقیه حاشه از صفحهٔ قبل

و مشتری را **سعد اکبر** و زهره را **سعد اصغر** و زحل را **نحس اکبر** و مریخ را **نحس اصغر** گویند

درانظار کواکب نیز گویند نظر **تربیع** و**مقابله** نظرعداوت ونحس‌است . ـ ونظر **تثلیث** و **تسدیس** نظر مودّت وسعد است . ـ ونظر مقابله را در عداوت ونحوست اقوی از تربیع دانند ـ و تثلیث را در مودّت و سعادت اقوی از تسدیس شمارند ـ ودرنظرمقارنه گویند باکواکب سعد درسعادت وباکواکب نحس درنحوست بیفزاید .

تربیع آنست که مابین دوکوکب ۹۰ درجه یعنی ربع دور فاصله باشد . و در مقابله مابین دوکوکب ۱۸۰ درجه یعنی نصف دور فاصله است . و در تثلیث ۱۲۰ درجه یاثلث دور ودرتسدیس ۶۰ درجه یا سدس دور

و مقارنه آنست که دو کوکب در یك نقطه مجتمع شده باشند .

واما **قوت** و **ضعف** کواکب را تا۱۷٤ صنف شمرده اند نود قسم قوّت وهشتاد و چهار قسم ضعف که شرحش طولانی است خواهندگان رجوع کنند بکفایة التعلیم و دلیل المنجمین و شرح بیست باب ملامظفر .

۲ ـ هرمین : ح . در اصل ( اهرمن ) نوشته است

۳ ـ همین دیدم : ح

٤ ـ که بودی : ح

٥ ـ بهم ح

٦ ـ سوگند : ح

۷ ـ علمی و معرفتی : خ .

خشم درهم مالیدم چون آن نقش تباه شد و باطل گشت درحال گوسپندان باز گشتند و بعد از آن بدفعات رفتم وموم بر آن صورت بهادم هیچ تأثیری نکرد

واز اینجا معلوم میشود که وقت را تأثیر تمام است وهمه بیکسان نشاید شمردن و در اختیار کارها که مردم پیش گیرند در هر کاری تأمّل کنند و درهر باب بنگرند و دلائل نگاه دارند تا مقصود زود حاصل شود و در عمل خطا نیفتد .

## مقالت اول ـ در طبایع حروف

حروف[1] ابجد را بچهارقسم کرده‌اند ، حروف آتشی وخاکی وبادی وآبی را جدا کرده‌اند ، وفتح را بآتشی وضمّت[2] را بخاکی و کسر را ببادی وجزم را بآبی داده اند[3] چنانك نموده میشود .

**حروف آتشی** ـ ا و ی ل م ن ع

**حروف خاکی** ـ ح ر ك س ف ت ح

**حروف بادی** ـ ه ر ش ث د ص ط

**حروف آبی** ـ ب د ح ط ع ص ق[4]

---

۱ ـ ح (حروف) ندارد .

۲ ـ ح (ضمّه) اختلاف رسم‌الخطّ

۳ ـ ح (داده‌اند) ندارد

٤ ـ قاعدهٔ تقسیم حروف بیست وهشت‌گانه را بطبایع و عناصر اربعه وکواکب سبعه و بروج اثنا عشر و سایر امور مربوط بفنون غریبه با اختلاف عقاید و سلیقه ها در اعتبار دایرهٔ ابتث و ابجد و اهطم و احهب و غیره در مقدّمه شرح دادیم و گفتیم که مأخذ و مقیاس اعمال مؤلف این کتاب دایرهٔ احهب است و چون این مفتاح را در دست داشتیم نسخه را که در ضبط و تعیین حروف متعلّق بهرعنصری بسیار مغشوش و

بقیه حاشیه در صفحهٔ بعد

## مقالت دوم ـ دراستخراج اسامی کواکب

بدانك یك حرف آتشی و یك حرف از خاکی و یکی از بادی و

---

بقیه از صفحهٔ قبل

مغلوط بود بصحّت باز آوردیم و یقین داریم که اصل صحیح همین است که در متن آورده‌ایم . در کتاب **حل المشکلات** ابوالمحاسن ابن ساوجی که از کتب معتبر اعداد و طلسمات است هم تقسیم حروف را بطبایع اربعه و استخراج اسامی کواکب از روی طبایع باسم ورسم از کتاب کنوز المعزّمین (رسالهٔ حاضر) با تحریف وتصحیفی که مخصوصاً لازمهٔ این نوع کتب ونوشته‌هاست نقل کرده است باری مبنای اعمال این کتاب بردایرهٔ ابجد است واینکه درمقدّمهٔ فصل نوشته است «حروف ابجد را بچهار قسم کرده اند » مسامحهٔ مؤلف کتاب است یا سهو نسّاخ و در سایر نسخ کتاب اصلا اسمی از حروف ابجد نیست بلکه مینویسند « بیست و هشت حرف را بچهار قسمت کردیم » یا « حروف بیست و هشتگانه را بچهار قسمت کنند »

امّا حروف بیست و هشتگانهٔ دایرهٔ ابجد و تقسیم آن بعناصر اربعه باین قراراست :

ا ج ه ب و ز ر د ی ك ش ح ل س ث

ط م ف د ع ن ت ص ض غ خ ظ ق

چون آنرا چهارچهار طرح یعنی بچهارقسمت کنیم هر بخش آن هفت حرف میشود که ترتیب عناصر ازبالا بپایین حرف اول را بآتش ودوم را بباد وسوم را بآب وچهارم را بخاك دهند

حروف آتشی : ا و ی ل م ن ع

« بادی : ج ز ك س ف ت خ

« آبی : ه ر ش ث د ص ظ

« خاکی : ب د ح ط غ ض ق

امّا در حرکات حروف چون مطلبی را که در این فصل نوشته بعد هم در مقالهٔ پنجم عینا تکرار و تأیید کرده است روا نداشتیم که از پیش خود درآن تصرّف کنیم امّا نوشتهٔ این نسخه با سایر نسخ کتاب و همچنین با دیگر کتب اهل فنّ مخالف است ـ معروف این است که حروف آتشی را فتحه وبادی را ضمّه و آبی را کسره وخاکی را سکون دهند ـ و در نسخه های دیگر کتاب نوشته شده است که حروف حارّ را نصب ویابس را رفع ورطب را مجرور وبارد را مجزوم کنند ودر بعض نسخ برعکس رطب را مجزوم و بارد را مجرور کنند .

نگارنده عقیدهٔ خود را در این باره بشرح در مقدّمه نوشته‌ام والله العالم

یکی از آبی گرفته ایم و برحل داده ایم، حاصل آمد حروف زحل ا ح ه ب

وحرف[1] دوم از آتشی و دوم از خاکی و دوم از بادی و دوم از آبی گرفتیم و بمشتری دادیم حاصل آمد حروف مشتری و ر ر د

وحرف سوم از هر طبایع گرفتند و بمریخ دادند حاصل آمد حروف مریخ ی ك ش ح

وچهارم از هر یکی گرفتیم و بشمس دادیم حاصل آمد حروف شمس ل س ث ظ

وپنجم از حروف هر طبعی گرفتیم و بزهره دادیم حاصل آمد حروف زهره م ف د ع

وششم هر طبعی را گرفتیم بعطارد دادیم حاصل آمد حروف عطارد ن ت ص ص

وهفتم از هر طبایع گرفتیم و بقمر دادیم حاصل آمد حروف قمر ع ح ط ق

اینست حروف کواکب که از هر طبعی حرفی بهر کوکبی داده[2] پس در

---

۱ ـ حروف ، ح

۲ ـ تقسیم بیست و هشت حرف بکواکب سبعه بر اساس دایرهٔ ابجد است که در حواشی قبل نوشتیم

چون بیست وهشت حرف را بهفت کوکب قسمت کنیم بخش هر کوکب چهار حرف خواهد شد . ـ قاعده این است که کواکب سبعه را از بالا بپایین یعنی از زحل بقمر رعایت کنند پس چهار حرف اول را برحل و چهار حرف دوم را بمشتری و چهار حرف سوم را بمریخ دهند و همچنان تا چهار حرف آخر بقمر افتد و بترتیب دیگر

بقیه حاشیه در صفحهٔ بعد

وقت حاجت ما کوکبی که عمل کنند همین چهارحروف بنویسند بجای آن کوکب [1]

## مقالت سوم ـ فی دخنة الکواکب

بدانک هر کوکبی را دُخنه ایست که وقت حاجت بکاربرند مقصود زود برآید، اینست بخور هر کوکبی جداگانه نوشته شده.

بخورزحل قیر[2] وخردهٔ سُرب واشنه[3] و بلادر جمله باهم برابر

بخور مشتری کافور وصندل سرخ و خردهٔ مرجان وماروی سیتبربی سوراخ وزعفران آب ندیده جمله باهم برابر

بخورشمس کندرورومی[4] مشک زندش عاج گل سرخ جمله برابر با روغن شیرم[5] بندند و سوزد

بخورزهره پوست ترنج وزعفران زندش سیم ومس باهم بوزن برابر بگلاب بندند.

بخور عطارد برگ ریحان لاجورد وسودهٔ دارفلفل[6] برگ ترنج جمله

---

بقیه حاشیه از صفحهٔ قبل

که در متن آورده است حروف طبایع را ملحوظ دارند پس حرف اول هر کدام را برحل و حروف دوم را بمشتری دهند تاحروف همتم چهار طبع بقمر افتد.

نسخه ها در ضبط حروف کواکب سرسیار مغشوش ومغلوط بود و ما بقیاس صحیح که منظور مؤلف کتاب بوده و در مواضع و نسخ دیگر هم تأیید شده است آنرا بصواب بازآوردیم والله اعلم بالصواب.

1 ـ اسامی از کوکب ، ح

2 ـ قیره ؛ ح.

3 ـ اشنه؛ نام گیاهی است که آنرا دواله نیز گویند

4 ـ کندر رومی ؛ ح.

5 ـ شیرم از نوع گیاههای شیرداراست که یتوعات گویند. دربعض نسخ ( شیره ).

6 ـ سودهٔ فلفل ، ح.

بورن برابر باب زعفران بندد

بخور قمر سند روس کهربـاء کوفته عنبراشهب لادن حملـه اجرا برابر باب مورد بندد و بسوزد[1]

پس باید که عمل هرکوکبی که کند بخور آن کوکب برآتش نهد تا مقصود برآید

## مقالت چهارم ـ درلباس وزینت کواکب

بدانك هرکوکبی را جدا گانه جامه‌یی باید پوشید و باطوار آن کوکب بایدبرآمد وخاتمی‌که بدان‌کوکب تعلّق دارد در دست باید کرد چنانك گفته میشود ، وروی بدان برج باید کرد که آن کوکب دراو باشد و بخور مذکور بسوختن ، و حاجت خواستن تا مقصود زود حاصل شود

**زحل** بایدکه در وقت حاجت خواستن جامهٔ کبود و درار پوشد ودو انگشتری در دست کند یکی ازآهن ویکی ازسرب ، وبرآن نقش کند این حروف را **نط** و روی بآن برج کند که زحل در آن بود و دُخنهٔ مذکور بسوزد و حاجت خواهد

**مشتری** وقت حاجت باید که جامهٔ زرد وسفید پوشد وبطور رهبانان و عابدان بر آید و انگشتری عقیق در دست کند و برو نقش کرده این حروف **داحج** و در برابرمشتری بایستد و دخنهٔ مذکور بسوزد .

**مریخ** باید که قبای سرپوشد وبطورخداوندان سلاح[2] برآید شمشیر کشیده در دست و انگشتری از آهن در دست کند برو نقش کرده این

---

۱ ـ در دخنه ها و بخورات کواکب نسخه های این کتاب و دیگـر نوشته های ارباب فن مختلف است هریك بنظر و سلیقهٔ خود چیزی را کاسته یا افزوده اند قـدر مسلّم متفق علیه این است که باید دُخنه وبخور هر کوکبی با خواص و احوال و منسوبات آن کوکب تناسب داشته باشد .

۲ ـ خداوند سلاح ، ح

حروف م ۵ برعود سوزی دُخنهٔ مذکور بسوزد

**شمس** جامهٔ فاخر بپوشد زرد و سرخ و بطور پادشاهان بر آید وانگشتری زرد در دست کند بروی صورت آفتاب نقش کرده و در مجمرهٔ زرد [دخنهٔ][1] آفتاب بسوزد

**زهره** باید که جامهٔ بنفش فاخر بپوشد و تاج برسر بهد و از هر گونه جواهر بروسته و بطور زنان بر آید وانگشتری مس در دست کند برو نقش کرده این حرف را ب ذ و دخنهٔ مذکور بسوزد

**عطارد** باید که دُراعه[2] پوشد و دستار گرد بندد وگشاده روی باشد و بطور دبیران بر آید و دخنهٔ مذکور بسوزد و حاجت بخواهد .

**قمر** باید کـه جامهٔ سیم گون پوشد بوی خوش داده و بطور کودکان و پیکان و ر کانداران بر آید وانگشتری سیم پوشد وصورت ماه برو نقش کرده و دُخنهٔ ماه بسوزد و بعمل مشغول شود

اگر در عمل خطا بیفتد و اوقات وساعت خوب رعایت کرده شود مقصود همان ساعت حاصل آید

## مقالت پنجم ـ در تکسیر اسم خود بااسامی کواکب

چون خواهی تـکسیر کسی اسم خود را باهر کوکبی که خواهی باید که درساعت آن کوکب بخور آن کوکب بسوزی وجامه‌های آن کوکب بپوشی وخاتم او دردست کنی چنانك گفته شد و احتراز کنی از آنك آن کوکب راجع یا درهبوط و وبال باشد ویا در تربیع و مقابلهٔ کوکب نحس باشد چون اینها معلوم کرده باشد[3]، اسم خود بنویسد و بعده اسم والدهٔ خود بنویسد،

---

۱ ـ بقیاس علاوه شد

۲ ـ اصل ( ذراعه )

۳ ـ باشی ؛ ح وهمچنین (بنویسی) و (دهی) بصیغهٔ خطاب

و بعده حروف کوکب مطلوب بنویسد ، و هرسه را با هم امتزاج دهد
چنانك کواکب را ازحروف کرده بود

پس حرف اوّل هریك بگیرد و بنهد وحرف دوم هریك بگیرد و بنهد
وحرف سیوم هریك بگیرد و بنهد وحرف چهارم هریك بگیرد و بنهد

وهراسمی را حروف تمام‌شود واسمی‌دیگررا هنورحروف باقی مانده
باشدآن اسم تمام شده را باز ازسر گیرد تاآن اسمهای[1] دیگر تمام شود

وهراسمی که تمام شود ودیگر اسمها را حروف باقی‌مانده باشد آن
اسم را باراعاده باید کرد تا همه تمام شود

وبعده همه را باهم جمع کند و مُعرب و مُعجم‌سازد چنانك گفته شد[2]
آتشی را فتح و خاکی را ضمّت وبادی را کسر و آبی را جزم چنانك در
اسم‌حسین‌ووالده‌اش‌فاطمه‌وکوکب‌مشتری (وزرد) حروف[3] نموده میشود

مثال : ح س ی ن ف ا ط م ه وررد

حرف اوّل هریك ازین اسماء گرفتیم و بهادیم حاصل آمد (ح ف و)
وحروف‌دوم هریك گرفتیم و بهادیم حاصل آمد (س ا ز) . وحروف سوم
هریك گرفتیم و بهادیم حاصل آمد (ی ط ر) ــ و حرف چهارم هر یك
گرفتیم و بهادیم حاصل آمد (ن م د)

بعده اسم‌حسین چهارحرف‌بود تمام‌شد وفاطمه را که پنج حرف است
یك حرف باقی ماند ، پس یکحرف از اوّل اسم حسین گرفتیم و بهادیم
ویك حرف ازاوّل حرف مشتری‌گرفتیم و بهادیم حاصل آمد (ح ه و)

---

۱ ـ اسمهایی : رسم الخط نسخهٔ اصل

۲ ـ شده ح

۳ ـ وحروف : ح حروف مشتری را اینجا و حروف تکسیررا درمثال ، محض امتیاز
بین‌الهلالین گذاردیم

پس همه را باهم ترکیب کردیم و معرب و معجم ساختیم حاصل آمد حروف ازاسم حسین وفاطمه و کوکب مشتری حموساربطر بمد حهو [1] .

ودر اعراب نهادن اگر دو حزم در پهلوی هم واقع شود یك جرم را کسر کنند تا توان خواند

پس در هر کوکبی که عمل حواهی چنین باید کرد و هر کوکبی را علیحده باید معلوم کرد ، و ساعت او بحور او [2] سرآتش باید نهاد . وآن کوکب باید که حوش حال باشد [3] وباطوارآن کوکب باید برآمد، و جامه هایآن کوکب باید پوشید ، چنانك دربالا دکر کرده شده‌است

وچنین که گفته‌شد اسم حودرا باکوکب مطلوب امتراح دهد وآن مقدار عدد که جهت آن کوکب تعیین‌کرده شده‌است بخواند این ارقام [4] که بیرون آورده باشد [5] و در برابر آن برح بایستد که آن کوکب درو باشد و دست بردارد و حاجت بحواهد .

وهرکوکبی‌را علیحده عددی‌جهت حواندن‌گفته‌خواهدشد وحاجت [6]

---

۱ ـ نسخهٔ اصل در مثال عمل تکسیر بسیار مغلوط ومغشوش بود وچون مفتاح تصحیح در دست داشتیم مطابق قاعده یی که در این کتاب و سایر کتب من نوشته شده است اغلاط را بصحّت بازآوردیم و این عمل در دیگر مواضع مشابه نیز که قاعدهٔ صحیح در دست بوده انجام گرفته است .

۲ ـ یعنی بخور مخصوص کوکب .

۳ ـ یعنی در شرف و بیت و نظر تثلیث و تسدیس و نظایر آن که باصطلاح منجمان خوش حالی کوکب است .

٤ ـ ارقام را : ح

۵ ـ یعنی حروف وارقامی‌را که بتکسیر استخراج شده است بعددمقرر بخواند .

٦ ـ حاجت عطف است برعدد یعنی حاجت مناسب هرکوکبی نیز گفته خواهد شد .

که از هر کوکب چه حاجت بخواهد، و هر کوکبی را جهت چه مهم باید تکسیر کرد و چند بار باید خواندن.

**فایده** ـ اگر کوکب خود[1] نداند بهتر آنست که اوّل اسم خود بنهد و بعده حروف اسم کوکب خود بنهد، و بعده حروف کوکبی که بدو حاجت باشد بنهد وعمل تمام کند چنانك دراسم حسین وفاطمه ومشتری گفته شد[2] وبخورهردو کوکب بسوزد وحاجت ازهردو کوکب بخواهد واوّل باید که معلوم کرده باشد که هردو کوکب را باهم اندك دوستی هست پس این عمل کنند و اگر ضدّ اند پس بنام خود و والدهٔ خود و کوکب مطلوب عمل باید کرد

## مقالت ششم ـ در بیان نمودن که هر کوکبی را جهت کدام مهم باید خواند وچند بار باید خواند

**زحل** ـ هفت بار بخوانند جهت فتح قلاع و بدست آوردن خاندان قدیم و ملك گرفتن و برلشکر اعدا مظفّر و منصور شدن

**مشتری** ـ شش بار بخواند[3] جهت قوّت اسلام ورواج شرع وظهورعدل وماندن ایمان بسلامت و درچشم خلایق باعظمت وشوکت بودن.

**مریخ** ـ پنج بار بخواند جهت قوت بر اعداء وجهت هلاك دشمن و فتح لشکر

**شمس** ـ چهار بار بخواند جهت دوام سلطنت وخلافت ودرپادشاهی مستدام ماندن و هردشمنی که خواهد دشمنی کند مقهورگردد[4] وآنچه

---

۱ ـ مقصود کوکب طالع شخص است هنگام ولادت

۲ ـ ح : (عمل تمام کند) علاوه دارد

۳ ـ بخواند : ح

٤ ـ کردن : ح

تسخیر کند بدست آید وبدست آسان در آید

**زهره** ــ سه بار بخوانند[1] جهت عیش و کامرانی وطرب ولذّت[2] ودرچشم خلایق خاصّه زنان عزیز و گرامی بودن ودائم بانشاط و خرمی نشستن و خوش دلی

**عطارد** ــ دو بار بخوانند[3] جهت مزید حرائن وجمع شدن اسباب ومال بسیار بدست آوردن وملك زیاد[4] شدن

**قمر** ــ یکبار بخوانند جهت دفع سحر ومکر وجادوی وعدو وجهت صحّت بدن و تندرستی و آنچه بدین ماند

واین اعداد برطریق ترتیب[5] کواکب نهاده شده است که زحل بر آسمان هفتم است هفت بار ومشتری بر آسمان ششم است شش بار وقس علی هذا که قمر بر آسمان یکم است یك بار بخوانند .

بعضی حکما برآنند که جهت هر کوکبی که تسخیر کنند هفت بار یا سی وسه بار بخوانند وهرسه قول[6] راست است[7]

---

۱ ـ بخوانند ؛ ح محتمل است که درنسخه های قدیم همه جا (بخواند) صیغهٔ مفرد برسم الخط قدیم دال فارسی بوده ودرنسخه‌های بعد باشتباه (بخوانند) بصیغهٔ جمع نوشته شده باشد امّا صیغهٔ جمع دراین نوع عبارات معمولتر است بدین سبب آنرا درمتن اختیار کردیم

۲ ـ قوّت ؛ ح

۳ ـ بخواند ؛ ح

٤ ـ وملك نیز زیاده ؛ ح

٥ ـ ترکیب ؛ ح

٦ ـ خواندن هفت بار یا سی وسه بار برای هر کوکبی دوقول وبا آنچه ابتدا شرح داد جمعاً سه قول میشود

۷ ـ ح « باقی والله اعلم » علاوه دارد

## مقالت هفتم چند عمل درحب

چون خواهی که کسی را مسخّر خود گردانی اوّل باید که کوکب طالع آن کس معلوم کنی و بدانی که راجع نباشد وهبوط ووبال و نظر های بد نداشته باشد و خوشحال باشد چنانك پیشتر گفته شد[1] پس در ساعت کوکب مطلوب بخور او بر آتش نهی وباطوار آن کوکب بر آیی وجامه های آن کوکب وخاتم آن بپوشی ، و بعده اسم طالب بنهی ، و بعده اسم مطلوب بنهی وبعده اسم کوکب مطلوب بنهی وتکسیر کنی هرسه اسم را باهم تاارقام بیرون آید چنانك دراسم محمّد وفاطمه و کوکب طالع فاطمه زهره مفدع[2] نموده میشود .

مثال اسم طالب محمّد م ح م د اسم مطلوب ف ا ط م ه اسم کوکب مطلوب م ف د ع حرف اوّل هریك گرفتیم و بهادیم و حرف دوم هریك گرفتیم و بهادیم و سوم و چهارم هر یك گرفتیم و بهادیم چنانك پیش گفته شد[3] وهراسم تمام شد باز اعاده کردیم تا دیگر اسمها مرتب شود حاصل آمد از هرسه اسم مفم حاف مطد دمع مهم[4]

وهرجا که دوحرم واقع شد یکی را کسر کردیم

چون بنام خود و بنام مطلوب و کوکب او این ارقام بیرون آورده

---

۱ ـ شده ؛ ح

۲ ـ یعنی ( م ف د ع ) که حروف زهره است

۳ ـ چنانك گفته شده ؛ ح

٤ ـ در نسخ دیگر این کتاب مثال بمحمود و فاطمه و حروف کوکب زهره که مناسب محبّت و سعادت است زده‌اند و حروف استخراج شده با اعراب و اعجام معروف باین قرار است ؛ مَفَمَ حاَفَ مَطِدِ وَمَعْ دِهِمَ

باشد[1] ووقت حوب معلوم کرده باشد و شرطها[2] بجای آورده باشد[3] چهار کاغذ از این ارقام بنویسد و بخور بدهد[4] و چهار صورت سازد از موم یا کیره ودرشکم هرصورتی پاره یی بخورآن کوکب با یك کاغذ ازاین ارقام که نوشته باشد[5] بنهد و برهرصورتی سی‌وسه بار این ارقام بخواند یکی را در آتش اندازد ، و یکی را در خاك پاك که قدم بر آن نرسد دفن کند ، و یکی را در باد بیاویزد جایی که او را دایم باد بجنباند ، ویکی رادرآب یا کیره ، اگرروان باشد بهتر ، بیندازد درساعت آنکس حاضر شود ومسخّرگردد بهرامری که توفرمان کنی مقصود حاصل آید.
اگر در عمل خطا نیفتد و اوقات کواکب حوب معلوم کرده شود هنوز عمل تمام نشده باشد که آنکس حاضر گردد ومراد برآید

**نوع دیگر** ـ اینست که این شرطها بجای آورده برچهارپاره کاغذ این ارقام بنویسد بمشك و زعفران و بخور کوکب مذکور بسوزد ویك آجرآب نارسیده را در آتش اندازد تا سرخ شود ، پس بخور در میان کاغذها بپیچد و برآن نهد[6] تا بسوزد و سی و سه بار این ارقام[7] بخواند

---

۱ ـ خ ، در اینجا وجملهٔ بعد (باشی) .
۲ ـ و این شرطها ، ح
۳ ـ ح (باشد) ندارد .
٤ ـ یعنی هنگام نوشتن ارقام دخنه وبخور کوکب مطلوب بسوزد .
۵ ـ یك کاغذ این ارقام نوشته باشد ، س
٦ ـ وآنرا بخور درمیان کاغذ ها بپیچده و بالانهد ، ح مقصود این است که کاغذها را با بخور روی آجرسرخ شده بسوزد
۷ ـ یعنی ارقام معم خاف مطد دمع مهم که از تکسیر حروف زهره که کوکب مناسب محبّت است با نام طالب ومطلوب ( محمد و فاطمه درمثال مزبور درمتن ) حاصل شده است با اعراب واعجام و حرکت وسکون حروف بقاعدهٔ حروف ناری و هوائی ومائی وارضی

همان ساعت مقصود حاصل آید .

## قسم دوم

## در چگونگی خواتم سبعهٔ سیاره و خواص آن و تصویر آن

بدانك این علمی بس شریف است و بزرگ باید که هر که بدین شغل مشغول گردد بر طریق آزمایش و ازوجه بازی نکند و بپاکیزگی تن و نیّت صافی پیش گیرد و دل در خدای بندد تا راست آیـد و مقصود زود حاصل گردد اگر نه برایں حمله کند تمام نشود، و باشد که زیان بازدهد

و باید که بداند تاقضای حاجت و گشادگی کار او بیکدام کوکب تعلّق دارد بشرایطی که گفته شد ، باید که آن کوکب حظّی تمام داشته باشد وهرچند قوی حال و نیکوتر بهتر ودلیل مؤکّدتر

و احتراز باید کردن از آنچه آن کوکب راجع یا در هبوط و وبال باشد ویا در احتراق ، وتربیع و مقابلهٔ مریخ[1] هم نا پسندیده است

و در ساعت خاتم ساختن چنانك گفته شد بخور آن کوکب بسوزد وباطوار آن کوکب برآید[2]

**زحل** ـ سنگ شبه ازقسمت زحل است روزشنبه این سنگ بستاند[3] وقمردربرج جدی یا دلو باشد وبزحل ناظر[4] وازآن نگینی سازدبدین

---

۱ ـ نظر تربیع و مقابله در همه جا نظر دشمنی وعداوت است اختصاص بمرّیخ ندارد و تخصیص بذکر برای شدّت نحوست است در تربیع ومقابلهٔ مریخ

۲ ـ ح ؛ این عبارت‌را علاوه دارد «انشاء الله تعالی که حق‌تعالی جویندهٔ این علم را بمقصود رساند بفضله و کرمه» .

۳ ـ بستان ؛ ص

٤ ـ و زحل ناظر ؛ ح مقصود نظر نحوسی است و دراین مورد مخصوص نظرعداوت تربیع و مقابله اولی از نظر محبّت تثلیث و تسدیس است والله‌العالم

طریق نقش مردی ایستاده وماهی دردست گرفته و سوسماری در زیر قدم او وانگشتری از سرب . . .[1]

## پایان نسخه (س)

۱ـ نسخهٔ (س) یعنی نسخهٔ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار که اقدم نسخ کورالمعرّمین دسترس ما بود بهمین جا ختم می‌شود امّا مطابق تقسیمی که در دیباچهٔ کتاب شده (قسم دوم در چگونگی خاتم کواکب سبعهٔ سیاره وخواص آن وتصویرهای ایشان) نسخه فی الجمله ناتمام است از روی مجموعه که این کتاب را با رساله های دیگر متضمّن است خوب معلوم می شود که از این کتاب مقداری مفقود بوده و همچنان با کتب دیگر در یك مجموعه تجلیدشده است رجوع شود معرّفی نسخه (س) درمقدّمه نگارنده والله الموفق وهو المعین.

# بسم الله الرّحمن الرّحیم

سپاس وستایش خدای را[1] که آفرینندهٔ جهانست وپدید آرندهٔ زمین وزمانست[2] وهست کنندهٔ طبایع[3] وارکانست و درود بر پیغامبران حق که گزیدهٔ خلقانند خصوصاً[4] بر محمّد مصطفی صلّی الله علیه و سلّم و علی آله واصحابه

چنین[5] گوید مؤلّف این کتاب[6] ابوعلی بن سینا[7] که جماعتی[8] از دوستان وعزیزان[9] که بر علم نیرنجات و طلسمات و رقیه وآنچ بدین تعلّق دارد[10] داعیهٔ تمام داشتند وروزگار خود بدو صرف میکردند و هیچ فایدت نمی یافتند بکرّات و مرّات از من[11] استدعا کردند کتابی

---

۱ ـ حمد و سپاس خدای را ؛ ش ـ سپاس و ستایش بی قیاس خدای را ؛ ص ـ مر آن خدای را ؛ م ـ نسخهٔ (ب) اصلاً مقدّمه ندارد

۲ ـ کون ومکانست ؛ ص

۳ ـ افلاک ؛ ص

٤ ـ خصوص ؛ ص

٥ ـ امّا بعد چنین گوید ؛ م

٦ ـ این مختصر ؛ ش

۷ ـ شیخ الرّئیس ابوعلی سینا رحمه الله ؛ ش

۸ ـ چون جماعتی ؛ ص

۹ ـ دوستان عزیز ؛ ش

۱۰ ـ بدین ماند ؛ م

۱۱ ـ ما ؛ ش .

موحر مفید ساختن[1] چون حقوق سیار برمن[2] ثابت داشتند[3] برمقتضی التماس آن طایفه این مختصر را[4] تألیف کردم و نامش **کنوز المعزمین**[5] بهادم ، وار یاران درخواست کردم که این کتاب را بدست بااهلان ندادن[6] ندهند وار باری تعالی توفیق خواستم براتمام آن والله المعین[7]

## القول فی مؤامرة الاعمال[8]

وفیه سبعة فصول

**الفصل الاول** فی ذکر الاعمال وما تعلّق به

**الفصل الثانی** فی منسوبات الکواکب

**الفصل الثالث** فی عداوة الکواکب بعضها علی بعض[9]

**الفصل الرابع** فی دخنة الکواکب السیّارة[10]

---

۱ ـ ش (ساختن) ندارد

۲ ـ ما ش

۳ ـ حقوق ما ثابت میکردند : ص ـ وحقوق برماداشتند : م ـ وحقوق وافر برماداشتند : ب

٤ ـ کتاب را ب ـ رساله را م

٥ ـ در نسخهٔ (ص) کنز المعزّمین ـ ودرسایر نسخ (کنوز المعزّمین) است

٦ ـ ونادان ش

۷ ـ ولیّ الاجابة : ص ـ انّه ولیّ الاجابة م

۸ ـ باب اوّل فی جواهر الاعمال : ص عنوان باب اوّل دراین نسخه مثل (قسم اوّل) نسخهٔ (س) است امّا (جواهر الاعمال) ظاهرا تحریف (مؤامرة الاعمال) است . مؤامره که درلغت بمعنی مشاورت آمده دراصطلاح منجّمین نجوم واحکام واعداد وطلسمات بمعنی استخراج واستنباط احکام نجومی واعدادی متداول است ـ درنسخهٔ (ب م) عناوین فصول را بفارسی نوشته است

۹ ـ فی عداوة الکواکب ومحبّتها ص

۱۰ ـ ص (السیّاره) ندارد ـ ب : دربخور کواکب سیاره .

الفصل الخامس  فی شرح حروف ابجد[1]

الفصل السادس  فی خواصّ الحروف وآثارها[2]

الفصل السابع  فی ترکیب الاسماء

## الفصل الاوّل

چون خواهیم که عمل دوستی ومحبّت کنیم آغاز کنیم بروزهاوشبهاء مشتری وزهره[3]

آن زهره روز آدینه و شب سه شنبه باشد  امّا عمل آن اوّل ساعت کنیم وهشتم[4] ساعت ، خواهیم از روز وخواهیم از شب ، که تأثیر زهره بیشتر[5] بدان وقت یافته اند

وآن مشتری روز پنجشنبه و شب دوشنبه باشد ، و عمل اوّل ساعت وهشتم ساعت[6] همچنانك در زهره یاد کردیم

و نیز باید که قمر منصرف باشد از تسدیس و تثلیث و یا مقارنة

---

۱ ـ فی شرح الحروف ، ص

۲ ـ وتأثیراته  ش

۳ ـ کنیم  ص  خواستیم که عمل محبّت آغاز کنیم اوّل از روزها و شبهای زهره و مشتری آغاز کردیم ؛ ب  ـ دربارهٔ علامت همزهٔ (شبهاء مشتری) ونظایر آن که یاء کوچك اثر است درحواشی دیگر گفتگو کرده ایم

٤ ـ هم ؛ ش تجربه‌ست

٥ ـ نیز ؛ ش تجربه‌ست .

٦ ـ ش «وعمل اوّل ساعت وهشتم ساعت» ندارد  و روز پنجشنبه روز مشتری است وشب دوشنبه وساعت اوّل ازآن روز وشب ازآن کواکب است و ساعت اوّل وهشتم تاثیر آن زیادت باشد وبمراد نزدیکتر ؛ ص .

مشتری[1] ومتوجه باشد بمقارنه و تسدیس و تثلیث زهره تا عمل بر وفق مراد باشد.

امّا چون از جهت بغض و عداوت عمل کند[2] شبها و روزهاء مرّیخ وزحل کند وساعات[3] ایشان

از آن مرّیخ روز سه شنبه وشب شنبه و از آن زحل روز شنبه و

---

۱ ـ مشتری باشد : ش

۲ ـ کند ص

۳ ـ وساعت : ب ـ ودر ساعت ص

راجع بنظر تسدیس وتثلث ومقارنه وغیره درحواشی دیگر توضیح داده ایم.

امّا **انصراف** باصطلاح منجمان عبارتست از حالت کوکب بعد از اتّصال ـ چون کوکب قریب بحدّ نظر یاناظر باشد آنرا **متصل** واین حالت را **اتصال** گویند وچون بعد ازتمامی اتّصال از منظور الیه درگذرد آنرا **منصرف** گویند وهرکدام را اقسامی است که درکتب فنّ ازقبیل کفایة التعلیم وکتاب التفهیم وشرح بیست باب شرح نوشته اند

دربارهٔ ارباب ساعات وایّام ولیالی درمقدّمه مفصّلاً گفتگو کردهایم واینجا برای توضیح مطالب کتاب باختصار میگوئیم که چون ساعات هفته یعنی۱۶۸ ساعت را ازساعت اوّل روز یکشنبه هفت هفت طرح کرده ساعت اوّل را بشمس و ساعت دوّم را بزهره و همچنین بسایر کواکب سبعه بارعایت ترتیب ازعلوی بسفلی دهند ورب ساعت هرروز وهر شب را رب ساعت اوّل آن روز وشب دانند روز یکشنبه بآفتاب افتد وبترتیب ایّام دوشنبه بماه وسه شنبه بمرّیخ وچهار شنبه بعطارد وپنجشنبه بمشتری و جمعه بزهره و شنبه بزحل تعلّق یابد ـ و از لیالی شب شنبه بمرّیخ و شب یکشنبه بعطارد و شب دوشنبه بمشتری و شب سه شنبه بزهره و شب چهارشنبه بزحل وشب پنجشنبه بشمس و شب جمعه بقمر متعلّق شود

و چون ساعتی متعلّق بکوکبی گردید ساعت هشتم بعد از آن نیز بترتیب کواکب سبعه متعلّق بهمان کوکب خواهد شد مثلاً ساعت اوّل یکشنبه تعلّق بآفتاب دارد ساعت هشتم وپانزدهم وبیست و دوم بعد ازآن هم نوبت بآفتاب میافتد وبراین قیاس درسایر کواکب سبعه

شب چهارشنبه است، اوّل ساعتش وهشتم ساعت[1]

ولیکن[2] بباید که قمر منصرف باشد از مقابله و تربیع[3] زحل، و متوجّه باشد[4] بتربیع ومقابلهٔ مرّیخ

چون اختیارش بجای آورده شود بی هیچ شکّی مطلوب میّسر گردد انشاءالله تعالی[5]

## الفصل الثانی

آنچه بزحل منسوبست[6] فلاّحان و دهقانان و ارباب قلاع و اصحاب خاندانهای قدیم و هندوان و کوه نشینان و پیران و جهودان وچاه کنان

---

۱ ـ ش (ساعت) ندارد

۲ ـ لیك ؛ ش ـ امّا ص

۳ ـ ش (تربیع) ندارد.

٤ ـ بود ؛ ش

٥ ـ ب « انشاء الله تعالی » ندارد ـ وبحق باید که درهیچ کار مخصوصاً این نوع اعمال ترك استثنا نکنند یعنی از بن دندان انشاء الله بگویند ـ مطلب متن را درهر نسخه بعبارتی نوشته اند از جمله امّا باید که قمر منصرف باشد از تسدیس و تثلیث زهره ومتّصل بود بمشتری بنظر تسدیس ویاتثلیث ویامنصرف باشد ازتسدیس وتثلیث مشتری ومتّصل بزهره بنظر تسدیس وتثلیث تاعمل بی شك بروفق مراد باشد امّا چون ازجهت بغض وعداوت کنند باید که در روزها وشبهای زحل و مرّیخ کند و در ساعت ایشان یعنی ساعت اوّل وهشتم امّا روزسه شنبه وشب شنبه ازآن مرّیخ بود وروز شنبه وشب چهار شنبه از آن زحل است و چون عمل دوستی کنی باید که قمر منصرف باشد از تربیع و مقابلهٔ زحل و متصل بود بتربیع یا مقابلهٔ مریخ تا مراد بی شك حاصل شود انشاء الله تعالی ص ب

٦ ـ منسوبند ؛ م ب.

و کاریز کنان وتوسانان[1] وحشت زنان ومردم سیاه

امّا آنچه بمشتری منسوبست قاضیان و عالمان و دانشمندان[2] واهل مدارس واصحاب ورع ومردمان شریف ووزیران وخواجگان بزرگ[3]

امّا آنچه بمرّیخ منسوبست امرا واتراك وارباب سلاح و سرهنگان واهل شوکت وجرّاحان وقصّابان[4] وجلاّدان وآنچه بدین ماند.

امّا آنچه بآفتاب تعلّق دارد پادشاهان[5] وملوك وسلاطین[6] وامیران[7] بزرگ قدر وبزرگ نسب[8]

امّا آنچه بزهره تعلّق دارد زنان[9] وخادمان و مطربان واهل غنا و اوتار وامردان ومخنّثان[10]

امّا آنچه تعلّق بعطارد دارد وزیران[11] واصحاب دیوان وبازرگانان[12] وعاملان ولایت ومتصرّفان[13] ونقّاشان واهل قلم

---

۱ ـ تونیان : ص .

۲ ـ فقیهان : ص

۳ ـ واصحاب دیوان چون وزیران بزرگ : ص

٤ ـ ش (قصّابان) ندارد . ـ ب (حرامیان) علاوه دارد

٥ ـ ش (پادشاهان) ندارد .

٦ ـ سلطانان : ص

۷ ـ امراء : ش .

۸ ـ ص (وصاحب شوکت) علاوه دارد .

۹ ـ خاتونان : ص

۱۰ ـ واهل طرب ومخنّثان ش ب .

۱۱ ـ وزرا : ش .

۱۲ ـ تجّار ش

۱۳ ـ وعمّال ومتصرّفان ش .

امّا آنچه تعلّق بماهتاب[1] دارد عوام النّاس و پیکان و رسولان و جاسوسان وصاحب حبران وصیّادان

## الفصل الثالث

بدانکه آفتاب ضدّ زحل است و زحل ضدّ قمر است وقمر و مریخ متّصل‌اند[2] و مشتری ضدّ مریخ وزحل است

امّا دوستی کواکب بایکدیگر چناست‌که[3] زحل وزهره دوستانند و عطارد و آفتاب دوستانند و عطارد ممترح است[4] یعنی بهر کوکب که اتّصال کند مزاج وطبیعت آن کوکب گیرد

ومضادّات کواکب بحسب جواهر وطبیعت[5] وافعال[6] باشد، وبنسبت بامقام[7] ومرکز زمین[8] واگر شرح مضادّات کواکب واحوال آن گوییم از فایده باز مانیم[9]

---

۱ ـ بقمر : ش ب

۲ ـ زحل ضد قمر است و مریخ متّصل است ص و قمر و مریخ متضادّ نبد : ب تحریفست

۳ ـ ش (چناست که) ندارد

٤ ـ هم برحست : ص تحریفست

٥ ـ ش : جواهر طبعت

٦ ـ بحسب طبعت وافعال ص

۷ ـ ماه : ش

۸ ـ ص (زمین) ندارد

۹ ـ علمای نجوم دربارهٔ تضادّ و دوستی ودشمنانگی ذاتی واصلی کواکب بایکدیگر عقاید مختلف دارند ازجمله عقیده یی است منسوب بهندوان که قوّت وضعف را اعتبار کنند و برای این مقصود جدولی ترتیب داده اند که در کفایة التعلیم و کتاب التفهیم بقیه حاشیه درصفحهٔ بعد

## الفصل الرّابع

**بخور زحل** میعه و زعفران و قردمانا و قشورالکندر

**بخور مشتری** میعه و سندروس و عود و صمغ و حبّ الغار

**بخور مریخ** کندر و صبر و افیون و دارفلفل

**بخور آفتاب** زعفران و میعه و لبان و جلنار

**بخور زهره** عود وشکر وقسط وزعفران ولادن وقشر الخشخاش

**بخور عطارد** اشنه[1] و کمون و قشراللوز[2]

**بخور ماهتاب[3]** حبّ البان واذخر وطلق وحبّ الخروب[4]

---

۱ ـ اشق ص. دربعض کتب اهل فنّ هردو گیاه اشق واشنه را جزو بخورعطارد نوشته اند

۲ ـ قشور الجوز ص. در کتاب السّر المکتوم حبّ الکتان را نیز از بخور عطارد نوشته ودر نسخهٔ (ب) درمتن آورده است « قشراللوز وفی السّر المکتوم حب الکتان » که خواننده دربادی نظر توهّم میکند نام گیاهی است تحریف شده !

۳ ـ قمر ب

٤ ـ حبّ خرنوب ، ش

---

بقیه حاشیه ازصفحهٔ قبل

نقل شده است ـ ودیگر عقیدهٔ منسوب برومیان است که گویند دشمنانگی زحل با آفتاب وماه است ، و دشمنانگی مریخ بامشتری وزهره ، ومصادقت مشتری بامریخ وعطارد ، ودوستی عطارد باآفتاب ، وامتزاج عطارد بطوری که شرح آن درمتن دیده میشود ـ عقیدهٔ سوم منسوبست باهل قیاس که عداوت ومحبّت کواکب را مربوط بطبیعت وجوهر وافعال واحوال کواکب دارند مثلاً گویند کوکب سعد ازقبیل زهره باکوکب نحس مثل مریخ دشمن است وهمچنین ستارهٔ اهل عفّت (مشتری) باستارهٔ اهل فسق(زهره) دشمن است

صاحب کنورالمعزّمین مابین عقاید جمع کرده دراشدا عقیدهٔ رومیان را آورده وسپس بقول اهل قیاس اشاره نموده است برای شرح مطالب رجوع شود بکتاب التفهیم (ص ٤٠٠) تصحیح نگارنده و کتاب کفایة التعلیم ابوالمحاسن غزنوی رحمه الله

این حمله اجرا متساوی[1] جمع کند و بگویند[2] پس بوقت حاجت بخور
آن کوکب را بکار دارد که شخص مطلوب منسوبست

## الفصل الخامس

بدانك بست و هشت حرف را بچهار قسمت کردیم ، قسمی از آن[3]
حارّ نهادیم ، وقسمی یابس نهادیم ، وقسمی رطب ، وقسمی بارد

پس دو حرف از قسم حارّ بر گرفتیم[4] ، اوّل برحل دادیم و دوم به
مشتری و دو حرف دیگر از قسم یابس بر گرفتیم[5] اوّل بزحل دادیم ،
دوم بمشتری و دوحرف دیگرازقسم رَطب ستدیم ، اوّل برحل دادیم ،
دوم بمشتری و دو حرف دیگر از قسم بارد ستدیم ، اوّل برحل دادیم
دوم بمشتری

تمام شد حروف رحل ومشتری حروف رحل این‌است **ا ج ه ب** ـ
وحروف مشتری این است **و ز ر د**

باز آغاز کردیم بحروف مرّیخ و آفتاب پس دو حرف از قسم حارّ

---

۱ ـ مساوی : ب .

۲ ـ کنند وبگویند : ص درنسخهٔ ( م ) نوشته است « این اجرا بدین وزن ترتیب
کنند رحل ازهریکی هشت درم مشتری ازهریکی پنج درم مریخ ازهر یکی یکدرم
شمس ازهریکی دو درم زهره ازهریکی سه درم عطارد ازهر یکی دو درم قمر از
هر یکی نیم درم بگویند و عمل کنند » اوراق الحاقی کاتبان است نه مربوط باصل
کتاب والله العالم

۳ ـ ش ( آن ) ندارد .

٤ ـ ستدیم : ب

٥ ـ ستدیم م

بستدیم ، اوّل بمریخ دادیم و دوم بآفتاب  پس دو حرف دیگر از قسم یابس بستدیم ، اوّل بمریخ دادیم ، دوم بآفتاب . باز دو حرف از قسم رطب بستدیم ، اوّل بمریخ دادیم دوم بآفتاب  و باز دوحرف ازقسم بارد بستدیم اوّل بمریخ دادیم و دوم بآفتاب

تمام شد حروف مریخ و آفتاب  حروف مریخ این است ی ك ش خ وحروف آفتاب اینست ل س ث ظ

باز آغاز کردیم بحروف زهره و عطارد  پس دو حرف از قسم حار بستدیم ، اوّل بزهره دادیم و دوم بعطارد  پس دو حرف از قسم یابس بستدیم اول بزهره دادیم ، دوم بعطارد  باز دوحرف ازقسم رطب بستدیم اوّل بزهره دادیم ، دوم بعطارد  ودوحرف ازقسم بارد بستدیم اوّل بزهره دادیم و دوم بعطارد

پس تمام شد حروف زهره وعطارد  حروف زهره اینست م ف ذ غ وحروف عطارد این است ن ت ص ض

چهار حرف دیگر ماند بقمر دادیم  حروف قمر این است ع ح ط ق[1]

---

۱ ـ در مقدّمهٔ فصل لازم بود که حروف طبایع را معین کرده باشد  وچون این نقص شاید در اصل کتاب بوده ودر بعض نسخ مثل نسخهٔ ( ب ) و ( ص ) در خاتمهٔ کتاب الحاق شده است  دربارهٔ تقسیم حروف بیست و هشت گانه بعناصر وطبایع اربعه در مقدّمه و حواشی نسخهٔ دیگر توضیح داده و گفته ایم که مأخذ و مبنای اعمال صاحب کنوزالمعزّمین بردایرهٔ ابجد است یعنی :

ا ح ه ب و ز ر د ی ك ش ح ل س ث ط م ف د ع ن ت ص ض غ ح ط ق
که چهارده حرف اوّل را **اساس** و چهارده حرف دوم را **نظیره** می گویند ـ
بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

## الفصل السّادس

از اجسام گوئیم و نموس[1] ـ هرچه در عالم عنصری از اجسام متکوّن شود همچنانک او را طبعتی واجبست، او را نیز اسمی واجب باشد[2] و آن اسم از طبایع چهارگانه خالی نباشد که طبایع دو فاعل آمد و دو منفعل[3] درهرجسمی که حرارت باشد یبوست لازم آید ودرهرجسمی

1 ـ واین را اجسام ونموس گوییم ص .
2 ـ واجبست هرجسمی که تکوین یافت او را نیز اسمی واجب باشد ش
3 ـ مقصود دو قوّه یا دو کیفیت فاعله یعنی حرارت و برودت است ودو قوّه یا دو کیفیت منفعله یعنی رطوبت ویبوست ومقصود از رطوبت در اصطلاح حکمای طبیعی قدیم سهولت قبول وترك اشکال است نه بآنه وتری محسوس وبدین سبب میگویند که هوا ارطب از آبست وهمچنین مقصود از یبوست تعسّر قبول وترك اشکال است نه جفاف وخشکی ظاهری

بقیه حاشیه درصفحهٔ بعد

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل
پس بیست وهشت حرف‌را بچهار قسمت وچهارچهار طرح کرده بترتیب عناصر حروف اوّل را بآتش ( حارّ ) وحروف دوم را بهوا ( یابس ) وحروف‌سوم را بآب (رطب) وحروف چهارم را بخاك ( بارد ) داده اند

حروف حارّ   ا و ی ل م ن ع
«   یابس : ح ز ك س ف ت خ
«   رطب : ه ر ش ث د ص ط
«   بارد : ب د ح طع ص ق

پس حروف طبایع را بکواکب سبعه بترتیب از بالا بپایین یعنی از زحل بقمر قسمت کنند تاحروف کواکب بیرون آید چنانکه در متن نوشته شده است

وهمان حروف را بر بروج دوازده‌گانه قسمت کنند وبهر برج سه حرف دهند که بعض حروف تکرارشده‌باشد مثلاً حمل ( ا ح ه ) ثور ( ه ب و ) جوزا ( و ز ر ) . ودر بعض بروج حروف را تکرار نکنند تا دادن سه حرف از ۲۸ حرف بهربرجی درست درآید والله العالم

که برودت باشد رطوبت لازم آید

پس با حرارت یبوست مشارکست بعمل و با برودت ، رطوبت همچنان پس ما چون حروف شخصی وکوکب شخصی که شخص مطلوب منسوبست[1] معرب ومعجم کنیم ، واگر در اوّل حروف محروم افتد بحرّش عوض کنیم یا مقلوب کنیم ، حروفات معرب و معجم برابر افتد و راست آید[2] واین معنی در بعضی اسما افتد ودر بعضی بیفتد[3]

## الفصل السّابع

چون خواهیم که عمل محبّت کنیم یا بغض[4] اوّل حرف از نام طالب[5] و نام مطلوب و حرف اوّل از آن کوکب که شخص مطلوب منسوبست بستانیم وترکیب کنیم و علی هذا القیاس تاجمله حروفات مرکّب شود ، پس معرب و معجم کنیم و آن چنان باشد که هرحرف که حارّ باشد منصوب کنیم ، وحرفی‌که یابس باشد مرفوع کنیم ، وحرفی‌که باردباشد

۱ ـ پس ماچون شخصی و کوکب که باشخص مطلوب منسوب بود : ص

۲ ـ برابری آید : ش

۳ ـ ودر بعضی نه : ش

۴ ـ عمل محبت یابغض کنیم : ش

۵ ـ خود : ص .

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

اما ملازمهٔ حرارت بایبوست ، وبرودت بارطوبت ، شاید مقصود احوال عرضی ظاهری باشد وگرنه این ملازمه بالذّات مسلّم نیست چه عقیدهٔ قدما در عناصر یا ارکان اربعه این است که آتش گرم است وخشك و هواگرم وتر ( = حارّ وَرطب ) و آب بارد رطب و خاك بارد یابس ـ پس حرارت با رطوبت و برودت با یبوست نیز در طبایع اصلیه موجوداست (رجوع‌شود بشفاء وکلیات قانون ابوعلی‌سینا وشرح نفیسی).

مجرور کنیم وحروفی که رطب باشد محروم کنیم چون این حرفها معرب ومعجم شود ، این رقیهٔ عمل مطلوب باشد . آنرا میخوانند وآن بخورکه بکوکب شخص مطلوب منسوب بود آن وقت بآتش میاندازد ، مقصود حاصل شود بفرمان خدای عزّ وجل[1]

مثالش[2] خواستیم که حروف نام محمود وفاطمه وحروف زهره که شخص مطلوب منسوبست معرب و معجم کنیم حروف محمود بنهادیم م ح م و د ـ وحروف فاطمه بهادیم ف ا ط م ه ـ وآن کوکب منسوب بعنی که او بهر محبّت بهاده اند م ف ذ ع

پس حروف اوّل از نام محمود وفاطمه وزهره ستدیم برا ین شکل **مفم** باز حرف دوم از اسما ستدیم براین شکل **حاف** باز حرف سوم از اسما ستدیم براین شکل **مطذ** باز حرف چهارم ستدیم براین شکل **ومغ** .

حروف کوکب تمام شد وحروف محمود وفاطمه از هریك یك حرف مانده بود پس حرف اوّل از زهره باز پس آوردیم ، و حرف اوّل از زهره باآخر محمود وفاطمه جمع کردیم **دهم** واین همه اسما[3] که آوردیم رقیهٔ عمل مطلوب باشد ، معرب و معجم کنیم براین شکل .

**مَفَمَ حَآفُ مَطِذِ وَمَغْ دِهِمَ**[4]

---

۱ ـ انشاءالله تعالی ، ش

۲ ـ مثال ، ش

۳ ـ اسماها ش

٤ ـ اعراب حروف مطابق عقیدهٔ صاحب کتابست که حروف حارّ را فتح ویابس را ضمّه و رطب را کسره و بارد را سکون دهند اما قول مشهور با نوشتهٔ کتاب اختلاف دارد چنانکه در مقدّمه نوشته ایم .

این حمله کــه گفتیم در عمل آرد وبخور میسوزاند بی[1] هیچ شکّی مراد[2] حــاصل شود انشاءالله تعالی امّا باید که[3] در آن مدّت کــه عمل میکند[4] بروزه باشد[5] وغذای حیوانی هیچ نخورد[6] وجامهٔ پاکیزه‌ونماری در پوشد ودرخانهٔ خلوت رود چنانکه کس مزاحم او نباشد تابی‌تشویش عمل کند وهیچ سهو نکند تامراد برآید[7] والله اعلم بالصّواب .

پایان

---

۱ که بی : ص
۲ ـ غرض : ش
۳ ـ ب ( که ) ندارد .
٤ ـ خواهد کرد ش
٥ ـ روزه دارد ب م
٦ ـ کم خورد : ش .
۷ ـ ش « وهیچ سهو نکند تامراد برآید » ندارد .

| | صحیفه |
|---|---|


**پایان پیش گفتار**

# فهرست مطالب کتاب (۱)

## طبع دوم



---

۱ ـ برای مطالب متن و فوائد حواشی دو طبع یا دو نسخهٔ کتاب که شرحش در مقدّمه گفته شده است دو فهرست جدا از یکدیگر ترتیب داده ایم

# فهرست مطالب متن و حواشی کتاب (۱)

## طبع اول



۱ ـ مطالب متن و فوائد حواشی هردو در فهرست آمده و نشان (ح) مخصوص حواشی است

# فهرست نام اشخاص (۱)



۱ - بیشتر نامها متعلّق است بمقدمه که شمارهٔ صفحات آنرا بدون علامت مقدم داشته‌ام. شماره‌های بعد که با علامت ( م ) ممتاز شده مربوطست بمتن کتاب با حواشی نگارنده نشان مساوی (=) را برای ارجاع انتخاب کرده ام :

# فهرست اسامی کتب (۱)



۱ - دراین فهرست نیز بهمان روش رفته‌ایم که در اسامی اشخاص گفته شد یعنی نخست شماره های صفحات مقدمه را بی‌نشان و سپس صفحات متن و حواشی را با نشان [ م ] آورده ، و این علامت (=) را برای ارجاع برگزیده ایم

# فهرست لغات و اصطلاحات (۱)



---

۱ ـ مقصود کلماتی است که در مقدّمه وحواشی تفسیر شده است برای شمارهٔ صفحات رجوع شود بفهرستهای پیش .

| شماره | فهرست انتشارات انجمن آثار ملی | تاریخ انتشار |
|---|---|---|
| ۱۴ | ریاضیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای مجتبی مینوی | ۱۳۳۱ |
| ۱۵ | الهیّات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه) | — |
| ۱۶ | رسالهٔ نفس ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه) | — |
| ۱۷ | رساله در حقیقت و کیفیّت سلسلهٔ موجودات و تسلسل اسباب و مسبّبات ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر موسی عمید استاد دانشگاه) | — |
| ۱۸ | رسالهٔ سرگذشت ابن سینا (با ترجمه و حواشی و تعلیقات آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه) | — |
| ۱۹ | رسالهٔ معراج نامهٔ ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه) | — |
| ۲۰ | رسالهٔ تشریح الاعضاء (چون پس از تحقیق معلوم شد که این رساله از شیخ رئیس نیست انجمن آثار ملی از چاپ آن صرف نظر کرد) | — |
| ۲۱ | رسالهٔ قراضهٔ طبیعیّات منسوب به ابن سینا (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه) | — |
| ۲۲ | ظفرنامهٔ منسوب به ابن سینا فارسی (بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی استاد دانشگاه) | — |

| تاریخ انتشار | فهرست انتشارات انجمن آثار ملی | شماره |
|---|---|---|
| شهریورماه ۱۳۰۴ | فهرست مختصری از آثار وابنیه تاریخی ایران | ۱ |
| مهر » » | آثارملی ایران ( کنفرانس پرفسور هرتسفلد ) | ۲ |
| شهریورماه ۱۳۰۵ | شاهنامه و تاریخ (کنفرانس پرفسور هرتسفلد) | ۳ |
| اسفند » » | کشف دولوح تاریخی درهمدان (تحقیق پرفسور هرتسفلد ترجمه آقای مجتبی مینوی ) | ٤ |
| مهر ماه ۱۳۰۶ | سه خطابه در بارهٔ آثار ملی و تاریخی ایران ( از آقایان فروغی و هرتسفلد وهانی بال ) | ۵ |
| اسفندماه ۱۳۱۲ | کشف الواح تاریخی تخت جمشید(پرفسورهرتسفلد) | ٦ |
| بهمن ماه ۱۳۱۳ | کنفرانس آقای فروغی راجع بفردوسی | ۷ |
| ۱۳۱۳ | تحقیق مختصر در احوال و زندگانی فردوسی ( بقلم فاطمه خانم سیاح ) | ۸ |
| اسفندماه ۱۳۲۹ | تجلیل ابوعلی سینا در پنجمین دوره اجلاسیه یونسکو درفلورانس | ۹ |
| « « | رسالهٔ جودیّه ابن سینا ( بتصحیح آقای دکتر محمود نجم آبادی) | ۱۰ |
| « « | رسالهٔ نبض ابن سینا ( بتصحیح آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه ) | ۱۱ |
| ۱۳۳۰ | رسالهٔ منطق دانشنامه علائی ابن سینا ( بتصحیح آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه ) | ۱۲ |
| ۱۳۳۱ | طبیعیات دانشنامهٔ علائی ابن سینا (بتصحیح آقای سید محمد مشکوة استاد دانشگاه ) | ۱۳ |

# فهرست مندرجات رساله کنوز المعزمین

| شماره | فهرست انتشارات انجمن آثار ملی | تاریخ انتشار |
|---|---|---|
| ۲۳ | رسالهٔ فارسی کنوز المعزّمین ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدّین همائی استاد دانشگاه) | ۱۳۳۱ |
| ۲۴ | رسالهٔ جرّ ثقیل ابن سینا (بتصحیح آقای جلال الدّین همائی استاد دانشگاه) . | — |
| ۲۵ | رسالهٔ حیّ بن یقظان ابن سینا با ترجمه و شرح فارسی آن از یکی از معاصران ابن سینا (بتصحیح آقای پروفسور هانری کربن) | — |